



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

موسسه الفکر، نشر ماهنامه «موسسه الفکر» در تهران، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۸

موسسه الفکر

شماره ۶۱

ماهنامه



موسسه الفکر، نشر ماهنامه «موسسه الفکر» در تهران، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۸



موسسه الفکر، نشر ماهنامه «موسسه الفکر» در تهران، شماره ۶۱، بهار ۱۳۸۸

آغاز امامت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۶۱

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	ماهنامه موعود ۶۱
۶	مشخصات کتاب
۶	شماره ۶۱ - بهمن و اسفند ۱۳۸۴
۶	عشق مقدس، کینه مقدس
۷	سازمان وکالت
۱۲	بلوای یهود
۱۴	آخرالزمان بر پرده نقره‌ای
۱۷	سرانجام مستضعفان
۲۰	رشد معنویت در آمریکا
۲۲	از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان
۲۸	خطبه امام حسین (ع) در برابر علمای اسلام و صحابی معروف پیامبر (ص) در منا
۳۱	عاشورا و انتظار
۳۳	نایب الزیاره
۳۷	با امام عصر (ع) در عزای امام حسین (ع) همراه
۳۹	تشریف حاج علی بغدادی به محضر نورانی حضرت ولی عصر (ع)
۴۱	دانستنی‌هایی از ولایت آل محمد
۴۵	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ماهنامه موعود ۶۱

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۶ عنوان و نام پدیدآور: شماره ۶۱ ماهنامه موعود - بهمن و اسفند ۱۳۸۴ / ماهنامه موعود ناشر چاپی : ماهنامه موعود مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و ماهنامه

شماره ۶۱ - بهمن و اسفند ۱۳۸۴

عشق مقدس، کینه مقدس

اگر «زیارت جامعه» به عنوان «جامع‌ترین و عالمانه‌ترین خطاب شیعه» به ساحت مقدس حضرات معصومین (ع) و مأخذ بی‌ظیری برای دست‌یافتن به درجات عالی از معرفت درباره ایشان باشد، زیارت عاشورا «مراجم‌نامه شیعه بودن» است. به حقیقت، ادب مسلمانی و «سنت شیعی» به تمامی در فرازهای رفیع این زیارت جلوه‌گر است. به عبارت دیگر، راز دور شدن از «صراط مستقیم»، جاماندگی از کاروان اهل حق و فروغلتیدن در دریای «شبهه و تردید» را می‌نماید و نتیجه محتوم «افراط و تفریط» و «کاهلی و شتاب» در سیر و سلوک نادرست در عرصه تاریخ را اعلام می‌دارد. «راز نهفته» و حقیقت «عشق و کین مقدس»ی که چون دو بال گشوده، آدمی را از میان گنداب خودبینی، مرداب فلک‌زدگی و آفات هواجس و رزایل به عالی‌ترین مراتب پاکی و نورانیت برمی‌کشد، صفا می‌بخشد و خالص می‌سازد تا در جمع صالحان و صدیقان شاهد عالی‌ترین جلوات کمالی حضرت خداوندی و واجد بلندترین مراتب معرفت کمال شود. وه که رهنان عقل و دین، فرزندان آدمی را در تلاطم «خشم و شهوت» و تمنیات غریزی چنان گرفتار ساختند که مجال تجربه مراتب «عشق مقدس» و «کینه مقدس» را نیابد. در حالی که جمله صعودکنندگان از «فرش الشیطان» به ساحت پاک «عرش الرحمان» در زمره اهل معرفت، محل ظهور و تجلی این «عشق و کین» شدند و کاهلان و واماندگان باتلاق شبهه و شهوت، بی‌نصیب از این پرکشیدن، چون نردبانی مدد رسان خصم در غلبه بر شهر امن دوستی و حلقه محرمان «زیارت عاشورا» ظهور این «عشق و کین مقدس» در هیأت کلمات و عبارات است چنان‌که، «یاران حسین و کربلائیان» در خود و با خود تمامیت این «عشق و کین» را متجلی ساختند تا دریافته شود: زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت هر که شد کشته او نیک سرانجام افتاد زیارت عاشورا، زیارت حسین (ع) است که در ظهری داغ ظهور کرد، «مراجم‌نامه شیعه بودن» تا این آیت ظهور عینی بیابد که: *ولا تحسبنّ الذّین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل احياء عند ربهم یرزقون*. ۱ تا از آن پس، هر کس در دل هوای شیعه بودن کند و زیارت حسین (ع) را مقصد، از گذرگاه آن بگذرد، متذکرش شود، حسینی شود و در جمع مردانی مرد از قبیله ایمان بماند که بنیاد این «زیارت مقدس» را برکشیدند در ظهر داغ و تفتیده عاشورا. عاشورایی شدن با اعلام صادقانه عشق آغاز شد، نه به خود، که به حسین (ع): *السّلام علیک یا أباعبدالله. همه «عشق» با خون در هم آمیخت: السّلام علیک یا ثارالله و ابن ثاره. همه «عشق و خون» در ناله و حزن و اندوهی جاودان آمیخته شد: یا أباعبدالله! لقد عظمت الرّزیه! چه دردناک و جان‌گداز است ای حسین، مصیبتی که بر تو رفت؛ و همه «عشق و خون و حزن» به «تیری پرتابی»، به لعنتی از ژرفای جان که در عمق سینه بارزترین مصادیق ظلم می‌نشست. فلعن الله امّیه السّیست أساس الظّلم و الجور علیکم أهل البيت. پس لعنت باد بر آنان که اساس ظلم بر شما، پاک‌ترین و برگزیده‌ترین آفریده خداوند را استوار ساختند. پس لعنت بر آنان که با خارج ساختن حق مسلم از جایگاه حق خود، بنیاد جور و ناروا را برکشیدند. از اینجا، از چله کمان عشق و خون و اندوه، تیر «تبری جستن» به پرواز در آمد تا فارق میان ظالم و مظلوم، حق و*

باطل، و خیمه و خرگاه عاشوراییان و یزیدیان باشد. برئت إلى الله و الیکم منهم و من أشیاعهم و أتباعهم و أولیائهم. بیزاری می‌جویم و تمامیت این بیزاری و نفرت را به خدای عرضه می‌کنم و به شما، ای حسین! بیزاری از همه آنانی که همراه و تابع و یاری رسان و دوستدار ظلم و جور بر حسین(ع) و خاندان او شدند. بیزاری می‌جویم از امروز تا فردا، تا الی الابد و تمامی هستی خود را مصروف حراست و آبیاری این نهال «بیزاری» می‌کنم. و با بلندترین بانگی که تا کنون گوشه طاق شنیدنش را داشته، اعلامش می‌کنم تا جملگی این «تبری و بیزاری» را بشنوند. و بدانند نه در خلوت، نه با نجوا، که با بلندترین بانگ علیه بارزترین مصادیق از ظلم فریاد برداشته‌ام تا رسم شیعه بودن بماند. لعن الله آل زیاد و آل مروان و بنی امیه... و جمله آنان که آشکار و نهان یاری رسانشان شدند. گستره و ژرفای «بیزاری جستن» عاشوراییان، چونان دعوی کاهلان و لاف سخنان عاری از جوانمردی نیست. از بلندای معرفت و آگاهی و از قلّه تنومندی و ایستادگی جمله خلق عالم را مخاطب خویش می‌سازند تا جای هیچ تردیدی، شکمی، لرزش دستی را برای سهل‌گیری و تسامح نماند. تنها واسپس این «تبری جستن» است که «تمنای مقدس» سر بر می‌آورد. «تمنایی مقدس» از میانه «عشق مقدس» و «ین مقدس» تا دانسته شود: آنرا که «بی عشق و کین» پا در طریق عاشوراییان می‌گذارد، مجالی برای هیچ «تمنا» نیست. تا دریافته شود که «تمنای مقدس» از آن «محرمان راز» و «خلوتیان انس» جای گیر در خیمه حسین است، و بس. فأسئل الله الّذی أکرم مقامک و أکرمی بک أن یرزقنی طلب ثارک مع إمام منصور من أهل بیت محمّد. این «عشق و این کین مقدس» مرا مجاز می‌دارد و رخصت می‌دهد تا از ژرفای جان تقاضا کنم، و بخواهم از او که حسین(ع) را به نیکوترین صورت گرامی داشت. بخواهم تا بودن در جمع «طالبان خون حسین» را روزیم کند. با آن «امام منصور» از اهل بیت محمد، علی، فاطمه حسن و حسین(ع). این تقاضا، حصار می‌شود تا محرم این حرم در امنیتی تمام بدان تقرب جوید، مستحکم بماند و در مقامی محمود پذیرفته ساحت مردی شود که «تمامیت عشق» و «تمامیت تبری جستن» را در ظهري داغ متجلی ساخت. این «عشق» را مقدس می‌شناسم، چه به عالی‌ترین مرتبه محبت در رفیع‌ترین درجات کمال در عرصه هستی می‌انجامد. این «کینه» را مقدس می‌خوانم، چه تمامی اعتبار، دارایی و جان و مال را مبدل به «تبری پرتابی» می‌سازد تا از کمان جان به سوی بارزترین مصادیق ظلم پرتاب شود. بی این تولی جستن آشکار و تبری جستن آشکار و مهیا، هیچ تمنایی برآورده نمی‌شود و هیچ محرمیتی حاصل نمی‌آید. از آن روی که «صراط مستقیم» که عین و حقیقت رستگاری و نیک بختی است تنها از میانه این «عشق و کین» می‌گذرد. چه زیباست این کلام حسین(ع) که در خطبه خویش در منی فرمود: ... امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام است همراه با ردّ مظالم و مخالفت با ظالم ... شما در این راه نه مالی خرج کردید، و نه جانی را برای خدا که آنرا آفریده به مخاطره انداختید، و نه برای رضای خدا با عشیره‌ای در افتادید، آيا شما به درگاه خدا بهشت و همنشینی پیامبران و امان از عذاب او را آرزو دارید؟ چهارم محرم الحرام سردبیر پی‌نوشت‌ها: ۱. سورة آل عمران(۳)، آیه ۱۶۹. ۲. فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، ترجمه علی مؤیدی، ص ۳۰۸.

سازمان وکالت

گفتگو با دکتر محمدرضا جباری اشاره: حجت‌الاسلام محمدرضا جباری دارای تحصیلات حوزوی (در حد خارج) و دانشگاهی (دکترای علوم قرآن و حدیث) و عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی حضرت امام خمینی(ره) می‌باشد. از ایشان آثار متعددی تا کنون به چاپ رسیده است که از آن جمله می‌توان به کتاب ارزشمند سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه(ع) (در دو جلد) اشاره کرد که در سال ۱۳۸۳ به عنوان آثار برگزیده «کتاب سال ولایت» و نیز «کتاب سال حوزه» انتخاب شد. از دیگر آثار مهدوی این مؤلف محترم می‌توان به کتاب تاریخ عصر غیبت (که به همراه سه تن از دوستانشان به رشته تحریر درآمده است.) و نیز مقالاتی نظیر: «نقش و جایگاه توقیعات در عصر غیبت صغری» - که رتبه اول مطبوعات علوم اساسی را در سال ۱۳۸۲ احراز نمود - اشاره کرد؟. با توجه به اهمیت موضوع سازمان وکالت و ضرورت آشنایی خوانندگان موعود با آن برای انجام گفت‌وگویی

صمیمانه به خدمتشان رفتیم، که توجه شما را به آن جلب می‌کنیم؟. ابتدا لازم می‌دانم تشکر کنم از تشریف‌فرمایی شما و توجهی که به بحث سازمان و کالت فرمودید. عنوان «سازمان و کالت» ناظر بر تشکیلاتی است که در نیمه دوم عصر ظهور ائمه (ع) توسط حضرت امام صادق (ع) پایه‌گذاری شد. تا آنجایی که منابع کهن - به خصوص کتاب الغیة شیخ طوسی گزارش می‌کنند، از زمان امام صادق (ع) افرادی به عنوان «وکیل» و نماینده ائمه (ع) با اهداف خاصی انتخاب و راهی مناطق مختلف شیعه‌نشین می‌شدند. هر چند این جریان در عصر امام صادق (ع) به شکل محدودی پایه‌ریزی شد و طبیعت هر جریان کلان هم به همین صورت است که ابتدا به صورت محدود شروع می‌شود و با پیدایش زمینه‌ها کم‌کم رشد می‌کند. مرحوم شیخ طوسی حدود ۵ یا ۶ فرد را به عنوان وکلا و نواب امام صادق (ع) نام می‌برد که احتمالاً - تمامی وکلا - نیستند. در زمان امامان معصوم (ع) قبل از امام صادق (ع) گرچه مأموریت‌های محدودی به بعضی از شیعیان واگذار می‌شده یا در دوره خلافت ائمه (ع) کسانی به عنوان والی به مناطقی فرستاده می‌شدند، ولی جریانی به این شکل که افرادی را با نام وکیل بفرستند وجود ندارد. ما نام این مجموعه را سازمان و کالت گذاشتیم. به دلیل اینکه وکلای امامان معصوم (ع) از زمان امام صادق (ع) یک مجموعه متشکل بودند و با یکدیگر ارتباط داشتند و با رهبر سازمان که ائمه (ع) هستند نیز ارتباط داشتند و در رده‌های میانی مسئولینی داشتند که از آنها به عنوان «وکلا» نام برده می‌شود که ایشان معاونان ائمه (ع) در رهبری سازمان بوده‌اند. نمونه‌هایی هم برای این مورد وجود دارد که در کتاب به آنها اشاره شده است؛ مثلاً - شخصی خدمت امام می‌رسد تا اموالی را به ایشان تحویل دهد و امام نمی‌پذیرد و می‌فرماید به «مفضل بن عمر» تحویل شود و او را واسطه قرار می‌دهد و هر چه به زمان غیبت صغری نزدیک می‌شویم این مورد بیشتر نمود پیدا می‌کند. مانند «عثمان بن سعید عمری» که در رأس این سازمان قرار می‌گیرد و امام او را واسطه خود و این سازمان قرار می‌دهد. این سازمان دارای برنامه بوده است و حدود قلمرو، وظایف و مسئولیت‌های مشخصی داشته‌اند. حتی گاهی بعضی از وکلا - در قلمرو وکیل دیگر دخالت می‌کرده‌اند و امام ایشان را از این کار باز می‌داشته‌اند. برای مثال، امام نامه‌ای به دو نفر از وکلای خود که یکی از ایشان «ایوب بن نوح» بوده است می‌نویسد و ایشان را از دخالت در محدوده یکدیگر باز می‌دارد و از نامه ایشان این طور استنباط می‌شود که هر کدام از شما اگر به آنچه که وظیفه شماست عمل کند هم برای حفظ خودتان بهتر است و هم برای حفظ ما و مجموعه شیعه. یا اگر وکیل امام در منطقه‌ای از دنیا می‌رفت برای او جایگزین تعیین می‌شد. نامه‌هایی هم در همین زمینه وجود دارد که امام برای مردم و رهبران منطقه‌ای نوشته است و می‌فرماید فلان شخص که نماینده من بود از دنیا رفت و شخص دیگری را به جای او گمارده‌ام که اعزام خواهد شد. به این ترتیب، با توجه به ویژگی‌هایی که برای سازمان برمی‌شمرند و نیز شرایط آن زمان می‌توانیم عنوان «سازمان» را بر این مجموعه بگذاریم. اگر کسی سیره ائمه اطهار (ع) را صرف نظر از کاری که در قالب سازمان وکلا انجام می‌داده‌اند مطالعه کند به این نگرش می‌رسد که فعالیت ائمه (ع) به کارهای فرهنگی خلاصه می‌شود و در مسائل سیاسی تقیه می‌کرده‌اند و نعوذ بالله حتی منفعل عمل می‌کرده‌اند. اما وقتی با چنین سازمان بزرگی مواجه می‌شویم که با وجود محدودیت‌های بسیاری که در طول تاریخ وجود داشته است و شواهد زیادی که از بین رفته است، از عصر امام صادق (ع) تا غیبت صغری حدود نود نام در تاریخ وجود دارد که با دلایل و شواهد تاریخی می‌توان نتیجه گرفت از وکلای ائمه (ع) هستند؟. دلیل ایجاد و راه‌اندازی سازمان و کالت از سوی ائمه معصومین (ع) چه بوده است؟ دوری مناطق شیعه‌نشین از ائمه (ع) و گسترش این مناطق دلیل عمده راه‌اندازی این سازمان بوده است، هر چند ائمه (ع) به وسیله راه‌اندازی این سازمان و عادت دادن مردم به ارتباط غیرمستقیم با امام، آرام آرام شیعیان را آماده عصر غیبت کرده‌اند و به همین جهت هر چه ما به عصر غیبت صغری نزدیک‌تر می‌شویم مشاهده می‌کنیم ارتباط مستقیم ائمه با مردم کمتر می‌شود؟. ساختار تشکیلاتی و نحوه عملکرد وکلا در این سازمان به چه صورت بوده است؟ برای این سازمان یک شکل هرمی می‌توان تصور کرد که در رأس این هرم امام معصوم (ع) به عنوان «رهبر سازمان» و در قسمت‌های میانی هرم وکلای ارشد قرار دارند که نقش‌های برجسته‌ای دارند و گاهی از ایشان به عنوان «باب» تعبیر شده است و در

منابع تحلیلی ما کمتر به بحث باب توجه شده که شاید یکی از علت‌های آن سوءاستفاده‌هایی است که از این مسئله شد. در این کتاب به این مسئله عنایت خاصی شده است؛ چون بعضی از این افراد و کلای ائمه (ع) نیز بودند و به عبارت دیگر در برخی از برهه‌ها مانند غیبت صغری، باب‌های حضرت حجت (ع) رهبری سازمان را به عهده داشتند. در قسمت‌های پایینی نیز و کلای معمولی ائمه (ع) یا و کلای ساکن در مناطق مختلف شیعه‌نشین قرار دارند؟ چه اصول و ضوابطی بر رفتار اعضای این سازمان حاکم است؟ اصولی بر عملکرد این سازمان حاکم است که از جمله مهم‌ترین این اصول، اصل «تقیه» و نهان‌کاری بوده است. حتی گاهی اگر بعضی از و کلا-خلاف این اصل عمل می‌کرده‌اند مورد عتاب قرار می‌گرفته‌اند. از جمله این موارد در عصر حضرت امام عسکری (ع) است که ایشان مأموریتی به یکی از و کلا می‌دهد، و او خلاف تقیه عمل می‌کند و مورد مؤاخذه امام قرار می‌گیرد. یکی دیگر از مسائل این سازمان بهره‌گیری از ابزارهای ارتباطی مناسب است چون یکی از مهم‌ترین نقش‌های این سازمان نقش ارتباطی آن بوده است. یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی، نامه و مکاتبه با امام معصوم (ع) بوده است. ارتباط حضوری هم بوده است؛ که غالباً خود و کلا با امام ملاقات می‌کردند. گاهی هم ارتباط به وسیله پیک صورت می‌گرفته است البته در موارد نادری هم ارتباط به روش خرق عادت گزارش شده است. انتخاب عضو برای این سازمان صرفاً توسط خود امام معصوم (ع) صورت می‌گرفته است و این موضوع دقت ائمه (ع) و حساسیت این مطلب است و امام این انتخاب را اعلام می‌کرد یعنی نامه‌ای به افراد شاخص و شناخته شده در آن منطقه می‌فرستاد و این مسئله را مطرح می‌فرمود. نکته دیگر نظارت امام بر رفتار و کلا و همچنین رفتار شیعیان با و کلاست. برای مثال در «نیشابور» با نماینده حضرت امام حسن (ع) - ابراهیم بن عبده - بدرفتاری می‌شود و آن حضرت نامه عتاب‌آمیزی به عموم شیعیان نیشابور می‌نویسد؛ و یا گاهی لازم بوده است و کلا از خطر مصون بمانند. نمونه جالبی در عصر غیبت صغری وجود دارد که دستگاه حکومت عباسی تصمیم می‌گیرد و کلای حضرت مهدی (ع) را شناسایی کند و عده‌ای جاسوس را نزد کسانی که احتمال می‌دادند از و کلا- هستند می‌فرستند که توقعی از طرف امام به و کلا صادر می‌شود که یکی از این و کلا «احمد بن محمد بن جعفر فرغان‌قمی» است که وکیل برجسته‌ای در این زمان است و محضر نائب اول و دوم را نیز درک کرده است و دستور داده می‌شود از این به بعد از دریافت وجوه شرعی و ارتباط به عنوان وکیل خودداری کنند و یکی از این جاسوس‌ها به ملاقات احمد بن جعفر می‌رود و می‌گوید من یک سری وجوه شرعی دارم که می‌خواهم به امام تقدیم کنید و ایشان این فرد را رد می‌کند. بعد از مدتی هم که رفع خطر می‌شود مجدداً از طرف امام دستور می‌رسد که به کار خود ادامه دهید. نظارت دقیق ائمه (ع) باعث شد کسانی که می‌خواستند به گونه‌ای به این سازمان ضربه بزنند نتوانند کاری از پیش ببرند. متأسفانه با توجه به بررسی‌های انجام شده تعداد ۱۴ نفر هم وجود داشتند که سابقه وکالت دارند ولی به خاطر طبع ذلت‌پذیر بشریشان منحرف شدند و به فساد گراییدند و به مجرد اینکه اینها راهشان را عوض کردند مقابله امام نیز شدیدتر شد، نمونه‌اش وکیل امام هادی (ع) به نام «فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی» است که وقتی این فرد منحرف می‌شود، شروع به اختلاس اموال سازمان وکالت می‌کند و امام (ع) به طور محدود به بعضی از شیعیان خبر می‌دهد و آنها را بر حذر می‌دارد و همین‌طور این انحراف - که صرفاً مالی هم نبوده و از جهت گفتار و اعتقاد هم بوده است - بیشتر می‌شود تا جایی که با یکی از وکلای راستین حضرت به نام «علی بن جعفر» برخورد می‌کند، امام نیز به مقابله خود شدت می‌بخشد و توقع عمومی صادر می‌کند و شیعیان را از ارتباط با این فرد بر حذر می‌دارد و وقتی این فرد به راه خود اصرار می‌ورزد، امام حکم قتل او را صادر می‌کند که از نمونه‌های معدود تاریخی است که امام حکم قتل یکی از شیعیان را که منحرف می‌شود صادر می‌کند. و این حکم توسط «جنید» اجرا می‌شود و امام وعده بهشت را به جنید می‌دهند و معروف به «جنید قاتل فارس» می‌شود. کار دیگری که ائمه (ع) در این تشکیلات به عنوان رهبر سازمان انجام می‌دادند برخورد با مدعیان دروغین وکالت یا باییت است. به جز «شلمقانی» که وکیل بود و ادعای باییت کرد حدود ۱۵ نفر دیگر هستند که ادعای باییت برای امام کرده‌اند که اکثراً در عصر غیبت صغری است، و ائمه (ع) کذب ادعای این افراد را به جامعه شیعه اعلام کرده‌اند و حتی دستور به

لعن این افراد داده‌اند؟ نحوه پراکندگی و کلا در شهرهای مختلف به چه صورت بوده است آیا امام در هر شهری و کیلی داشته‌اند و یا این تقسیم به صورت منطقه‌ای بوده است؟؟ حدود چهار ناحیه کلی وجود دارد که یکی «ناحیه جزیره العرب» است که شامل مکه، مدینه، یمن و بحرین می‌شود و دیگری «ناحیه عراق» که شامل ۷ شهر کوفه، بغداد، سامرا، مدائن و نواحی اطراف آن و منطقه واسط و بصره و منطقه نصیبین و موصل و «ناحیه شمال آفریقا» یعنی مصر و مغرب و «ناحیه ایران» که بسیار متنوع است؛ مهم‌ترین مناطق آن عبارتند از: منطقه قم، آبه و ری، قزوین، همدان، دینه‌ور و قرمیسین - که نام دو منطقه در نزدیکی کرمانشاه است - آذربایجان، اهواز و بالاخره خراسان و ماوراءالنهر که شامل مناطق بیهق (سبزوار)، نیشابور، مرو، بلخ، کابل، سمرقند، کش و بخارا می‌شود. به نظر می‌رسد تقسیم و کلا برای حضور در مناطق مختلف، به اعتبار محدوده جغرافیایی است که در آن زمان وجود دارد. اگر به گسترده‌گی حضور و کلا در این مناطق توجه کنیم بیانگر نقش مهم این سازمان و چگونگی رهبری جامعه توسط ائمه (ع) است؟. آیا تنها وظیفه‌ای که بر عهده و کلا بوده ارتباط با امام است و یا فعالیت دیگری هم داشته‌اند؟؟ الزاماً و کلائی ائمه (ع) از میان اصحاب عالم ائمه برگزیده نمی‌شدند چون افرادی از اصحاب ائمه وجود دارند که بسیار عالم بوده‌اند ولی نامشان به عنوان وکیل ذکر نشده است. به عنوان نمونه در عصر امام صادق (ع) شاید یکی از برجسته‌ترین اصحاب «زراره بن اعین» است ولی نام او به عنوان وکیل ذکر نشده است. در آن زمان هم مثل امروزه وکالت یک حالت اجرایی داشته نه عملی. وکیل ایجاد کننده خط ارتباطی (شیعیان) با امام بوده است. البته منافاتی ندارد که فردی وکیل امام باشد؛ و عالم هم باشد مانند «مفضل بن عمر» که وکیل امام جعفر صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع) بوده است، یا «یونس بن عبدالرحمن» که حتی امام بعضی از شیعیان را به ایشان ارجاع می‌داد تا مسائل خود را از ایشان پرسند و یا «عبدالرحمن بن حجاج» که وکیل زمان امام جعفر صادق (ع) تا امام جواد (ع) می‌باشد. اما در وکالت، امام به دنبال توانایی اجرایی و قدرت مخفی کاری افراد است. برای مثال در مورد «حسین بن روح نوبختی» وقتی او به واسطه نایب دوم به عنوان نایب حضرت انتخاب می‌شود، مردم به یکی از رجال برجسته شیعه در آن عصر می‌گویند با توجه به جایگاه علمیتان چرا شما انتخاب نشدید و ایشان می‌فرمایند؛ آنها خودشان بهتر می‌دانند چه کسی را انتخاب کنند و می‌گویند اگر امام عصر زیر عبای حسین بن روح پنهان شده باشد و او را با قیچی تکه‌تکه کنند عبای خود را کنار نمی‌زنند که ایشان را نشان بدهد، ولی معلوم نیست من چنین توانایی داشته باشم و این مطلب نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها قدرت پنهان کاری است. قدرت برقرار کردن ارتباط با مردم یکی دیگر از ویژگی‌های وکلاست. با توجه به مقدمه‌ای که عرض شد نباید انتظار داشته باشیم وکلا در مناطق شیعه‌نشین نقش علمی ایفا کرده باشند بلکه ایشان بیشتر نقش اجرایی داشته‌اند، البته احتمال دارد جواب سؤالاتی را که می‌دانسته‌اند پاسخ دهند و نقش ارتباطی داشته‌اند؛ به این صورت که سؤالات را به صورت مکتوب یا شفاهی به امام می‌داده‌اند و جواب را باز می‌گردانده‌اند. یا وجوهات شرعی را دریافت می‌کرده‌اند و پاسخ امام را به مردم می‌رسانده‌اند؟. لطفاً در مورد نقش نمایندگان امام (ع) در امور مالی توضیح بفرمایید؟. یکی از مهم‌ترین نقش‌های وکلا نقش مالی آنهاست. این نقش آنقدر مهم است که بعضی تنها وظیفه سازمان وکالت را این نقش دانسته‌اند. چون در این زمان شیعه باید واجبات مالی خود را ادا می‌کرده است؛ زکات، خمس، نذورات و صدقات باید تحت یک سازماندهی جمع‌آوری می‌شده است تا در مسیر خود مصرف شود. یکی از بزرگان می‌فرمودند حضرت امام صادق (ع) یک مؤسسه خیریه تشکیل داده بودند و مسئولش یکی از وکلا به نام مفضل بن عمر بود و امام به او فرموده بود هر جا بین شیعیان اختلافی وجود داشت که با این مال می‌توان آن را حل کرد، با این اموال آن مسئله را حل کن و نگذار آنها به حکام مراجعه کنند. برای نمونه دو نفر از شیعیان که یکی «ابوحنیفه صاحب‌الحاج نون» بوده و دیگر داماد او که با هم اختلاف مالی پیدا می‌کنند و فضل بن عمر چند صد دینار می‌دهد و این اختلاف را برطرف می‌کند. مصارف دیگری مانند تأمین مساکین و تأمین سازمان وکالت مثلاً ائمه به بعضی از وکلای خود مستمری پرداخت می‌کرده‌اند. یکی دیگر از مسائل رسیدگی به امور «موقوفات» است و از دیگر مصارف این وجوهات بر ضد حکومت عباسی بوده است؛ رهبری شیعه برای

تأمین عزت شیعه و اینکه شیعه مجبور نشود برای تأمین نیازهای مالی خود خدمت به حکام جور عباسی کند این اموال را به کار می‌گرفته‌اند. برای تأیید این مسئله می‌توان مخالفت حکام عباسی را به ائمه اطهار در مورد جمع‌آوری این اموال شاهد گرفت، چون اگر جمع اموال شیعه توسط امامان به وسیله و کلا ضربه‌ای به خلفای عباسی نبود نباید اینقدر حساسیت نسبت به این مطلب نشان می‌دادند. در حالی که در مواردی حاکمان به امامان اعتراض می‌کرده‌اند؛ مثلاً در یک مورد هارون به امام کاظم (ع) اعتراض می‌کند. اصولاً جمع این اموال و قدرتمند شدن ائمه از نظر مالی ضربه بزرگی به حاکمان بوده است. آنها می‌خواستند ائمه همیشه از نظر مالی در تنگنا باشند و این سیاست بعد از رحلت رسول اکرم (ص) و غصب فدک شروع شد. مثلاً خود هارون سعی می‌کند امام کاظم (ع) از نظر مالی در تنگنا باشند و نقش مالی به نقش سیاسی امام منجر می‌شود. نقش ارتباطی یکی دیگر از نقش‌های مهم است که در قالب مکتوبات و توقیعات انجام می‌گرفته است. به خصوص در عصر غیبت صغری که نامه‌هایی به صورت توقیعات می‌آمده است، البته ارتباط حضوری هم بوده است؟ آیا این و کلا غیر از نمایندگی ائمه (ع) در امور مالی نیز نقشی داشته‌اند؟؟ نقش علمی و ارشادی هم بسیار مهم است هرچند نقش اصلی ایشان علمی نیست و ارتباطی است. نمونه‌هایی وجود دارد که وکلای امامان، شیعیان را در امر امامت راهنمایی کرده‌اند. مثلاً در مورد امام جواد (ع) که وکلای شیعیان را در بغداد به امامت امام جواد (ع) راهنمایی می‌کنند. ۸۰ نفر شیعه در خانه عبدالرحمن بن حجاج جمع می‌شوند برای تصمیم‌گیری راجع به پذیرش امام جواد (ع) چون ایشان طفل بودند و برای شیعه پذیرفتن این مسئله دشوار بود. نمونه‌های دیگری هم وجود دارد به خصوص در عصر غیبت صغری. گرچه شاید در نظر اول نقش سیاسی و کلا به چشم نیاید چون قیام نکرده‌اند و... ولی اگر ایشان دارای نقش سیاسی نبودند و ضربه‌ای به حکومت وارد نمی‌کردند چرا حکومت آنقدر نسبت به وجود و کلا حساس بود. برای نمونه متوکل، «علی بن جعفر همانی» را که وکیل امام هادی (ع) بود، دستگیر می‌کند و وقتی وزیر متوکل می‌خواهد واسطه شود تا او را آزاد کنند، متوکل حاضر نمی‌شود او را آزاد کند و دلیل خود را بحث و کالت این شخص بیان می‌کند. یا در عصر غیبت صغری اگر این سازمان صرفاً جنبه مالی داشت چرا باید حکومت در صدد شناسایی و کلا برآید. و کلا در حقیقت نقش یک سپر دفاعی را برای شیعیان و امامان معصوم (ع) داشته‌اند چون اگر و کلا نبودند شیعیان باید مستقیماً مراجعه به امامان معصوم کنند و این موضوع باعث می‌شد هم امام به زحمت بیفتند هم شیعیان امام. هرچه به غیبت نزدیک می‌شویم نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت بیشتر می‌شود و نقش اجتماعی و نقش مبارزاتی بر ضد مدعیان دروغین بابیت و کلا از طریق نامه‌هایی که از طرف ائمه به ایشان می‌رسید این مدعیان دروغین را به شیعه معرفی می‌کردند و نقشه آنها را برملا می‌ساختند؟ نقش سازمان و کالت در حفظ و بقای شیعه تا چه اندازه است؟؟ با توضیحاتی که عرض شد روشن می‌شود که در عصر حضور ائمه (ع) و عصر غیبت وجود سازمان و کالت اجتناب‌ناپذیر است، به خصوص در دوره‌هایی که ارتباط ائمه با مردم محدود بوده است. شیعه در حقیقت مدیون تلاش نسل‌های قبل خود و تمام نسل‌ها مدیون تلاش‌هایی است که در عصر ائمه (ع) صورت گرفته است. اگر در عصر غیبت صغری سازمان و کالت نبود، شیعه متحیر و سرگردان می‌شد و شیعه در این زمان به دنبال وسیله‌ای برای ارتباط با امام است. بنابراین در بعضی از مناطق شیعه‌نشین ایران مانند منطقه «دینه‌ور» شیعیان فردی به نام «ابوالعباس» را به بغداد می‌فرستند تا نائب حضرت را شناسایی کند چون تنها وسیله ارتباطی شیعه با امام همین سازمان و کالت است و وقتی ما فعالیت‌های این سازمان را برای حفظ دستاوردهای شیعه و امید درونی شیعه مشاهده می‌کنیم نقش این سازمان را و اهمیت آن را درمی‌یابیم. در یک کلام می‌توان گفت اگر سازمان و کالت نبود شیعه نبود به خصوص با توجه به دوره غیبت صغری که باعث شد شیعیان با آمادگی وارد عصر غیبت کبری شوند. گاهی بعضی از نواب وسیله پالایش روایات و احادیث می‌شدند. برای نمونه حسین بن روح نوبختی نائب سوم حضرت حجت (ع) کتاب حدیثی را که از نظر اعتبار مشکوک بوده است را برای علمای قم می‌فرستد تا آنها این کتاب را بررسی کنند و ایشان بعد از بررسی گزارش می‌دهند که غیر از یک حدیث سایر احادیث این کتاب صحیح است؟ از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید متشکریم.

بلوای یهود

بلوای یهود گفت و گو با مارک وبر اشاره: نژادپرستی یهودی و حاکمیت آن بر کشورهای غربی به خصوص آمریکا باعث شده است که قوانین نیز در حمایت از یهودیان و مقابله با مخالفین آنان تنظیم شود. پروفیسور «زاندل» محقق برجسته تاریخ آمریکا و آلمان که تابعیت آلمانی - آمریکایی دارد از جمله کسانی است که صرفاً به علت تحقیقات روشنگرانه‌اش (که دروغ‌های یهودیان را برملا می‌ساخت) به زندان افتاده است. متن حاضر مصاحبه‌ای با یکی از یاران و محققان همراه او در مورد سرنوشت زاندل است. **مسئله متعده‌ی وجود دارد که مایلیم درباره آن با شما گفت و گویی داشته باشیم. درباره سخنانی و نشست‌های اخیر شما در نیویورک، اعتراض‌های آتی‌تان علیه نژادپرستی یهودی و... در آغاز اجازه بدهید دیدگاه شما را درباره آخرین تحولات در مورد مسئله «ارنست زاندل» جويا شویم: هنرمند و نویسنده آمریکایی - آلمانی که چندین دهه به خاطر نظراتش در مورد تاریخ آلمان، نقش یهود و تاریخ جنگ جهانی دوم مورد آزار و اذیت قرار گرفت؟. درست است. او دو سال بود که به عنوان «تهدیدی برای امنیت ملی» در حبس انفرادی به سر می‌برد، اما همان گونه که مهم‌ترین روزنامه کانادا اعلام کرد، این تنها یک بهانه بود. پس از این که او «تهدیدی برای امنیت ملی» شناخته شد، به آلمان تبعید شد و تاکنون نیز تحت توقیف برای بازجویی قرار دارد. «توقیف برای بازجویی» رویه‌ای معمول در آلمان است که به جای زندان از آن استفاده می‌شود و شرایط آن نسبت به زندان‌های کانادا بهتر است. چند روز پیش، او بالاخره متهم شد. من مدتی از وقت خود را صرف به دست آوردن مدارک مربوط به اتهامات او نمودم. تنها چیزی که به من گفته شد این بود که اتهام او ماده ۱۳۰ قانون جزایی آلمان است که انکار یهودسوزی در جنگ جهانی دوم را به عنوان «تهییج افکار عمومی» جرم می‌شمارد؟. معنی تهییج افکار عمومی چیست؟ آیا منظور هیجان‌زده کردن مردم با فاش ساختن این حقیقت است که برخی از داستان‌ها در مورد «یهودی‌سوزی» حقیقت ندارد؟؟ حتی گفتن واقعیات یهودی‌سوزی نیز که با نسخه رسمی آن در تعارض باشد «تهییج» محسوب می‌شود. من نمی‌دانم روی این نکته تأکید کنم که این کار زیر پا گذاشتن مفتضحانه اصل «آزادی بیان» است که جهان غرب، ایالات متحده و حتی آلمان ادعا دارند که آن را رعایت می‌کنند. داستان یهودسوزی تنها فصل از تاریخ رسمی است که انکار آن جرم محسوب می‌شود. ارنست زاندل به خاطر مبارزات قانونی گسترده‌ای که در دهه ۱۹۸۰ در کانادا صورت داد، یک چهره شناخته شده بین‌المللی است. در حقیقت، او در سال‌های اخیر - قبل از دستگیری - در سکوت و آرامش در آمریکا زندگی می‌کرد و دست از مبارزات خود در کانادا برداشته بود، اما او برخلاف میل باطنی خویش، یک بار دیگر در معرض توجهات بین‌المللی قرار گرفت «؟. لن رادرن»، سخنگوی یهودی‌کنگره کانادا گفت که او از این که دادستانان آلمانی ارنست زاندل را متهم نموده و در تلاشند تا داستان موفق‌ی را برای بی‌اعتبار ساختن کامل ارنست زاندل صورت دهند، بسیار خشنود است؟. بسیار خوب؛ این نکته‌ای است که من بارها و بارها به آن اشاره کرده‌ام. من فکر می‌کنم، اگر دسیسه‌های سازمان‌های کانادایی، آمریکایی و جهانی یهودی که سال‌ها برای خفه کردن زاندل به شدت تلاش کردند، نبود، او هرگز به آلمان مسترد نمی‌شد و هرگز در شرایطی که هم‌اکنون قرار دارد، قرار نمی‌گرفت. من قبل از جلسات «دیوان محاکمات (به اصطلاح) حقوق بشر» در تورنتو نیز به این حقیقت اذعان داشتم. بسیار متأسفم که من در آن دادگاه به همراه «پل فرم» در حالی به نفع ارنست زاندل شهادت دادم که در مقابل ما ارتشی کوچک از وکلا، به نمایندگی از سازمان یهود سعی در خفه کردن و تنبیه ارنست زاندل داشتند. جالب این که آنها به خاطر اظهاراتی که در سایت زاندل (Zundelsite.org) مطرح شده بود، علیه زاندل اقامه دعوی کردند، در حالی که این نشریه هنگام انتشار به صورت مکتوب در کانادا، قانونی بود. این مسئله قضیه را مضحک‌تر می‌کند اما این سازمان‌ها، در این مورد خاص، هیچ اشتیاقی به عدالت و انصاف نداشتند. مشخص است که انگیزه آنها از این کار، عزمی راسخ برای تنبیه و گوشمالی ارنست زاندل بوده است؛ کسی که جرأت نمود سال‌ها علیه قدرت یهود سخن بگوید. متأسفانه**

بیشتر افراد ترسیده‌اند. این که ارنست زاندل هم اکنون در زندان است، حقیقتی رعب‌آور است. بیشتر مردم نمی‌خواهند به سرنوشت ارنست زاندل دچار شوند و حق هم دارند، و این مطلب، اذعان مجددی به خارق‌العاده بودن این مرد است؟. بله، کمتر کسی از ما جرأت قدم گذاشتن در این راه و ایستادگی در آن را دارد. از طریق سایت «آی، اچ، آر» (IHR) مطلع شدیم که شما تجمعات و اعتراضاتی در مقابل «مرکز سیمون وایزنتال» (Simon Wiesental Center) واقع در نیویورک تشکیل داده‌اید با وجود این همه سازمان‌های یهودی مختلف در این کشور و در جاهای دیگر جهان، چرا شما مشخصاً علیه این سازمان اعتراض می‌کنید؟

یک دلیل عینی آن این است که شعب اصلی سازمان‌های بین‌المللی، در نزدیکی آن یعنی در لس‌آنجلس واقعند؛ دلیل دیگر این است که این سازمان نیز به اندازه گروه‌هایی همچون «اتحادیه مبارزه با افترا» در ترجیح و ترفیع منافع صهیونیسم یهودی بر منافع آمریکا و سایر کشورها مجرم و خطرناک است؛ اما تا به حال به اندازه آنها مورد اعتراض قرار نگرفته است؟. اگر ممکن است، یک معرفی اجمالی از مرکز وایزنتال برای ما ارائه دهید. پشت این تشکیلات کیست؟ چگونه شروع به کار کرد و چه اهداف و سیاست‌هایی دارد؟ این مرکز در دهه ۱۹۷۰ پایه‌گذاری شد و ریاست آن بر عهده خاخام «ماروین هایر» است که خود را «دین» (dean) [به معنی رئیس کلیسا یا دانشکده] خطاب می‌کند. او هیچ اعتبارنامه آموزشی یا غیر آن را برای این عنوانی که به خود داده ندارد. او تنها یک خاخام است نه بیشتر، با این وجود این مرکز بسیار بانفوذ و صاحب قدرت است. این مرکز ادعا می‌کند که دارای ۳۰۰۰۰۰ عضو و ۲۵ میلیون دلار درآمد سالیانه است. یکی از فضا‌بازترین نکات در مورد این درآمد این است که سالیانه ۱۰ میلیون دلار آن از محل درآمدهای مالیاتی تأمین می‌گردد. این درآمد، صرف پیشبرد اهداف این مراکز و سایر سازمان‌های صهیونیست یهودی می‌شود؟. به نظر می‌رسد که آنها دوستانی در رده‌های بالا دارند؟. مجله «لس‌آنجلس» یک بار مطالب روشن‌گرانه‌ای در مورد «هایر» به چاپ رسانید. این مجله در مورد او نوشت: او مجموعه‌ای بی‌سابقه از قانون‌گذاران، سناتورها، اعضای شورای شهر و حتی هالیوود را گرد هم آورده است. او تنها خاخامی است که برای یک فیلم، جایزه آکادمی دریافت کرد. آنان از حمایت فرماندار کالیفرنیا، «آرنولد شوارتزینگر» و نیز رئیس‌جمهور سابق، رونالد ریگان برخوردارند. رئیس‌جمهور سابق ایالات متحده، به همراه فرمانداران ایالات مختلف و بسیاری از سناتورها، اسم خود را در زمره حامیان مرکز وایزنتال آورده‌اند؟.

آنان چهره یک سازمان بشردوستانه را به خود می‌گیرند اما فعالیتشان اندکی بیش از این است. این طور نیست؟ خلیلی بیش از این‌ها است. هدف واقعی مرکز وایزنتال پیشبرد منافع صهیونیسم یهودی است. هر کسی که یک نظر به وب سایت و نشریه آنان بیندازد، به آسانی خواهد فهمید که بیشتر تلاش آنان صرف پیشبرد منافع اسرائیل و یهود می‌شود؟. آنان از آنچه که «دیوار آپارتاید» یا «حائل امنیتی» خوانده می‌شود، حمایت می‌کنند. این طور نیست؟ بله، این واقعاً یک چیز مضحک است. این یک حصار عظیم است که در زمین‌های فلسطین اشغالی ساخته شده و در برخی جاها بلندی آن سه برابر «دیوار برلین» است. غیرقانونی بودن آن توسط دادگاه بین‌المللی اعلام شده و سازمان ملل آن را محکوم کرده است؛ اما با این وجود، وایزنتال ستر از آن حمایت می‌کند؟. گفته می‌شود که وایزنتال سنتر در تعلیم و تربیت کودکان مدرسه‌ای معمولی نیز دستی دارد و سعی در تحمیل دیدگاه‌های تاریخی و برنامه‌های یهودی محور خود به ذهن بی‌دفاع آنان می‌نماید؟. درست است. هر روز اتوبوس‌هایی پر از کودکان مدرسه‌ای به وایزنتال سنتر آورده می‌شوند. یکی از دلایل من برای تصمیم به اعتراض علیه این مرکز، مشاهده معلمی بود که از دیدن شاگردانش که با وجود تحصیل در یک مدرسه خصوصی کاتولیک، به وایزنتال سنتر آورده می‌شدند، ناخرسند بود. او خیلی از چیزها را که بیشتر افراد در مورد سیاست‌های کلی این مرکز می‌دانند، نمی‌دانست اما به خاطر اتهام‌زنی‌های خاخام هایر و مرکزش به «پایوس دوازدهم» - پاپ اعظم در زمان جنگ جهانی دوم - و سایر رهبران کاتولیک در زمان جنگ ناراحت بود. به هر حال این معلم، اعتراضی در مدرسه خود ترتیب داد تا والدین را از همکاری با وایزنتال سنتر منصرف کند، اما این مرکز به ترغیب والدین برای فرستادن کودکانشان به آنجا ادامه می‌دهد و تقریباً به عنوان شاخه‌ای از حکومت ایالتی کالیفرنیا عمل می‌کند؟. آنان

روابط نزدیکی نیز با آرنولد شوارتزینگر (فرماندار ایالت کالیفرنیا) دارند. این طور نیست؟ بله، گفته می‌شود پس از کشف این موضوع که پدر شوارتزینگر در زمان جنگ جهانی دوم از اعضای «حزب سوسیالیست ملی» بوده است، نیم میلیون دلار یا بیشتر به این مرکز پرداخته است تا بر گه تضمین سلامت خود را از آنان دریافت کند. چند سال پیش، مجلس ایالتی، کمکی معادل پنج میلیون دلار به این مرکز انجام داد و آن را چنین توجیه کرد: خب، این مرکز پذیرای این همه کودک دبستانی است. یکی از معلمین در این مورد گفت که ممکن است، هر روز هزاران بچه مدرسه‌ای به رستوران‌های مک دونالد نیز بروند اما دولت ایالتی کمکی از بابت ناهار کودکان به مک دونالد نمی‌کند. در حالی که معلمین از والدین می‌خواهند که برای مدارس کاغذ و قلم تهیه کنند و یک کمبود واقعی در بودجه آموزشی ایالت وجود دارد، دادن چنین پول‌هایی به وایزنتال سنتر واقعاً ظالمانه است. مثالی دیگر از قدرت وایزنتال سنتر، رجزخوانی و خودستایی شهردار کنونی لس آنجلس، «آنتونیو ویلار گوسا» است که بنا به گفته خودش، در زمان حضورش در کنگره ایالتی، توانسته است نقشی اساسی در گرفتن ۱۸ میلیون دلار بودجه برای وایزنتال سنتر ایفا کند. این مرکز به قدری قدرتمند و صاحب نفوذ است که هر سیاست‌مداری برای داشتن نقش مؤثر در سیاست کالیفرنیا، باید وفاداری خود را به آنجا اثبات کند و از آنان برای خود تصدیق بگیرد؟ اگر این کار را نکنند، چه اتفاقی پیش می‌آید؟ در این صورت تمام نیروها علیه او تغییر موضع خواهند داد. آنچه نه تنها در کالیفرنیا بلکه در واشنگتن نیز رخ می‌دهد، چنین است وایزنتال سنتر و سایر سازمان‌های مشابه به کاندیداها فشار می‌آورند تا موضع خود را پیرامون مسائل حائز اهمیت برای یهودیان آمریکا اعلام کنند و اگر آنان پاسخ‌های خوشایندی به این سازمان‌ها ندهند، تنبیه می‌شوند. از مخالفان آنان حمایت می‌شود و یا حداقل باید مطمئن بود که بودجه‌شان برای مبارزات انتخاباتی به زودی ته خواهد کشید؟ و این فشارها از سوی ۲/۵ درصد از جمعیت آمریکا است؟ درست است، یعنی این که یهودیان از هر گروه مذهبی و دینی دیگری در آمریکا قدرتمندتر و بانفوذترند و اوضاع سیاسی کشور را در قبضه دارند. وایزنتال سنتر نقش بسیار مهمی در فساد سیستم سیاسی ما ایفا می‌کند. پی‌نوشت؟ منبع: www.nationalvanguard.org به نقل از سیاحت غرب، نشریه مرکز پژوهش‌های اسلامی سازمان صدا و سیما، ش ۲۸. ۱. Mark Weber؛ تاریخدان و نویسنده،

آخرالزمان بر پرده نقره‌ای

مهدی جدی‌نیا در جهان ارتباطات مطمئناً بسیاری از وسایل ارتباطی ما دچار تغییرات ساختاری و غیرساختاری می‌شود. حوزه‌های ارتباطی انسان‌ها ساحت هنر است که ساحتی آسمانی-زمینی دارد. در تغییراتی که در این ساحت پدید آمد، هنر «سینما» تولد یافت. سینما به عنوان «هنر هفتم» و به صورت یک هنر صنعت توانست با سیطره و به کارگیری هنرهای دیگر جایگاه وسیعی را در دنیا کسب کند. طبق بررسی‌هایی که صورت گرفته، کنش انسانی، اغلب محصول دریافت‌های شهودی است تا دریافت‌های عقلانی. عنصر سینما «تصویر» است. تصویر جایگاه ویژه‌ای در دستگاه فکری و روانی انسان دارد و از این رو اگر ما پنج حس خود را پنج دروازه روحمان بدانیم برای ارتباط با پدیده‌های پیرامونی در هر شبانه‌روز ۷۹ درصد اطلاعاتمان را از چشمان یعنی از طریق تصویر به دست می‌آوریم و این همان نقطه اثر سینما است؛ و بهترین حربه برای تأثیر مستقیم آن هم بر روی موضوعی چون «آخرالزمان» که حجم عظیمی از ناخودآگاه هر انسان را به صورت خود اختصاص داده است. درگیری «خیر» و «شر» و خوبی و بدی، هسته اصلی و جانمایه هر قصه و ابزار اصلی داستان‌پردازی و به تبع آن سینما است. «قهرمان» و «ضدقهرمان» که در سینما «هرو» (Hero) و «ولاین» (Vellain) شناخته می‌شوند، عناصری غیرقابل اجتناب، نه تنها در سینما که در تمام داستان‌های اساطیری به شمار می‌روند. یکی از مفاهیمی که ناخودآگاه و خودآگاه انسان امروز را فارغ از دغدغه‌های روزمره به خود مشغول کرده، پایان زمان و نبرد نهایی خیر و شری است که بشر از سال‌های کهن به آن اهتمام داشته و آن قهرمان و ضدقهرمان نهایی است. سینما

به عنوان مدرن‌ترین کارخانه رؤیاپردازی، خیلی زود به این اصل اولیه قصه‌گویی متوسل شد و تولد نوعی خاص از سینما و گسترش و توسعه آن به عنوان یک صنعت و تجارت، مرهون این اصل است. واقعیت این است که سینما امروزه به عنوان یکی از ابزارهای چشمگیر در توسعه تمدن مادی درآمده است. سینما به دلیل جذابیت‌های ظاهری و فریبنده فراوان و کارکردهای عینی و مؤثر آن، مورد توجه عوام و خواص قرار گرفته است. برخی غرق شکوه مادی آن شده‌اند که بیشتر مردم جهان را تشکیل می‌دهند و عده‌اندکی متأملانه با آن برخورد می‌کنند. قطعاً توجه به این نکته در خصوص مطالعه علمی و تمرکز بر مسئله آخرالزمان تأثیر مهمی در این روند دارد. مسئله دیگر زمینه‌های فلسفی و فکری و مبادی مادی یا ماوراءالطبیعی رسانه‌ها، به خصوص سینما، و فنون «نبرد سایرنیتیک» و «عملیات روانی» آن است که سهم بسزایی در تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان رسانه‌ای دارد. از آنجایی که برای ساخت این گونه فیلم‌ها هزینه‌های نجومی و تلاش‌ها و تخصص‌های گوناگون به کار گرفته می‌شود. سینمای هالیوود همواره غرب و نشانه‌ها و نمادهای جامعه غربی و شخصیت‌های متأثر از فرهنگ غربی و همه مظاهری که به نوعی متأثر از جامعه سفیدپوستان اروپایی و امریکایی و به خصوص «انگلساکسون»‌هاست را مظاهری از بخش سفید و نیروهای خیر داستان‌پردازی خود قلمداد می‌کند و هر آنچه در مقابل آن قرار می‌گیرد جزو عناصر سیاه و شر به حساب می‌آورد. در یک نگاه کلی از منظر آنها هر آنچه در فرودست آنها قرار نگیرد، در مقابل آنها تعبیر خواهد شد. این همان دیدگاهی است که امروز در گفت‌وگوهای سیاسی دولتمردان آمریکایی دیده می‌شود. در دوران جنگ سرد بعد از جنگ جهانی دوم، سینمای نوظهور به قضیه آخرالزمان رویکردی مبسوط نشان داد و با تلاش متمرکز بر دو هویت دولت نازیسم و پس از آن اردوگاه شرق سیاسی با محوریت دولت شوروی، بخش عمده‌ای از آثار هالیوود و اروپای غربی ناظر به این قضیه شد. با فروپاشی اردوگاه شرق و ابرقدرت شوروی عملیات راهبردی تقابل با تمدن و تفکر اسلام انقلابی مورد توجه قرار گرفت و نوعی خاص از رویکرد به مسئله آخرالزمان مورد توجه قرار گرفت؛ در حالی که در خلال این رویکرد، اصولی خاص نیز به صورت پیدا و پنهان مورد توجه قرار گرفتند. در این خصوص سینمای هالیوود در دنیای رسانه‌ای غرب در ترسیم جایگاه خود در تضاد خیر و شر دچار تردید و شک، پنهان‌کاری انحراف نشده و همیشه خود را مظهر خیر و سفیدی و دیگران را مظهر شر و سیاهی قلمداد کرده و می‌کند. موضوعی دیگر که جا دارد به آن اشاره شود، پرداخت جدی و همیشگی نسبی نسبت به اخلاق و دین، امور انسانی و اجتماعی می‌آید؛ یعنی نسبت خیر و شر در مراتب مختلف معنا می‌یابد. موضوع مهمی که همواره دستمایه آغاز داستان است، ایجاد جو ناامنی و اضطراب و وحشت (ترور) که مقدمه‌ای برای پذیرش قدرت برتر و حاکمیت خشن و بی‌رحمانه است. این اتفاق یکی از سرفصل‌های راهبرد فرهنگی است که در بعضی از این فیلم‌ها دنیا به پایان خود می‌رسد و چیزی جز انهدام گسترده و نابودی نسل بشر باقی نمی‌ماند. فیلم «نوستر آداموس» «فردا چگونه به بشر نگاه خواهد شد» (The man how saw tomorrow) و «روز بعد» (the dey after) نمونه‌ای از این فیلم‌ها هستند؛ در حالی که در بعضی دیگر افرادی باقی می‌مانند که در تلاش زندگی دوباره به تجدید تلاش و ایجاد حکومت صهیونیستی می‌پردازند؛ مانند فیلم «حکومت آتش»، «نبرد آخر»، «روز استقلال» و «آرماگدون». هالیوود با ساخت این فیلم‌ها قصد دارد ترس و وحشت ناشناخته و هولناک و عظیمی را در دیدگان مخاطب ساده و بی‌دفاع خود ماندگار سازد تا تعبیر اصلی آخرالزمانی ناشی از کتب غیرآسمانی مانند تلمود را به خورد مخاطب دهد. نکته دیگر که در این خصوص مطرح است، استمرار فیلمسازی در ژانرها و گونه‌های مختلف سینمایی اعم از عاطفی، رمانتیک، کمدی، حماسی، حادثه‌ای، سیاسی، جنگی، تخیلی، کودک و نیز در قالب‌های انیمیشن، بازی رایانه‌ای و غیره سود می‌جوید و از همه ظرفیت‌های انسانی هم استفاده می‌کند. این شگرد انبوه‌سازی در برخی اوقات بسیار کارساز است و در یک دوره زمانی کاملاً عملیاتی می‌نماید. در فیلم «هفت دیوید» «فینچر» که فیلمی صددرصد آخرالزمانی است، کارگردان با مطرح کردن هفت گناه مشهور مسیحیت و یهودیت فرجامی تلخ را مطرح می‌کند که به عزا نشستن انسان و مصیبت‌وارگی زندگی انسان معاصر را ترسیم می‌کند، مضاف بر اینکه عنصر روایت باعث تمرکز در موضوع نیز می‌شود. حقیقت

این است که مسئله حضور منجی، نحوه پرداخت آن و مسئله آخرالزمان، بلایا و مصیبت‌های قبل از ظهور ... جنگ در لابه‌لای آن متجلی است؛ به گونه‌ای که حتی دین «هندو» کالکی را به عنوان دهمین تجلی «ویشنو» که منجی خویش می‌داند، سوار بر اسب سپید و با شمشیری آخته تصور می‌کند که جهان را دچار محنت شده است، نجات می‌دهد. این همان نقطه کشش است که تمام مخاطبان را جذب می‌کند و وقتی سینما با ارائه تصویر با تأکید بر نقاط روشن ذهنی مخاطبان، سایر نقاط مبهم را نیز روشن و تصویر مورد نظر را حقنه می‌کند و آن اسطوره منجی غربی یا انتظار در تفکر غربی در صهیونیزم مسیحی را به تماشایی‌های میلیونی تزریق می‌کند. مثلاً در فیلم «ماتریکس» منجی، هویت صهیونیزم مسیحی را دارد؛ یعنی تلفیق صهیونیزم را با مسیحیت دارید. چون «نئو» باز تولید مسیحیت و «زایان» همان صهیون است و در فیلم‌هایی مثل «آرماگدون» مخاطب به آرمان‌های یهودی نزدیک می‌شود و فیلم «روز استقلال» در حقیقت با یک نوع آخرالزمان کاملاً آمریکایی روبه‌روست. واقعیت این است که سینمای امروز بسیار ملهم از اندیشه‌های فلسفی است که نظریه‌های مطرح شده در جهان معاصر مثل «پایان تاریخ» و «برخورد تمدن‌ها» الهام گرفته است و از این رو مسئله منجی بسیار کم‌رنگ و بحث فرجام تاریخ پررنگ‌تر شده است؛ در حالی که گرایش به این فیلم‌ها نیز افزایش یافته است و عجیب این که از ۲۲ فیلم برتری که از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۴ انتخاب شده‌اند، ۱۹ فیلم به نحوی به آخرالزمان ربط دارد. از جمله این فیلم‌ها فیلم «ارباب حلقه‌ها» است. در این فیلم جنگ خیر و شر مطرح است. این فیلم قوی از یک کارگردان ونزوئلایی است و عجیب اینکه نحوه پرداخت جنگ خیر و شر در این فیلم همان رویکردی است که کارگردان «ترمیناتور ۲» یعنی «جیمز کامرون» دارد. نحوه جنگ خیر و شر، سلاح‌ها و انسان‌ها در این فیلم متعارف نیستند. تصاویر این فیلم شبیه همان مفهوم‌های انتظاری است که متون اسطوره‌ای و یا در متون مذهبی در جنگ آخرالزمان بیان شده است. در «ارباب حلقه‌ها» هم مسئله فرجام و هم نحوه پرداخت به آن فرجام به نحوی بیان جنگ آخرالزمان است؛ یعنی به شدت با آن جریان‌های اسطوره‌ای که پیرامون نبردهای خیر و شر داریم، مشابه است، این در حالی است که مفاهیم چندی در قالب واقعیت به خورد مخاطبان داده می‌شود که از جمله آنها مفاهیم پیچیده ماتریالیسم دینی است که در زیر به برخی از گرایش‌های ارائه شده اشاره می‌کنیم. دئیسم (طبیعت خودکار) در این تئوری، انسان هوشمند دستگامی را خلق کرده که با درایت و انتظام قدرت‌های درونی خویش، خالق خود را به کناری نهاده و حتی او را برده خود کرده است و با عقل «لوگوسی» و درونی، خود را حفظ و حراست می‌کند. توضیح این که در بین فلاسفه باستان، دو نوع عقل مطرح بود؛ «نوس» و «لوگوس»؛ اولی بیرون از نظام معادل «عقل مستقل» است و دومی را بیشتر معادل عقل «درون سیستمی» و «قانون درونی» ترجمه می‌کنند. البته در تفکرات تورات محرف هم شاهدیم که خدای این تفکر ضعف‌های زیادی دارد و از آفریده‌های خود هم می‌ترسد. آگوست کنت می‌گوید: در مکتب دئیسم، خدا خالق بوده، ولی به دلیل کوتاهی دست او از هر گونه تصرف و اعمال نظر، بایسته سمت پروردگار نیست. و این دقیقاً به همان اندیشه انحرافی یاد شده اشاره دارد. در واقع این اندیشه خدا را فقط ناظم می‌داند، نه خالق در حالی که اگر او را فقط ناظم هم بدانیم، در نظام عظیم خلقت، ناظم هم نمی‌تواند ساعت را کوک کند و دنبال کار خود برود؛ کوک ساعت پس از مدتی تمام می‌شود. اومانیزم (انسان محوری) در عمده این فیلم‌ها، انسان خالق و سازنده است و تقریباً هیچ صحبتی از خدا نمی‌شود، تمام گفت‌وگوهای شخصیت‌ها هم بر اساس «باور به خود» و «ایمان به قابلیت‌های خود» است و حتی منجی را هم خود انسان‌ها برمی‌گزینند. این نوع پیشبرد داستان بر گرفته از جسم‌انگاری خدا و تشابه خدا بر انسان در تورات است که در فرهنگ غرب، تأثیر فراوانی داشته است. قبول این خدا در واقع ماتریالیسم و بی‌خدایی است. در بسیاری از فیلم‌ها، بشر با تکیه بر عقل معیشت‌اندیش و ابزاری خویش و زور بازو و اسلحه، که علوم سیانتیستی و تجربی هستند، به مقابله با شرّ بر می‌خیزد و پیروز میدان است و هیچ خبری از خدا نیست. سکولاریسم (عرفان‌های اومانستی) به تصریح بسیاری از منتقدان، فیلم‌های امروز به نوعی متأثر از نوعی عرفان بودایی هندویی ممزوج با مبانی «اومانستی» است. در فیلم‌های آخرالزمانی امروز، فضای عرفانی الهی، حماسی و دینی، بسیار دور است و در سطح بسیار نازلی و در جهت

رسیدن به اهداف عملی و پراگماتیستی به کار رفته است. این عرفان سکولار هیچ‌گاه رنگ «معنویت خدا محور» و ظلم ستیز را ندارد. جبرگرایی و تقدیرگرایی جبرگرایی یکی از مهم‌ترین محورهای فیلم‌های آخرالزمانی است؛ به نوعی که انسان‌ها و «کاراکترها» مجبورند همان‌گونه که به ذهنشان القا می‌کنند، بیندیشند و راه بروند و تعامل کنند و هیچ اراده‌ای ندارند که برخلاف آن عمل کنند؛ در حالی که در ادیان الهی این موضوع مورد رد و اعتراض است. یهودیان صهیونیست در توجیه جنایات خود در فلسطین می‌گویند: چون تقدیر است ما به سرزمین مادری موعود خویش بازگردیم و خدای قومی ما (یهود) چنین خواسته است، فلسطینی‌ها را می‌کشیم و آواره می‌کنیم تا به تقدیر خود برسیم. متأسفانه این باور در بسیاری از آثار هالیوود خودنمایی می‌کند. وابستگی به فناوری امروز بر خلاف آنچه در باب آخرالزمان مبنی بر تغییر اصول و قواعد حاکم بر دنیا بیان می‌شود، بسیاری از فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود سرشار از وابستگی انسان معاصر به فناوری موجود است. در این فیلم‌ها بدون تلفن و رایانه نمی‌توان با یکدیگر ارتباط برقرار کرد؛ مثلاً در فیلم «ماتریکس» خط تلفن، دالانی برای عبور از زمان به فضای خارج از آن تصویر می‌شود. این فیلم برخی انسان‌ها را اسیر و در بند فناوری ماتریکس نمایش می‌دهد، ولی متأسفانه راهکار برون رفت از این معضل را هم به صورت اشتباه و مادی تعریف می‌کند و زندگی بدون ماشین را محال می‌داند. پی‌نوشت؟: برگرفته از: روزنامه جام جم، ویژه‌نامه نیمه شعبان ۱۳۸۴.

سرانجام مستضعفان

ولی‌الله باقری سرنوشت مستضعفان در طول تاریخ، فراز و نشیب‌های فراوان و پیچیدگی‌های ویژه‌ای داشته؛ پیکاری سخت و مبارزه‌ای پی‌گیر که همواره آنان را با محیط اطراف درگیر کرده است. در این میان، سردمداران زر و زور و تزویر و مستکبران خودپرست به گونه‌های مختلف آنان را برنمی‌تابیدند و می‌کوشیدند تا آنان را همواره زیرسلطه خود داشته باشند. در طول این کشمکش‌ها، قدرت‌طلبان و سودجویان که خوی استکباری در وجودشان رشیه دوانیده است، از هر روشی بهره برده‌اند و حتی اگر منافع خویش را در زندگی آنان می‌یافتند، آنان را نمی‌کشتند و چنانچه مصلحت خویش را در مرگشان می‌دیدند، بی‌محابا بر زندگی‌شان دست‌تاول می‌یازیدند و خیمه‌های تجاوز و عیش و نوش خود را بر فراز استخوان‌های خرد شده آنان بنا می‌کردند که تاریخ از این سرگذشت‌های اندوه‌بار، فراوان به یاد دارد. کشتار و غارت آشکار و پنهان، حق‌کشی‌ها و زشتی‌های بی‌امان و پلیدی‌ها و پلشتی‌هایی که از سوی استکبار در طول سال‌ها به وقوع پیوسته و نفرتی که در دل انسان‌های آزاداندیش و وارسته نسبت به آنان هست، سند زنده‌ی رشدنیافتگی آنان به شمار می‌رود. در مقابل، مظلومیت و حقانیت و راستی و درستی وصف‌ناپذیری که از جبهه حق در سینه تاریخ به یادگار مانده، نیکوترین سرانجامی است که مستضعفان به آن رسیده‌اند. هنگامی که نبرد قهرمانانه شماری اندک با قلب‌های سرشار از عشق به حقیقت را در صحرای کربلا در برابر انبوه عظیم سپاه شب‌پرستان کینه‌توز و بی‌هویت به نظاره می‌نشینیم، مفهوم تاریکی و روشنایی، خوبی و بدی، حق و باطل و مستضعف و مستکبر را با روشنی هرچه بیشتر ادراک می‌کنیم. از داستان‌های زندگانی پیام‌آوران الهی و رهبران آسمانی و امامان و مصلحان و عالمان نیک سیرت و همه فرهیختگان و محرومان و مظلومان تاریخ که برای دست‌یابی به آرمان‌ها و اهداف مقدس و فطرت‌خداجوی بشری کوشیده و در این راه رنج‌های بسیاری به جان خریده‌اند، می‌توان پندهای فراوانی آموخت و در زندگی به عنوان سرمشق از آن بهره‌مند شد. آنان که هرگاه به پیروزی دست یافتند، زمینه‌های بندگی مردم را در برابر خدا فراهم آوردند و خود، پیشاپیش آنان در برابر خدا به خاک افتادند و هرگز درصدد هماوردی با آفریدگار جهان و زیرپا نهادن قوانین و فرمان‌های او برنیامدند. آن‌گاه نیز که کارشان به شکست ظاهری انجامید، هیچ‌گاه سرخورده نشدند و احساس شکست نکردند، بلکه شکست و پیروزی در نظر آنان به گونه‌ای دیگر جلوه کرد؛ زیرا در دیدگاه ژرف آنان، گام نهادن در مسیر کمال و پیشرفت به سوی هدف ترسیم شده از سوی خالق هستی، پیروزی است، هرچند به

ظاهر کشته یا مجروح شوند. در مقابل، چنانچه یک گام از آرمان‌های بلند خود عقب می‌افتادند، احساس شکست می‌کردند؛ گرچه به لحاظ ظاهری به پیشرفت‌هایی هم دست یافته باشند. بر این اساس، از دیدگاه ژرف بین آنان، قیام و قسط، انجام وظیفه، کوشش در راه خدا و خدمت به جامعه و مبارزه با مظاهر استکبار و استضعاف، سرانجامی نیکو دارد و این مهم، هر نتیجه‌ای را که در پی داشته باشد، ارزشمند است. ولی از دیدگاه کلی، سیر تدریجی نظام هستی به سوی پیروزی و موفقیت مطلق مستضعفان است. سرانجام، آنان بر قلّه‌های پیروزی تکیه خواهند زد و جور و ستم و استثمار و بهره‌کشی‌ها را از پهنای هستی خواهند زدود و خود، وارثان زمین خواهند شد. آنان زمینی را که پر از جور و ستم شده بود، از عدل و داد سرشار خواهند کرد؛ زیرا خداوند چنین اراده کرده است که پیشوایی و سروری جهان از آن مستضعفان باشد و آنان وارثان زمین شوند. ۱. سنت‌های الهی در تدبیر جوامع قوانین جامعه‌شناختی قرآن کریم، با عنوان «سنت‌های الهی در تدبیر جوامع» قابل طرح است. واژه «سنت» به مفهوم راه و رسم، روش و رفتار و شیوه‌ای است که استمرار داشته باشد. قرآن، سنت را هم به خدا و هم به انسان‌ها نسبت می‌دهد. به همین دلیل، تعبیرهایی مانند «سنت الله»، «سنتنا»، «سنّه الاولین» و «سنن الذین من قبلکم» و... در قرآن به چشم می‌خورد. به طور کلی، سنت الهی در یک تقسیم‌بندی به دو گونه‌اند: ۱. سنت‌هایی که به زندگانی انسان در سرای دیگر و پاداش و کیفری که در آن جهان از آن برخوردار خواهند بود، مربوط می‌شود. ۲. سنت‌هایی که به زندگی دنیایی و این جهانی بشر مربوط است. این سنت‌ها نیز برخی رفتارهای فردی و برخی دیگر رفتارهای اجتماعی یا هر دو مورد را در برمی‌گیرد، ولی چیزی که ما در پی شناسایی آن هستیم، سنت‌های الهی مربوط به زندگی دنیایی در بستر جوامع است که از آن میان، به سنت الهی «پیروزی حق بر باطل» اشاره می‌کنیم. پیروزی حق بر باطل نبرد و رویارویی حق و باطل، به سرآغاز هستی باز می‌گردد. ابلیس، به عنوان موجودی سرکش و قانون‌ستیز در برابر فرمان الهی گردن فرازی کرد و آنرا نپذیرفت. به همین سبب از درگاه الهی رانده شد، ولی هرگز از کینه‌ورزی و عناد و مبارزه پی‌گیر در برابر حق باز نایستاد. این امر به نماد تضاد دو گونه اندیشه و روش در تمام دوران‌ها تبدیل شد. در طول زمان و در قالب‌های گوناگون، همواره موضع‌گیری‌ها و درگیری‌هایی میان آنان صورت پذیرفته است. کشمکش‌های دامنه‌داری که فرزندان آدم از آغاز آفرینش تا روز قیامت با آن روبه‌رو خواهند بود، ناشی از همین امر است. کشته شدن هابیلیان به دست قابیلیان و به آتش در افتادن ابراهیم‌ها به دست نمرودها و به حاشیه رانده شدن علویان به وسیله امویان، داستان غم‌انگیز این مبارزات و رویارویی‌هاست. از سوی دیگر، تاریخ شاهد گویای پیروزی‌های جبهه حق در دوران‌های مختلف است. پیروزی مستضعفان بنی‌اسرائیل در سرزمین مصر، غلبه مسلمانان در حجاز، دوران شکوفایی و بالندگی اسلام و پدید آمدن عدالت اجتماعی در عصر پیامبر اکرم (ص)، نمونه‌هایی از این پیروزمندی‌هاست. ولی به طور کلی، یکی از سنت‌های الهی، پیروزی حق بر باطل است. تحقق این امر گرچه به طول می‌انجامد، ولی اراده الهی و سنت پروردگار بر آن تعلق گرفته است. در این باره به چند آیه از قرآن کریم اشاره می‌کنیم: خدا می‌خواست حق را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند. هرچند بزهکاران خوش نداشته باشند. ۲. در آیه دیگری می‌فرماید: خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پابرجا می‌کند. ۳. به دلیل اینکه حق و باطل با یکدیگر قابل جمع نیستند، آمدن حق، موجب از میان رفتن باطل خواهد شد: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است. ۴. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم. پس آن را درهم می‌شکنند و به ناگاه آن نابود می‌گردد. ۵. و در بیان دیگری، خطاب به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: بگو: بی‌گمان، پروردگارم حقیقت را القا می‌کند. اوست دانای نهان‌ها. بگو: حق آمد و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد. ۶. در کنار آیات یادشده، بخشی از آیات قرآن از پیروزی پیامبران و پیروان آنان سخن به میان آورده است: حزب خدا همان پیروزمندانند. ۷. یا: و یاری کردن مؤمنان بر ما واجب است. ۸. در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که [به آنان] گرویدند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپا می‌ایستند، به یقین، یاری می‌کنیم. ۹. سپس فرستادگان خود و کسانی که گرویدند می‌رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم. ۱۰. پیش‌تر به اثبات رسید که پیامبران، امامان،

عالمان بیدار و مؤمنان حق جو و به طور کلی، هر کس که به گونه‌ای از حقوق خویش محروم شده و زمینه‌بندگی و شکوفایی نیافته است، در شمار مستضعفان قرار دارند. اینان که همواره در راستای تحقق آرمان‌های حق و نابودی باطل در تکاپویند و بخشی از آنان دست کم حق‌ستیز نبوده‌اند، مصداق‌های حق به شمار می‌آیند و مشمول وعده‌های الهی می‌شوند. نوید پیروزی مستضعفان قوانین حاکم بر نظام آفرینش و سنت‌هایی که بر تاریخ و جوامع حاکم است، همواره همه پدیده‌ها از جمله انسان و جامعه انسانی را به سوی رشد و کمال رهنمون می‌شوند. مستضعفان مؤمن که برترین رویکرد را درباره این قوانین برگزیده‌اند و نظام فکری، اعتقادی و عملی‌شان با سنت‌های هستی‌همانگی دارد و پیوسته در تکاپوی رسیدن به هدف‌های بلندی هستند که خدای سبحان برای انظام آفرینش ترسیم کرده است، این استحقاق را دارند که با بهره‌گیری از دستورها و سنت‌های الهی، مراحل رشد و تکامل را گذرانده و به قلّه سعادت برسند. در این راستا قرآن کریم به آنان این گونه بشارت می‌دهد: و می‌خواهیم بر کسانی که در زمین فرودست شدند، منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم و در آن سرزمین فرمانروایی‌شان دهیم. ۱۱. واژگان «نرید» [می‌خواهیم] و «نمن» [منت نهیم] و «نجعل» [گردانیم] در [آیه در] قالب فعل مضارع و دارای معنای استمرار و به صورت یک قانون کلی و فراگیر بیان شده‌اند، تا چنین پنداری پیش نیاید که این نوید پیروزی ویژه مستضعفان بنی‌اسرائیل [در سرزمین مصر است. ۱۲. و به یقین خدا به کسی که دین او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد. ۱۳. چنانچه خدا به کسی یاری رساند، پیروزی او قطعی است. پس در واقع، این آیه شریفه نوید پیروزی به مستضعفان است. در آیه دیگر می‌خوانیم: و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید که شما برترید. ۱۴. همچنین می‌فرماید: خدا به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین خود قرار داد. ۱۵. در شأن نزول این آیه آمده است: پیامبر و اصحابش در مکه حدود ده سال، مردم را مخفیانه به سوی خدا فرامی‌خواندند، بدون اینکه درباره مبارزه مسلحانه سخنی بگویند. تا اینکه فرمان الهی مبنی بر هجرت مسلمانان به مدینه صادر گردید. پس از هجرت و تشکیل نظام اسلامی، مسلمانان از سوی خدا به نبرد مسلحانه با دشمنان مأمور شدند. به خاطر ترس از دشمن ناچار بودند در طول شبانه‌روز مسلح باشند. این موضوع برای مسلمانان سخت و طاقت‌فرسا بود. از این رو، یکی از آنان نزد پیامبر آمده و پرسید: یا رسول‌الله! آیا ما برای همیشه باید در حالت وحشت به سر ببریم؟ آیا روزی فرا خواهد رسید که ما به امنیت رسیده و سلاح‌های خود را کنار بگذاریم؟ پیامبر فرمود: این وضعیت دیری نمی‌باید و پس از مدت زمانی شما آرامش و امنیت خود را باز خواهید یافت و اسلحه‌ها را از خویشان دور خواهید کرد. ۱۶. بنابراین، قرآن درباره پیروزی نهایی مستضعفان بشارت‌هایی داده است، ولی این نویدها به شرایطی وابسته است. نمونه‌هایی از پیروزی مستضعفان یکی از سنت‌های الهی، پیروزی مستضعفان بر مستکبران است. قرآن کریم در آیات گوناگونی، نمونه‌هایی از پیروزی‌های مستضعفان و عوامل پدید آورنده آنها را بیان داشته است: موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جوئید و پایداری ورزید. که زمین از آن خداست؛ آن‌را به هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌دهد و فرجام نیک برای پرهیزکاران است. و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می‌شدند، بخش‌های باختر و خاوری زمین را - که در آن برکت قرار داده بودیم - به میراث عطا کردیم. و به پاس آنکه صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت. ۱۷. سرانجام پس از درهم شکسته شدن قدرت فرعونیان، بنی‌اسرائیل که سالیان درازی را در زیر زنجیر اسارت و بردگی به سر برده بودند، پیروز شدند و وارث سرزمین‌های پهناور آنان گشتند. از این دو آیه برمی‌آید که رمز پیروزی آنان، یاری جستن از خدا و پایداری در راه هدف بوده است. حضرت نوح و شمار پیروانش، سال‌ها کوشیدند و در راه هدف خویش رنج‌های طاقت‌فرسایی را به جان پذیرفتند و سرانجام به پیروزی نهایی دست یافتند: و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم. ۱۸. و درباره هود(ع) می‌فرماید: پس او و کسانی را که با او بودند، رها کردیم. ۱۹. نیز در مورد حضرت لوط(ع) می‌فرماید: پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم. ۲۰. همچنین درباره صالح پیامبر(ع) آمده است: پس چون فرمان ما رسید، صالح و

کسانی را که با او ایمان آورده بودند، رهناییدیم. ۲۱. تعبیر پیشین درباره حضرت شعیب نیز وارد شده است. ۲۲. موارد بسیاری از نمونه‌های پیروزی مستضعفان در قرآن ۲۳ آمده است که آوردن یکایک آنها در این مجال نمی‌گنجد. پیامبر گرامی اسلام و یاران پاک‌باخته‌اش که سال‌ها در زیر شکنجه و آزار مشرکان بودند، در اثر جان‌بازی و جهاد و مبارزه به پیروزی دست یافتند. قرآن در این باره می‌فرماید: چون هنگام فتح و پیروزی با یاری خداوند فرا رسد و در آن روز مردم را بنگری که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند. ۲۴. در این آیه شریفه، واژگان «نصر» [پیروزی] و «فتح» در پی یکدیگر آمده است. «نصر» به معنای یاری و کمک پروردگار به پیامبر و غلبه و پیروزی آن حضرت بر دشمنان است که با فتح مکه صورت پذیرفت و بیشتر دشمنان پیامبر از میان رفتند. همچنین مراد از «فتح»، فتح مکه است که پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمانان بود. منظور از واژه «الناس» نیز بت‌پرستان عرب مانند اهل مکه و طائف و یمن و هوازن و همانندهای ایشان هستند که گروه گروه به دین حق گرویدند و در راه پیروزی مسضعفان تلاش‌ها کردند. ۲۵. افزون بر موارد یاد شده، نشانه‌هایی در آیات و روایات مبنی بر تعلق مشیت الهی بر پیروزی نهایی مسضعفان وجود دارد که در آینده بدان خواهیم پرداخت. ماهنامه موعود شماره ۶۱ پی‌نوشت‌ها:؟ مسضعفان از دیدگاه اسلام، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، صص ۱۸۴-۱۷۵. ۱. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵ و ۶. ۲. ... و یرید الله أن یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین؟ لیحقّ الحقّ و یبطل الباطل و لو کره المجرمون. سوره انفال (۸)، آیه ۷ و ۸. ۳. یمح الله الباطل و یحقّ الحقّ بکلماته. سوره شورا (۴۲)، آیه ۲۴. ۴. جاء الحقّ و زهق الباطل إن الباطل کان زهوقاً. سوره اسرا (۱۷)، آیه ۸۱. ۵. بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق. سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۸. ۶. قل إنّما أعظکم بواحدٍ أن تقوموا لله مثنی و فرادی ثمّ تتفکروا ما بصاحبکم من جنّة إن هو إلّا نذیرٌ لکم بین یدی عذابٍ شدید. قل جاء الحقّ و ما یدعی الباطل و ما یعید. سوره سباء (۳۴)، آیات ۴۶ و ۴۹. ۷. فإنّ حزب الله هم الغالبون؛ سوره مائده (۵)، آیه ۵۶. ۸. و کان حقّاً علینا نصر المؤمنین. سوره روم (۳۰)، آیه ۴۷. ۹. إنّنا لننصر رسلنا و الذّین آمنوا فی الحیاة الدّنیاء و یوم یقوم الأشهاد. سوره غافر (۲۳)، آیه ۵۱. ۱۰. ثمّ ننجی رسلنا و الذّین آمنوا کذلک حقّاً علینا ننج المؤمنین. سوره یونس (۱۰)، آیه ۱۰۳. ۱۱. و نرید أن نمنّ علی الذّین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمّةً و نجعلهم الوارثین؟ و نمکنّ لهم فی الأرض. سوره قصص (۲۸)، آیه ۵ و ۶. ۱۲. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۱۵. ۱۳. و لینصرنّ الله من ینصره؛ سوره حج (۲۲)، آیه ۴۰. ۱۴. ولا تهنوا ولا تحزنوا و أنتم الأعلون إن کنتم مؤمنین؛ سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۳۹. ۱۵. وعد الله الذّین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الذّین من قبلهم. سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵. ۱۶. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۵۳۹. ۱۷. قال موسی لقومه استعینوا بالله و اصبروا إنّ الأرض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتّقین؟ و أورثنا القوم الذّین کانوا یتضعفون مشارق الأرض و مغاربها الّتی بارکنا فیها و تمّت کلمت ربّک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دمّرنا ماکان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یرشون. سوره اعراف (۷)، آیه ۱۲۸ و ۱۳۷. ۱۸. فأنجیناه و الذّین معه فی الفلک؛ همان، آیه ۶۴. ۱۹. فأنجیناه و الذّین معه؛ همان، آیه ۷۲. ۲۰. فأنجیناه اهلها؛ همان، آیه ۸۳. ۲۱. فلمّا جاء أمرنا نجینا صالحاً و الذّین آمنوا معه؛ سوره هود (۱۱)، آیه ۶۶. ۲۲. ولّمّا جاء امرنا نجینا شعیباً و الذّین آمنوا معه. سوره هود (۱۱)، آیه ۹۴. ۲۳. نک: سوره‌های: یوسف (۱۲)، آیه ۱۱۰؛ انبیاء (۲۱)، آیه ۹، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۸؛ شعراء (۲۶)، آیه ۶۵، ۱۱۹ و ۱۷۰؛ نمل (۲۷)، آیه ۵۳ و ۵۷؛ عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۵، ۲۴ و ۳۲؛ صافات (۳۷)، آیه ۱۱۶، ۱۱۴، ۷۶ و ۱۳۴؛ فصلت (۴۱)، آیه ۱۸؛ قمر (۵۴)، آیه ۱۸. ۲۴. إذا جاء نصر الله و الفتح و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا. سوره نصر (۱۱۰)، آیه ۲. ۲۵. آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۳۰، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

رشد معنویت در آمریکا

ترجمه و تنظیم: بهمن بهساز یک نسل پیش، در بعضی از مناطق آمریکا مانند «منهتن» به نظر می‌رسید که مردم در مسیر دور شدن از خدا هستند. در سال ۱۹۶۶ مجله «تایم» دو جنازه سیاه و سرخ کشیده بود و از معنای الوهیت سؤال کرده بود. مسئله به علم مربوط

می‌شد یعنی چیزی که نمی‌توان آنرا به روش علمی شناخت. اما امروز در عصر تبلیغ ۲۴ ساعته تلویزیون دیگر کسی چنین مقالاتی نمی‌نویسد. تاریخ نشان می‌دهد که متفکران نگران در مجله تایم که تصور مبهمی از الوهیت را مطرح می‌کردند شامل تمام کشور نمی‌شدند. آنچه در سال ۱۹۶۶ مرده بود وجود الوهیت با حسن ظن بدون عقلانیت بود. چیزی که به جای آن می‌تواند دوباره رشد کند تجربه مستقیم و عالی از مسئله الوهیت است که بارها از زمان «معبد سلیمان» تجلی یافته است. از این رو مجله «نیوزویک» تصمیم گرفت مسئله ایمان را به طور مفصل بررسی کند. برای همین منظور به برخی کلیساها و مساجد سر زد و با فعالان مذهبی گفت‌وگو کرد. همچنین با همکاری سایت «بلفنت» اقدام به یک نظرسنجی کرد که شامل بیشتر اقشار دینی می‌شود. ما به هر جا رفتیم شاهد رشد معنویت بودیم. در مراسم وابستگان به کلیسای «پنتکوستال» که به خاطر فریادها و پایکوبی موجب بی‌هوشی می‌شود. در کلیساهای کاتولیک که عبادت‌کنندگان در نیمه شب به تنهایی ساعت‌ها در قربانی مقدس تفکر می‌کنند. در مراکز یهودی که با روش‌های «کابالایی» صوفی خدا را جست‌وجو می‌کنند. همچنین در احیای ادیان بت‌پرستانه که در ظواهر عالم طبیعت به دنبال خدا می‌گردند و نیز در فرقه «ذن» و دیگر شاخه‌های بی‌شمار بودایی که طرفداران آن از طریق تفکر و دعا به دنبال روشنگری هستند. در تلاش مسلمانان آمریکایی برای رشد اسلام که بیشتر از همه به دنبال خداوند است. اکنون در آمریکا مسئله گرایش به یک دین خاص مهم‌ترین چیز نیست. بلکه مهم‌تر از همه گرایش به معنویت و عالم بالا- است. طبق نظرسنجی به عمل آمده از هر ۱۰ آمریکایی ۸ نفر معتقدند که بیش از یک دین و اعتقاد می‌تواند راه نجات باشد و این چیزی است که در مدارس نیاموخته‌اند. همچنین از هر ۵ نفر یک نفر دین خود را در مرحله رشد تغییر داده است. میان این آمار ۷۹ درصد خود را معنویت‌گرا توصیف می‌کنند و ۶۴ درصد می‌گویند که متدین هستند همچنین ۷۹ درصد معتقدند که با ادیان دیگر هم می‌توان به نجات و آسایش رسید و به بهشت رفت. اکنون به سؤالات و جواب‌های داده شده اشاره می‌شود؟. بهترین عبارتی که شما را توصیف کند چیست؟؟ ۲۴ درصد معنویت‌گرا اما غیرمتدین، ۹ درصد متدین اما غیرمعنویت‌گرا، ۵۵ درصد متدین و معنویت‌گرا، ۸ درصد غیرمعنویت‌گرا و غیرمتدین، ۴ درصد نمی‌دانم؟. معنویت چه مقدار در زندگی روزانه شما اهمیت دارد؟؟ ۵۷ درصد خیلی مهم است، ۲۷ درصد به نوعی مهم، ۷ درصد خیلی مهم نیست، ۷ درصد اصلاً مهم نیست، ۲ درصد نمی‌دانم؟. آیا بین عبادت‌های دینی شما در امروز و گذشته تغییری حاصل شده است؟؟ ۳۸ درصد همان‌ها هستند، ۳۰ درصد بیشتر آنها عوض نشده، ۹ درصد بیشتر آنها عوض شده، ۱۱ درصد کاملاً عوض شده، ۴ درصد بی‌دین شده‌ام، ۳ درصد در گذشته به هیچ دینی گرایش نداشتم، ۵ درصد نمی‌دانم؟. چرا کارهای دینی انجام می‌دهید؟؟ ۳۹ درصد برای ارتباط شخصی با خدا، ۳۰ درصد تا کمک کند شخص بهتر و دارای زندگی بهتری باشم، ۱۷ درصد تا به آرامش و سعادت برسم، ۱۰ درصد برای ارتباط با محیطی عظیم‌تر، ۸ درصد برای معنا دادن به زندگی و تنظیم آن، ۳ درصد تا بخشی از جامعه باشم، ۱۳ درصد به دلایل مختلف؟. شرکت شما در این فعالیت‌های دینی یا معنوی چه مقدار است؟؟ ۶۴ درصد هر روز، ۲۹ درصد نه همیشه، ۲۱ درصد در فعالیت‌های غیر مرتبط با کلیسا یا مسجد یا ...، ۲۰ درصد کتاب مقدس یا قرآن یا ... می‌خوانم، ۲ درصد به کلیسا و مراسم مذهبی می‌روم؟. چه وقت احساس می‌کنی بیشترین رابطه را با خدا داری؟؟ ۴۰ درصد در تنهایی، ۲۱ درصد در طبیعت، ۲۱ درصد در عبادتگاه، ۶ درصد وقتی با دیگران هستم، ۲ درصد وقتی یک متن مقدس (کتاب مقدس، قرآن، ...) می‌خوانم، ۶ درصد در هیچ حالتی، ۴ درصد نمی‌دانم؟. آیا به اینکه خدا جهان را خلق کرده ایمان داری؟؟ ۸۰ درصد آن را خدا خلق کرده، ۱۰ درصد آن را خدا خلق نکرده، یک درصد به خدا ایمان ندارم، ۹ درصد نمی‌دانم؟. کدام یک از احتمالات زیر مهم‌ترین هدف دعا و نماز است؟؟ ۲۷ درصد طلب ارشاد از خداوند، ۲۳ درصد شکرگزاری برای خدا، ۱۹ درصد نزدیکی به خدا، ۱۳ درصد کمک به دیگران، ۹ درصد بهبود زندگی شخصی، ۴ درصد احتمالات دیگر، ۵ درصد نمی‌دانم؟. بعد از مرگ چه رخ می‌دهد؟؟ ۶۷ درصد ارواح به بهشت یا جهنم می‌روند، ۱۳ درصد بهشت یا جهنم وجود ندارد اما ارواح در سرزمینی روحانی زندگی می‌کنند، ۶ درصد همه چیز پایان می‌یابد و روحی وجود

ندارد، ۵ درصد روح در مخلوق دیگری نمود می یابد، ۹ درصد نمی دانم؟. از میان جمعیت آمریکا: ۵/۲۹ میلیون نفر هیچ گونه فعالیت دینی ندارند، ۷/۷ میلیون نفر فعالیت‌های دینی غیر مسیحی دارند و ۱۵۰ میلیون نفر دارای فعالیت‌های دینی مسیحی هستند. برخی اصطلاحات دینی رایج؟ در آمریکا حتی دانشمندان علم الهیات هم برای فهم اصطلاحات دینی در زحمت هستند. در زیر به برخی از این اصطلاحات اشاره شده است. کاریزماتیک (Charismatics): شروع دهه ۶۰ گذشته، منطقه: کالیفرنیا: نژاد پرستانی هستند که به کلیساهای اصلی وابسته‌اند. کرسیلو (Cursudillo): شروع دهه ۵۰ قرن گذشته، منطقه: مایورکای اسپانیا، یک درس کوتاه سه روزه که شامل گفت‌وگوها و دعاها برای مساعدت فرد کاتولیک در تقرب بیشتر به خداوند است برای وابستگان به این فرقه کافی است. انجیلی (۱۸۴۶): (Evangelicalism - لندن، جنبشی پروتستانی است که بر اهمیت کتاب مقدس بین اتباع خود ت. کید می کند. بنیادگرایی (۱۸۸۳): (Fundamentalism - انتاریوی کانادا، نوعی از محافظه کاران انجیلی که بر عصمت کتاب مقدس و اینکه دقیقاً کلام خدا است، تأکید دارند. این افراد دارای اصول اخلاقی شخصی شدیدی هستند. هسیدیسم (Hasidism): دهه ۴۰ قرن ۱۸ - اوکراین، شاخه‌ای از جنبش یهودی ارتدوکسی است که بر تقوی و عبادت خدا به طور مستقیم تأکید دارد. اعضای این فرقه لباس‌هایی شبیه لباس‌های روستاییان روسی در قرن ۱۸ را به تن می کنند. کابالا (Kabbalah): قرن ۱۲ فرانسه، گونه‌ای از تصرف یهودی که بر کشف معانی مخفی تورات از طریق تفکر و بررسی ریشه‌ای در صوحر که یک کتاب آرامی است تمرکز دارد. بت پرست: قرن ۲۱ اروپا، بیشتر بت پرستان معاصر اعمال قبل از مسیحیت را به شیوه‌های جدید وارد کرده‌اند. طبیعت محور معنویات آنها است و مراسم آنها در پایان هر فصل برگزار می شود. پنتکوستال: ۱۹۰۱ - کانساس از اشکال مسیحیت است که بر معبودیت روح القدس تأکید دارد. صوفی: قرن ۷ - خاورمیانه - سنت صوفی اسلامی برای تقرب به خدا از طریق تفکر تلاش می کند. افراد پایبند به سنت‌های صوفی، تقلیدهای غیر اسلامی رایج در غرب را قبیح می دانند. ویکا: دهه قرن ۲۰ - انگلستان، بزرگ‌ترین شاخه بت پرستی در آمریکا است. اعضای این گروه گاهی جاودگر هم نامیده می شوند. ذن: حدود سال ۵۲۰ - چین، ریشه در فرقه بودایی دارد و بر تفکر برای درک حقیقت تأکید دارد. معمولاً وابستگان به این فرقه بر سئوال‌هایی تمرکز می کنند که معنایی ندارد و «کوان» نامیده می شود. همچنین دانشگاه نیویورک در سال ۲۰۰۱ از ۵۰ هزار آمریکایی با نژادهای مختلف در مورد مسائل دینی نظرخواهی کرد که نتایج زیر بخشی از آنها است؟. دینداری یا لاییک بودن بر مبنای نژاد آسیایی: ۲۸ درصد متدین، ۳۴ درصد تا حدی متدین، ۹ درصد تا حدی لاییک، ۲۱ درصد لاییک، ۸ درصد نمی دانند یا جواب نداده‌اند. سیاه: ۴۹ درصد متدین، ۳۲ درصد تا حدی متدین، ۵ درصد تا حدی لاییک، ۱۲ درصد لاییک، ۸ درصد نمی دانند یا جواب نداده‌اند. سفید: ۳۷ درصد متدین، ۴۰ درصد تا حدی متدین، ۷ درصد تا حدی لاییک، ۱۰ درصد لاییک، ۶ درصد نمی دانند یا جواب نداده‌اند؟. گرایش به ادیان بر مبنای نژاد کاتولیک رومی: ۶۴ درصد سفید، ۳ درصد سیاه، ۳ درصد آسیایی، ۲۹ درصد لاتین، ۲ درصد غیره. تعمیدی: ۶۴ درصد سفید، ۲۹ درصد سیاه، ۵ درصد آسیایی، ۳ درصد لاتین، ۲ درصد غیره. یهودی: ۷۳ درصد سفید، ۸ درصد سیاه، ۵ درصد آسیایی، ۱۱ درصد لاتین، یک درصد غیره. بی دین: ۹۲ درصد سفید، یک درصد سیاه، یک درصد آسیایی، ۵ درصد لاتین، یک درصد غیره. بودایی: ۳۲ درصد سفید، ۴ درصد سیاه، ۶۱ درصد آسیایی، ۲ درصد لاتین، یک درصد غیره. پی نوشت؟: شرق، ش ۵۹۸، ۱۹/۷/۱۳۸۴ به نقل از: مجله نیوزویک.

از شوالیه‌های معبد تا مصر باستان

هارون یحیی مترجم: ف. شفیعی سروستانی جنگجویان صلیبی بیشتر مورخان «فراماسونری» متفق القول بر این باروند که مبدأ این سازمان به جنگ‌های صلیبی باز می گردد. اگرچه فراماسونری به طور رسمی در اوایل قرن هیجدهم میلادی در انگلستان بنا نهاد شد، اما ریشه‌ها و مبادی آن به جنگ‌های صلیبی قرن دوازدهم باز می گردد. در نقطه عطف حکایت آشنای فراماسونری دسته‌ای به نام

«شوالیه‌های معبد» قرار دارد. برخلاف آنچه بسیاری بر آن اصرار می‌ورزند، جنگ‌های صلیبی نه اردوکشی نظامی با هدف گسترش مسیحیت، بلکه تنها با اهداف مادی صورت پذیرفتند. در دوره‌ای که اروپا فقر شدید و بیچارگی مفرط را تجربه می‌کرد، کامیابی و رفاه شرق، به خصوص مسلمانان خاورمیانه توجه اروپاییان را به خود جلب نمود. این وسوسه، رونمایی از مذهب به خود گرفت و به سمبل‌های مسیحی مزین گردید. در عین حال اندیشه جنگ‌های صلیبی از میل به منافع مادی و دنیایی متولد شده بود و این، علت تغییر رویکرد مسیحیان اروپا از سیاست‌های صلح‌طلبانه در دوران اولیه تاریخشان به تجاوزهای نظامی ویرانگر به شمار می‌رفت. بنیان‌گذار جنگ‌های صلیبی «پاپ اربن دوم» ۱ بود. وی در سال ۱۰۹۵ م مجلس «کلرمونت» را که اصول صلح‌طلبانه پیشین مسیحیت در آن متروک گردید، فرا خواند. دعوت به جنگ با نیت به چنگ آوردن سرزمین‌های مقدس از دست مسلمانان اعلام گردید و در پی آن لشکر بزرگی از صلیبیان تشکیل شد که سربازان نظامی و ده‌ها هزار نفر از مردمان عادی آن را تشکیل می‌دادند. مورخان بر این باورند که اقدام اربن دوم با انگیزه خنثی کردن یکی از رقبای طالب سمت پاپی صورت پذیرفت. به علاوه شاهان اروپا، شاهزادگان، اشراف و دیگران در حالی دعوت پاپ را با شور پاسخ گفتند که مقصودی جز اغراض دنیایی نداشتند. بنا به گفته «دونالد کوئلر» از دانشگاه ایلینوی: شوالیه‌های فرانسوی به دنیال زمین‌های بیشتر بودند. تجار ایتالیایی امیدوار بودند تجارت خود را در بندر خاورمیانه توسعه دهند شمار وسیع مردم بی‌نوا تنها برای فرار از سختی زندگی روزمره خویش به هیئت اعزامی پیوستند. این جمعیت حریص در راه خود به شرق بسیاری از مسلمانان و حتی یهودیان را به امید یافتن طلا- و جواهرات، قتل عام کردند. صلیبیان حتی شکم قربانیان را برای یافتن طلا- و سنگ‌های قیمتی که گمان می‌کردند آنها را در قبل از مرگ بلعیده‌اند، پاره می‌کردند. گروه مختلط چند چهره صلیبیان پس از سفری طولانی و سخت و غارت و قتل عام وسیع مسلمانان در سال ۱۰۹۹ به اورشلیم رسید. شهر اورشلیم در پی محاصره‌ای که پنج هفته ادامه داشت، سقوط کرد و صلیبیان به آن وارد شدند. جهان به ندرت شاهد بی‌رحمی و وحشی‌گری مانند آنچه صلیبیان انجام دادند، بوده است. آنها همه مسلمانان و یهودیان شهر را به دم شمشیر سپردند. بر اساس سخنان یک تاریخ‌نگار: آنها همه اعراب و ترک‌هایی را که می‌یافتند - چه مرد و چه زن - می‌کشتند. ۳ ارتش صلیبیان طی دو روز ۴۰۰۰۰ مسلمان را با وحشی‌ترین شیوه ممکن به قتل رساند. یکی از صلیبیان به نام «ریموند» به این خشونت چنین مباحثات می‌کند: مناظر شگفت‌آور بودند. بعضی از مردان ما سر دشمنان خود را قطع می‌کردند؛ برخی آنها را در حالی که روی برج بودند هدف تیر قرار می‌دادند تا سقوط کنند؛ بعضی آنها را بیشتر شکنجه می‌کردند و در آتش می‌انداختند. در کوچه‌های شهر پشته‌های سر و دست و پا دیده می‌شد. برای حرکت باید با احتیاط از میان اجساد انسان‌ها و اسب‌ها عبور می‌کردیم. اما اینها در مقایسه با آنچه در «معبد سلیمان» صورت گرفت بی‌اهمیت است. در معبد و رواق سلیمان، مردان ما در حالی که خون به زانوهای و افسار اسب‌هایشان می‌رسید عبور می‌کردند. ۴ آنها اروشلیم را پایتخت خود مقرر نمودند و قلمرو پادشاهی را سرزمین‌های فلسطین تا آنتیاک (در سوریه و ترکیه) تشکیل می‌داد. آنها از این زمان به بعد برای حفظ موقعیت خویش در خاورمیانه قدم در راه مبارزات جدید نهادند. حفظ کشور تازه یافته به سازماندهی نیازمند بود. به همین منظور طبقات نظامی را تشکیل دادند که اعضای این دسته‌ها از اروپا به فلسطین می‌آمدند و در مکان‌هایی شبیه صومعه زندگی می‌کردند و برای جنگ با مسلمانان آموزش نظامی می‌دیدند. یکی از این دسته‌ها با بقیه تفاوت داشت و دگرگونی را تجربه کرد که بر سیر تاریخ تأثیرگذار بود. این طبقه شوالیه‌های معبد نام داشتند. دسته شوالیه‌های معبد یا نام کاملشان: «هم رزمان مسکین عیسی مسیح و معبد سلیمان» در سال ۱۱۱۸ - یعنی بیست سال پس از اشغال اروشلیم - توسط صلیبیان تشکیل شد. مؤسسان این طبقه دو شوالیه فرانسوی به نام «هیودی پینر» ۵ و «گادفری دو سنت امر» ۶ بودند. این دسته در ابتدا نه عضو داشت اما به تدریج رشد کرد. علت انتخاب نام معبد سلیمان برای گروه مکانی بود که به عنوان مقر انتخاب کرده بودند. آنها در کوه معبد در مکان معبد ویران شده سکنا گزیدند. در همین محل مسجد «قبه الصخره» بنا شد. آنان خود را سربازان مسکین نام نهادند، اما در اندک زمانی بسیار ثروتمند شدند. زائران مسیحی که از اروپا به فلسطین

می‌آمدند تحت کنترل کامل این گروه بودند و در نتیجه با پول زائران به ثروت هنگفتی دست یافتند. نگهبانان معبد عامل اصلی حملات بعدی صلیبیان به مسلمانان و کشتن آنها به شمار می‌رفتند. به همین علت «صلاح الدین» فرماندار بزرگ اسلام که در سال ۱۱۸۷ لشکر صلیبیان را در جنگ «هیتن» شکست داد و اورشلیم را رها نمود، شوالیه‌های معبد را به خاطر جنایاتشان به مرگ سپرد؛ در حالی که پیش از این بسیاری از مسیحیان را عفو کرده بود. شوالیه‌های معبد با وجود آنکه اورشلیم را از دست دادند و خسارات زیادی متحمل شدند و با وجود کاهش روز افزون حضور مسیحیان در فلسطین، به حیات خود ادامه دادند و بر قدرت خود در اروپا افزودند و ابتدا در فرانسه و سپس در سایر کشورها، بخشی از دولت شدند. تردیدی نیست که قدرت سیاسی آنان پادشاهان اروپا را پریشان خاطر نمود. اما جنبه دیگری از شوالیه‌های معبد روحانیت کلیسا را آشفته می‌کرد؛ و آن اینکه نظام به تدریج از دین مسیح برمی‌گشت و با حضور در اورشلیم عقاید سری و درونی ناشناسی اختیار می‌نمود. شایعه‌هایی نیز مبنی بر سازمان بخشی آدابی خاص برای تجلی این تعالیم به گوش می‌رسید. بالاخره در سال ۱۳۰۷ «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه تصمیم گرفت اعضای این دسته را دستگیر نماید. در این میان بعضی موفق به فرار شدند، اما بیشترشان گرفتار گشتند. در پی یک دوره طولانی بازپرسی و محاکمه، بسیاری از شوالیه‌های مصر به عقاید بدعت‌آمیز خود اعتراف نمودند و اقرار کردند که در میان خود به حضرت عیسی (ع) توهین می‌کرده‌اند. سرانجام رهبران شوالیه‌های معبد، که «استاد بزرگ» نام داشتند، از جمله «ژاک دومالی» در سال ۱۳۱۴ به دستور کلیسا و پادشاه اعدام شدند، و تعداد بی‌شماری نیز زندانی و آن دسته نیز پراکنده و رسماً ناپدید گردید. محاکمه معبدیان پایان یافت، اما با آنکه رسماً وجود خارجی نداشت، به واقع ناپدید نگردید. طی بازداشت‌های ناگهانی سال ۱۳۰۷ بعضی از شوالیه‌های معبد موفق شدند بدون به جا گذاردن ردی از خویش بگریزند. بر مبنای رساله‌ای با اسناد مستند تاریخی، تعداد عمده‌ای از اعضای این گروه به تنها قلمرو پادشاهی اروپا که کلیسای کاتولیک را به رسمیت نمی‌شناخت - یعنی کشور اسکاتلند - پناه بردند. آنها تحت حمایت پادشاه اسکاتلند «رابرت بروس» تشکیلات خود را احیا نمودند و اندکی بعد برای ادامه حیات نامشروع خویش روش مناسبی یافتند. آنها به مهم‌ترین لژ جزایر بریتانیا در زمان قرون وسطی «لژ وال بیلدرز» نفوذ نمودند و عاقبت کنترل آن را به طور کلی در دست گرفتند. این لژ در اوایل عصر مدرن نام خود را به «لژ فراماسون» تغییر داد. لژ اسکاتلند قدیمی‌ترین شاخه فراماسونری می‌باشد و به اوایل قرن چهاردهم، زمانی که شوالیه‌های معبد به اسکاتلند پناهنده شدند باز می‌گردد. القابی که به افراد عالی‌رتبه این لژ داده می‌شد قرن‌ها پیش‌تر به شوالیه‌های معبد اعطا می‌گردید. این عناوین تا به امروز به کار می‌روند به طور خلاصه معبدیان ناپدید نشدند و هنوز فلسفه، عقاید و تشریفاتشان در لباس مبدل فراماسونری پابرجاست. شواهد بی‌شمار تاریخی این موضوع را تأیید می‌کنند و امروز شمار وسیعی از تاریخ‌دانان غربی - چه فراماسون و چه غیرفراماسون - این امر را پذیرفته‌اند. گاهی در مجلات فراماسون‌ها که برای اعضا منتشر می‌شود به ریشه‌یابی فراماسونری و شوالیه‌های معبد اشاره می‌شود. فراماسون‌ها این موضوع را کاملاً پذیرفته‌اند. یکی از این مجلات «معمارسیان» نام دارد این نشریه که متعلق به فراماسون‌های ترکیه می‌باشد، ارتباط میان طبقه معبد و فراماسون‌ها را چنین تشریح می‌کند: در سال ۱۳۱۲ زمانی که پادشاه فرانسه زیر فشار کلیسا، گروه معبد را توقیف کرد و اموالشان را به شوالیه‌های «سنت‌جان» داد فعالیت‌های آنان متوقف نشد. شمار بسیاری از آنها به لژهای ماسونری که در آن زمان فعال بودند پناه بردند. «مبیگناک» ۷ رهبر معبدیان و اندکی از سایر اعضا در پناه یکی از لژهای وال بیلدرز به نام «مک بیناچ» ۸ به اسکاتلند گریختند. «رابرت» پادشاه اسکاتلند به آن‌ها خوش آمد گفت و اجازه داد نفوذ خود را بر لژهای ماسونری اسکاتلند گسترش دهند. در نتیجه لژهای اسکاتلند از نظر مهارت و عقاید اهمیت بسیاری یافتند. امروز فراماسون‌ها از نام مک بیناچ با احترام یاد می‌کنند. ماسون‌های اسکاتلندی که وارث میراث اسکاتلند بودند، سال‌ها بعد آن را به فرانسه بازگرداندند و پایه‌های لژ اسکاتلند را بنا کردند. ۹. مجله معمارسیان بار دیگر اطلاعات بسیاری در ارتباط با شوالیه‌های معبد و فراماسونری ارائه می‌دهد و در مقاله‌ای با عنوان «شوالیه‌های معبد و فراماسون‌ها» چنین بیان می‌کند: تشریفات نظام معبد شبیه تشریفات فراماسونری امروز است. ۱۰. بر مبنای این

مطلب، اعضای شوالیه‌های معبد مانند اعضای فراماسونری یکدیگر را برادر خطاب می‌کنند. در پایان مقاله می‌خوانیم: شوالیه‌های معبد و سازمان فراماسونری به میزان قابل توجهی بر یکدیگر تأثیر گذارده‌اند. حتی آداب و مراسم دو گروه چنان شبیه یکدیگر است که گویی از شوالیه‌های معبد نمونه‌برداری انجام شده است. در این ارتباط، ماسون‌ها به شدت خود را وابسته به معبدیان می‌دانند و در نهایت می‌توان گفت آنچه نسخه اولیه فراماسونری تلقی می‌شود میراث شوالیه‌های معبد است. ۱۱ شوالیه‌های معبد و کابالا کتابی با عنوان کلید حیرام نوشته دو ماسون به نام‌های «کریستوفر نایت» و «رابرت لوماس»، حقایق مهمی از ریشه‌های فراماسونری را آشکار می‌کند. به نوشته این دو، فراماسونری استمرار شوالیه‌های معبد می‌باشد. به علاوه نویسندگان سرچشمه‌های نظام معبد را بررسی کرده‌اند. شوالیه‌های معبد در طول دوران استقرار در اورشلیم دستخوش تغییرات بزرگی قرار گرفتند و در حضور مسیحیت عقاید دیگری اتخاذ نمودند. در نهاد این موضوع رازی نهفته است که آن را در معبد سلیمان کشف کرده‌اند. نویسندگان، اعضای نظام معبد را محافظان زائران مسیحی فلسطین می‌دانند که تظاهر به این عمل می‌نمودند و هدف حقیقی‌شان کاملاً متفاوت بود: هیچ نشانه‌ای مبنی بر حمایت مؤمنان لژ معبد از زائران وجود ندارد. اما طولی نکشید که مدارک قاطعی در ارتباط با اجرای حفاری‌های وسیع در زیر خرابه‌های معبد یافتیم. ۱۲ نویسندگان کتاب کلید حیرام تنها کاشفان این شواهد نبودند. مورخ فرانسوی به نام «دلافورج» ادعای مشابهی می‌کند: وظیفه اصلی نه شوالیه انجام تحقیقات جهت به دست آوردن آثار باستانی و نسخ خطی به شمار می‌رفت که حاوی ماهیت رسوم پنهانی یهودیت و مصر باستان بودند. در اواخر قرن نوزدهم «چارلز ویلسون» از «انجمن مهندسان رویال» تحقیقات باستان‌شناسی را در اورشلیم آغاز نمود. او به این نتیجه رسید که شوالیه‌های معبد برای مطالعه ویرانه‌های معبد به اورشلیم رفته‌اند. ویلسون در زیر شالوده معبد نشانی از حفاری و کاوش یافت و به این نتیجه رسید که این اعمال با ابزار متعلق به شوالیه‌های معبد صورت پذیرفته‌اند. این اقلام در مجموعه «رابرت برایدون» که آرشیو اطلاعاتی گسترده‌ای در رابطه با نظام معبد در اختیار دارد موجود است. ۱۳ نویسندگان کتاب کلید حیرام حفاری‌های شوالیه‌های معبد را بی‌نتیجه نمی‌دانند و چنین استدلال می‌کنند که این گروه آثاری در اورشلیم کشف کردند که دیدشان را نسبت به جهان تغییر داده است. به علاوه بسیاری از دیگر محققان همین عقیده را دارند. حتماً دلیلی وجود داشته که شوالیه‌های معبد را با وجود مسیحی بودن از سرزمین‌های مسیحی عالم به اورشلیم و به پذیرش عقاید و فلسفه کاملاً متفاوت و اجرای مراسم بدعت‌آمیز و اجرای تشریفات «جادوی سیاه» هدایت نموده است. مطابق دیدگاه مشترک بسیار از محققان این دلیل «کابالا» می‌باشد. معنای لغوی کابالا- «سنت شفاهی» است. دایرة‌المعارف و لغت‌نامه‌ها آن را شاخه مبهم و سرّی یهودیت تعریف می‌کنند. بر اساس این تعریف، کابالا به موشکافی معانی پنهان تورات و دیگر نوشته‌های یهودی می‌پردازد اما با بررسی دقیق‌تر موضوع به حقایق دیگری پی می‌بریم، نظیر اینکه کابالا- نظامی است که در بت‌پرستی ریشه داشته، قبل از تورات موجود بوده و بعد از آشکار شدن تورات در یهودیت گسترش یافته است. «موارت ازگن» فراماسون ترک در کتاب خود با عنوان: فراماسونری چیست و چگونه است؟ می‌نویسد: به روشنی نمی‌دانیم کابالا از کجا آمد یا چگونه گسترش یافت. این اسم نامی عمومی برای فلسفه‌ای سری، باطنی، منحصر به فرد و آمیخته با علوم ماوراء الطبیعه است که مشخصاً با یهودیت در آمیخته است. کابالا به عنوان عرفان یهودی شناخته شده اما بعضی اجزای آن نشان می‌دهد بسیار پیش‌تر از تورات بوجود آمده است. «ماسوکس» مورخ فرانسوی کابالا- را بسیار کهن‌تر از یهودیت می‌داند. «تئودور ریناچ» مورخ یهودی می‌گوید: کابالا زهری است که به رگ‌های یهودیت وارد می‌شود و آن را کاملاً در برمی‌گیرد. «سالومون ریناچ» کابالا را «نمونه‌ای از بدترین انحرافات ذهن انسان» تعریف می‌کند. دلیل این سخن وی این است که تعالیم کابالا به طور گسترده با جادوگری مرتبط می‌باشد. کابالا- در طول هزاران سال سنگ‌بنای انواع تشریفات جادوگری به شمار می‌رفته است. این اعتقاد وجود دارد که خاخام‌هایی که کابالا را مطالعه می‌کنند از توان جادوگری بزرگی برخوردارند. همچنین بسیاری از غیریهودیان، تحت تأثیر کابالا سعی می‌کنند با به کارگیری تعالیم آن جادوگری کنند. تمایلات سری اواخر قرون وسطی، به ویژه آنچه کیمیاگران به آن

می‌پرداختند، به میزان وسیعی ریشه در کابالا داشت. عجیب اینجاست که یهودیت دینی توحیدی است و با وحی تورات بر حضرت موسی (ع) آغاز گردیده است. با این حال درون آن سیستمی به نام کابالا جای گرفته که در بردارنده آداب جادگری می‌باشد که از سوی مذهب ممنوع اعلام شده‌اند. این موضوع گفته‌های ما را اثبات می‌کند و به خوبی نشان می‌دهد کابالا در واقع عنصری خارجی است که از بیرون به یهودیت وارد شده است. اما سرچشمه این عنصر کجاست؟ «فیر دالیوت» مورخ یهودی، مصر باستان را خاستگاه کابالا می‌داند. به عقیده وی ریشه‌های کابالا سنتی است که بعضی رهبران یهودی در مصر باستان آن را آموختند و نسل به نسل به صورت شفاهی منتقل کردند. به همین دلیل برای کشف مبدأ اصلی زنجیره کابالا، نظام معبد، فراماسونری، باید به مصر باستان نگاهی بیندازیم. جادوگران مصر باستان در زمان فراعنه از قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری و از غم‌انگیزترین آنها است. بناهای باشکوهی که اکنون از مصر باستان به جای مانده‌اند - اهرام، مجسمه ابوالهول و ستون‌های هرمی شکل - توسط صدها هزار برده ساخته شده‌اند که زیر فشار شلاق و تهدید به مرگ تا پای مرگ کار کردند. فراعنه، حاکمان مطلق مصر، خود را خدا جلوه می‌دادند و خواستار عبادت از سوی مردم بودند. از جمله منابع دانش ما درباره مصر باستان کتیبه‌های خود آنهاست. این کتیبه‌ها در قرن نوزدهم کشف شدند و پس از تلاش بسیار الفبای مصر رمز شکافی شد و اطلاعات بسیاری درباره این کشور آشکار گردید؛ اما چون کتیبه‌ها توسط مورخان رسمی مصر نوشته شده‌اند، مملو از گزارشات یک طرفه و متعصبانه جهت ستایش کشور مصر می‌باشند. البته بهترین منبع دانش ما درباره این موضوع قرآن کریم می‌باشد. در قرآن، در داستان موسی (ع) اطلاعات مهمی درباره دستگاه مصر ارائه شده است. بر اساس آیات قرآن دو قدرت اصلی در مصر وجود داشت: فرعون و گروه مشاوران. مشاوران نفوذ قابل توجهی بر فرعون داشتند و فرعون با آنان مشورت می‌نمود و گاه به گاه از پیشنهادهای آنان پیروی می‌کرد. آیات زیر میزان نفوذ گروه مشاوران را نشان می‌دهند: و موسی خطاب کرد که ای فرعون محققاً بدان که من فرستاده خدای عالمیانم. سزاوار آنم که از طرف خدا چیزی جز حق به خلق نگویم. دلیلی بس روشن از جانب پروردگار عالم برای شما آوردم. پس بنی اسرائیل را با من بفرست. فرعون پاسخ داد که ای موسی، اگر دلیلی برای صدق خود در (دعوت رسالت) داری بیا. موسی هم عصای خود را بیفکند به ناگاه آن عصا اژدهایی پدیدار گردید. و دست از جیب خود برآورد که ناگاه بینندگان را آفتابی تابان بود. گروهی از قوم فرعون، فرعون را گفتند که این شخص ساحری سخت ماهر و داناست. اراده آن دارد که شما را از سرزمین خود بیرون کند؛ اکنون در کار او چه دستوری می‌دهید. (پس از مشاوره) قوم به فرعون چنین گفتند که موسی و برادرش را زمانی باز دار و اشخاصی به شهرها بفرست تا ساحران زبردست دانا را به حضور تو جمع آورند. ۱۴ توجه کنید که در اینجا به انجمنی اشاره شده که فرعون را نصیحت می‌کند، او را علیه موسی (ع) تحریک می‌کند و راه‌های خاص را به او گوشزد می‌نماید. اگر به اسناد تاریخ مصر نظری بیفکنیم، خواهیم دید که دو جزء پایه‌ای این انجمن را ارتش و کاهنان تشکیل می‌دادند. نیازی به توضیح درباره اهمیت ارتش نیست. این ارگان قدرت اصلی نظامی حکومت فراعنه به شمار می‌رفت؛ اما باید به نقش روحانیان و کاهنان بیشتر دقت کنیم. کاهنان مصر باستان طبقه‌ای بودند که در قرآن با عنوان جادوگر از آنها یاد شده است. این باور وجود دارد که آنها صاحب قدرت مخصوص و دانش سرّی بودند. آنان با این قدرت به مردم مصر نفوذ و موقعیت خود را در حکومت فراعنه تقویت نمودند. این گروه که بر اساس اسناد مصری با عنوان «کاهنان آمن» ۱۵ شناخته شده‌اند به جادوگری و اداره فرقه بت پرست خود می‌پرداختند و همچنین در علوم مختلف از جمله علم هیئت، ریاضیات و هندسه تبحر داشتند. گروه کاهنان، نظامی بسته و صاحب علم مخصوص بود. چنین نظام‌هایی «سازمان مخفی» نامیده شده‌اند. در مجله‌ای با عنوان «ماسون در گیسو» که از نشریان ماسون‌های ترکیه می‌باشد با ریشه‌یابی فراماسونری، آن را به چنین نظام مخفی متعلق می‌داند و به کاهنان مصر باستان اشاره خاص می‌نماید: با گسترش فکر انسان علم پیشرفت می‌کند و با پیشرفت علم تعداد اسرار در میان دانش یک سازمان مخفی افزایش می‌یابد. این تشکیلات مخفی که اولین بار در شرق، در چین و تبت آغاز شدند و سپس در هند، بین‌النهرین و مصر گسترش یافتند، پایه‌های دانش کاهنان را که

هزاران سال به آن پرداخته می‌شد و عامل قدرت آنها بود، تشکیل می‌دادند. ۱۶ چگونگی میان فلسفه سَری کاهنان مصر باستان و فراماسون‌های مصر حاضر ارتباط وجود دارد؟ آیا ممکن است مصر قدیم که تمثیلی از حکومت سیاسی مشرک در قرآن است و هزاران سال پیش ناپدید شده، تا امروز همچنان حیاتی داشته باشد؟ برای یافتن پاسخ این سؤالات باید به عقاید کاهنان مصر باستان درباره مبدأ جهان و حیات نظر بیفکنیم. اعتقاد مصریان باستان به نظریه مادی‌گرای تکامل نایت و لوماس، نویسندگان کتاب کلید حیرام در کتاب خویش ادعا می‌کنند که مصر باستان نقش مهمی در ارتباط با مبدأ فراماسونری دارد. به نوشته این نویسندگان مهم‌ترین طرز فکری که از گذشته به فراماسونری مدرن نفوذ کرده، مربوط به جهانی است که خود به خود به وجود آمده و برحسب اتفاق تکامل یافته است. آنان این اندیشه جالب توجه را این گونه تشریح می‌کنند: مصریان معتقد بودند ماده همیشه موجود بوده است. برای آنها غیرمنطقی به نظر می‌رسید خدایی از عدم چیزی بیافریند. به عقیده آنها جهان زمانی آغاز شد که نظم از بی‌نظمی پدیدار شد و از آن زمان تا کنون میان نیروهای سازمان و بی‌نظمی مبارزه بوده است. این وضعیت نامنظم «نان» (Nun) نام داشت و مانند توصیف سومریان همه چیز تاریک، پوچ و پرآب بود. در این میان یک نیروی خالق (درون بی‌نظمی دستور داد نظم ایجاد شود. این قدرت نهفته که درون ماده بی‌نظمی قرار داشت از وجود خود آگاه نبود و یک احتمال یا یک پتانسیل به شمار می‌رفت که با بی‌نظمی در آمیخته بود. ۱۷ قابل توجه است که این عقاید با ادعاهای مادی‌گرایان امروز، که به کمک انجمن‌های علمی یا با اصطلاحاتی نظیر «نظریه بی‌نظمی» رواج یافته‌اند، در تناسب است. نایت و لوماس بحث خود را چنین ادامه می‌دهند: شگفت‌آور است که این شرح آفرینش نظریات علم مدرن، به ویژه «نظریه بی‌نظمی» را به طور کامل توضیح می‌دهد؛ نظریه بی‌نظمی طرح‌های پیچیده‌ای را نشان می‌دهد که رشد می‌کنند و با قوانین ریاضی درون رویدادهای بی‌ساخت تکرار می‌شوند. نایت و لوماس مدعی‌اند میان عقاید مصر باستان و علم مدرن تطابق وجود دارد، اما مقصود آنها از علم مدرن، همان گونه که بر آن تأکید ورزیدیم، مفاهیم مادی‌گرایی چون نظریه تکامل و یا نظریه بی‌نظمی است. این تئوری‌ها با وجود فقدان اساس علمی، طی دو قرن گذشته به اجبار بر علم تحمیل شده‌اند و برای اثباتشان توجیه علمی آورده می‌شود. در بخش‌های بعد به بررسی کسانی که این تئوری‌ها را بر دنیای علم تحمیل کردند خواهیم پرداخت. اکنون در این مرحله به نقطه مهمی دست یافته‌ایم. بگذارید خلاصه آنچه تاکنون گفته شد را ارائه کنیم. ۱. بحث را با گفت‌وگو از شوالیه‌های معبد که پنداشته می‌شود مبدأ فراماسونری باشند آغاز نمودیم. دیدیم که شوالیه‌های معبد با آنکه به عنوان سازمانی مسیحی شروع به فعالیت نمودند، تحت تأثیر عقاید مرموزی که آنها را در اورشلیم کشف نموده بودند، قرار گرفتند. سپس مسیحیت را به کلی واگذارند و به سازمانی ضد مذهب مبدل گشتند و به اجرای آداب فساد آمیزی پرداختند. ۲. در جستجوی عقایدی که شوالیه‌های معبد را متأثر ساخت، به کابالا رسیدیم و یافتیم که اساساً کابالا عامل این روند بوده است. ۳. با بررسی کابالا- شواهدی یافتیم بر این مبنا که با وجود آنکه کابالا ممکن است به عرفان یهودی شباهت داشته باشد، عقیده‌ای شرک‌آمیز و قدیمی‌تر از یهودیت است و بعدها وارد این مذهب گشته و ریشه‌های حقیقی آن در مصر باستان یافته می‌شود. ۴. مصر باستان توسط نظام بت‌پرست و مشرک فرعون اداره می‌شد. در این مسیر به اندیشه‌ای که اساس فلسفه مدرن منکر خدا را تشکیل می‌دهد رسیدیم؛ یعنی جهانی که خود به خود به وجود آمده و به صورت اتفاقی تکامل یافته است. همه اینها تصویرگر تابلوی جالبی هستند. آیا دوام و پیشرفت فلسفه کاهنان مصر باستان اتفاقی صورت پذیرفته و آیا ردی از سلسله کابالا، نظام معبد و فراماسونری وجود دارد که عامل حفظ آن تا عصر حاضر به شمار می‌رود؟ آیا ممکن است فراماسون‌ها که از قرن هجدهم تا کنون نشان خود را در تاریخ دنیا برجای گذارده‌اند، انقلاب‌ها را به وجود آورده‌اند و فلسفه‌ها و بنیادهای سیاسی را ترویج کرده‌اند، وارث جادوگران مصر باستان باشند؟ برای یافتن پاسخ این سؤال باید حوادث تاریخی را که به طور خلاصه بیان کردیم؛ به دقت بررسی کنیم. پی‌نوشت‌ها: ۱. Pope Urban II ۲. World Book Encyclopedia, "Crusades," Contributor: Donald E. Queller, Ph.D. ۳. Geste Francorum, or the

Deeds of the Frankd and the other Pilgrins to Jerusalem, trans. Rosalind Hill, London, ۱۹۶۲, p.۹۱. ۴. August C. Krey, The FIRST Crusade: The Accounts of EYE_Witnesses and Participants, Peinceton & London, ۱۹۲۱, p.۲۶۱. ۵. Hugh do Payens ۶. Godfrey de St.Omer ۷. Mabeiganc ۸. Mac Bench ۹. Ender Arkun, "Masonlarin Dusunce Evrimine Katkisine Kisa Bir Bakis; (A short Look at the Contribution of Freemasonry to the Evolution of Thought), MimarSinan, ۱۹۹۰, No.۷۷, p.۶۸. ۱۰. Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalar" (Templars and Freemasons), Mimar Sinan, ۱۹۹۷, No.۱۰۶, p.۱۱. ۱۱. Teoman Biyikoglu, "Tampliyeler va Hurmasonalr' (Templars and Freemasons), Mimar sinan, ۱۹۷۷, No.۱۰۶, p.۱۹. ۱۲. Christopher Knight and Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, ۱۹۹۷, p.۳۷ ۱۳. C.Wilson, the Excavation of Jerusalem, Christopher Kinght, Robert Lomas, the Priests of Amon ۱۴. Mason Dergisi (The Hiram Key, p. ۳۸. ۱۵. ۱۱۲ تا ۱۰۴ آیات (۷)، سورة اعراف (۷)، آیات ۱۰۴ تا ۱۱۲. ۱۶. Mason Dergisi (The Hiram Key, p. ۳۸. ۱۷. Christopher Knight, Robert Lomas, The Hiram Key, Arrow Books, London, ۱۹۹۷, p.۱۳۱.

خطبه امام حسین (ع) در برابر علمای اسلام و صحابی معروف پیامبر (ص) در منا

امام حسین (ع) همیشه در پی فرصت بود تا مسلمانان به ویژه عالمان و آگاهان را برانگیخته، بیدار کند و آنان را نسبت به فرمانروایی «یزید» هشدار دهد. سلیم بن قیس می گوید، یک سال قبل از مرگ معاویه، حسین بن علی (ع) با عبدالله ابن عباس و عبدالله بن جعفر به حج رفتند، امام حسین (ع) مردان و زنان و یاران بنی هاشم و آن عده از انصار را که او و خاندانش را می شناختند جمع کرد. سپس چند نفر را فرستاد و فرمود: همه کسانی را که امسال از اصحاب پیامبر (ص) معروف به صلاح و عبادت اند به حج آمده اند، نزد من جمع کنید. در پی این دعوت بیش از هفتصد نفر - که بیشتر آنان از تابعین و حدود دویست نفر از اصحاب پیامبر (ص) بودند - در «منا» در خیمه آن حضرت گرد آمدند. امام در میان آنان برای ایراد خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: اما بعد، این شخص طغیانگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما اعمالی را روا داشت که دیدید و فهمیدید و شاهد بودید. می خواهم مطلبی را از شما پرسم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. [و بی تفاوت ننماید.] شمار را سوگند می دهم به حق خدا بر شما و حق رسول خدا (ص) و خویشاوندی من که با پیامبر شما دارم، چون از اینجا (به دیار خود) رفتید، این گفتار مرا عنوان کنید و همه شما در دیار خود از قبایلتان - آنان را که به آنها اطمینان دارید - دعوت کنید. ۱. آنگاه حضرت (ع) ضمن این گفتار، هیچ آیه قرآنی را که خداوند در شأن آنان نازل کرده بود نگذاشت مگر اینکه آن را خواند و تفسیر فرمود و نیز هر چه رسول خدا (ص) درباره پدر و برادر و مادر خود و خاندانش فرموده بود نقل کرد، و در همه آنها اصحاب پیامبر (ص) می گفتند: آری، به خدا این سخنان را شنیدیم و شهادت می دهیم. و تابعین می گفتند: به خدا سوگند این سخنان را کسانی از صحابه که آنها را به راستگویی و امانت می شناسیم برای ما نقل کردند. حضرت (ع) فرمود: شما را به خدا قسم می دهم که این سخنان را برای هر کس که به او و دینش اطمینان دارید، نقل کنید. سلیم می گوید: از جمله سخنان امام حسین (ع) که درباره آن، آنان را سوگند داد و یادآور شد، این بود که فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که علی بن ابی طالب (ع) برادر رسول خدا (ص) بود، هنگامی که پیامبر (ص) بین اصحابش برادری پدید آورد، بین او و خودش برادری برقرار کرد و فرمود: تو برادر مؤمن منی و من برادر تو هستم در دنیا و آخرت؟! گفتند: آری به خدا. آنگاه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که رسول خدا (ص) محل مسجد و منازل

خود را خرید و ساختمان کرد، سپس در آنجا ده اتاق ساخت، نه اتاق برای خودش و یک اتاق که در وسط واقع شده بود برای پدرم، سپس درهایی که به مسجد راه داشت جز درب اتاق پدرم همه را بست. پس در این باره عده‌ای به سخن آمدند و پیامبر(ص) فرمود: من از طرف خودم درب منازل شما را بسته و درب منزل علی(ع) را باز نگذاشتم، بلکه خداوند مرا به بستن درهای منازل شما و گشودن درب منزل علی(ع) فرمان داد، بعد پیامبر(ص) همه مردم بجز علی(ع) را از خوابیدن در مسجد نهی فرمود، در مسجد و منزل او و در منزل رسول خدا(ص) جنابت رخ می‌داد از این رو در همانجا برای پیامبر(ص) و علی(ع) فرزندان متولد شدند؟! گفتند: آری به خدا. و فرمود: آیا می‌دانید که عمرین خطاب علاقه داشت تا روزنه‌ای به اندازه چشمش از منزل خود به مسجد باز کند ولی پیامبر(ص) اجازه نداد، سپس سخن راند و فرمود: خداوند به من فرمان داده تا مسجدی پاک بسازم که جز من و برادرم و فرزندانم در آن سکونت نکنند؟! گفتند: آری به خدا. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) روز غدیر خم علی(ع) را به ولایت نصب کرد و فرمود: باید حاضران به غایبان برسانند؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید رسول خدا(ص) در جنگ تبوک به علی(ع) فرمود: تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسایی و تو پس از من زمامدار هر مؤمنی؟ گفتند: آری به خدا. و فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) هنگامی که نصارای نجران را برای مباحله فراخواند جز علی(ع) و همسرش (فاطمه(س)) و دو فرزند او (حسن و حسین(ع)) را نیاورد. گفتند: آری به خدا. فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم، آیا می‌دانید پیامبر(ص) در روز خیبر پرچم را به دست علی(ع) داد و فرمود: پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، آنکه پی‌درپی (بر دشمن) یورش می‌برد و فرار نمی‌کند و خداوند خیبر را به دست وی فتح کند؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که پیامبر(ص) او را برای ابلاغ آیات برائت فرستاد و فرمود: از سوی من کسی (پیام را) نمی‌رساند مگر خودم یا کسی که از من باشد؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) بین او و جعفر و زید داوری کرده فرمود: ای علی، تو از منی و من از توام پس از من پیشوای هر مؤمنی. گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که او هر روز با رسول خدا(ص) خلوتی داشت و هر شب بر منزل پیامبر(ص) داخل می‌شد هر گاه می‌پرسید، پیامبر پاسخش می‌گفت و هر گاه سکوت می‌کرد، پیامبر(ص) خود آغاز سخن می‌کرد؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید رسول خدا(ص) او را بر جعفر و حمزه برتری داد، آن هنگام که به فاطمه(س) فرمود: تو را به بهترین خاندانم - که اسلامش از همه پیش‌تر، و بردباریش از همه بزرگ‌تر و دانشش از همه بیشتر است - ترویج کردم؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) فرمود: من سرور همه فرزندان آدمم، و برادرم (ع) سرور همه عرب، فاطمه(س) سرور همه زنان اهل بهشت و دو فرزندم حسن و حسین(ع) دو سروران جوانان بهشتند؟ گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) به علی(ع) دستور داد تا او را غسل دهد و خبر داد که جبرئیل در غسل به او کمک خواهد کرد. گفتند: آری به خدا. فرمود: آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) در آخرین لحظات خطبه‌ای که برای مردم خواند فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم، دامن آن دو را بگیرید تا هرگز گمراه نشوید. گفتند: آری به خدا. امام حسین(ع) هیچ مطلبی را که خدا در قرآن در شأن علی بن ابی طالب و خاندانش نازل کرد یا بر زبان پیامبرش جاری ساخته بود - نگذاشت مگر که آنان را پیرامون آن قسم داد و صحابه پیامبر(ص) می‌گفتند: آری به خدا شنیدیم و تابعین می‌گفتند: این سخنان را کسی که به او اطمینان داریم فلانی و فلانی برای ما نقل کرده است. سپس امام حسین(ع) آنان را قسم داد که آیا شنیده‌اند پیامبر(ص) فرموده: کسی که گمان دارد مرا دوست دارد و علی(ع) را دشمن، دروغ می‌گوید. مرا دوست ندارد کسی که علی را دشمن دارد. شخصی از پیامبر پرسید: چطور؟ فرمود: زیرا علی(ع) از من است و من از اویم، هر که او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد خدا را دوست داشته است. هر که علی(ع) را دشمن دارد مرا دشمن دارد و هر که مرا دشمن دارد خدا را دشمن داشته است؟ گفتند: آری به خدا، شنیدیم. سخن امام حسین(ع) در امر به معروف و نهی از منکر ای مردم از آنچه

خدا به آن اولیای خود را پند داده پند گیرید، مانند بدگویی او از دانشمندان یهود آنجا که می‌فرماید: «چرا دانشمندان الهی، آنان را از گفتار گناهشان باز نمی‌دارند؟» و می‌فرماید: «از میان بنی‌اسرائیل آنان که کفر ورزیدند لعن شدند» تا می‌فرماید: «چه بد بود آنچه می‌کردند.» و بدین سان خداوند آنان را نکوهش کرد، چون آنان از ستمگر میان خود کارهای زشت و فساد می‌دیدند و نپیشان نمی‌کردند به طمع آنچه از آنها به ایشان می‌رسید و از بیم آنچه از آن می‌ترسیدند، با اینکه خدا می‌فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید. ۱ و می‌فرماید: مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند، به کارهای پسندیده و می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند. ۲ خدا از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان تکلیف واجبی از خود، آغاز کرده است، زیرا می‌دانسته که اگر این فرضیه ادا شود و برپا گردد، همه فرائض - از آسان و دشوار - برپا شوند، چه امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه ردّ مظالم و مخالفت با ظالم و تقسیم بیت‌المال و غنایم، و گرفتن زکات از جای خود و صرف آن در مورد بسزای خود. سپس شما ای گروه نیرومند! دسته‌ای هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید، و به وسیله خدا در دل مردم مهابتی دارید که شرافتمند از حساب می‌برد و ناتوان شما را گرامی می‌دارد و آنان که هم درجه شما نیستند و بر آنها حق نعمتی ندارید، شما را بر خود پیش می‌دارند، شما واسطه حوایجی هستید که از خواستارانشان دریغ می‌دارند و به هیبت پادشاهان و ارجمندی بزرگان در میان راه، گام برمی‌دارید. آیا همه اینها از آن رو نیست که به شما امیدوارند که به حق خدا قیام کنید؟ اگر چه از بیشتر حقوق خداوندی کوتاهی کرده‌اید از این رو حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباہ ساخته‌اید و به پندار خود حق خود را گرفته‌اید. شما در این راه نه مالی خرج کردید و نه جانی را برای خدا که آن را آفریده به مخاطره انداختید و نه برای رضای خدا با عشیره‌ای درافتادید، آیا شما به درگاه خدا بهشت و همنشینی پیامبران و امان از عذاب او را آرزو دارید؟ ای آرزومندان به درگاه خدا! من می‌ترسم کفری از کیفرهای او بر شما فرود آید، زیرا شما از کرامت خدا به منزلتی دست یافته‌اید که بدان بر دیگری برتری دارید و کسی را که به وسیله خدا (بر شما) شناسانده می‌شود گرامی نمی‌دارید با اینکه خود به خاطر خدا در میان مردم احترام دارید، شما می‌بینید که پیمان‌های خدا شکسته شده و نگران نمی‌شوید با اینکه برای یک نقض پیمان پدران خود به هراس می‌افتید. می‌بینید که پیمان رسول خدا (ص) خوار و ناچیز شده و کورها و لال‌ها و از کار افتاده‌ها در شهرها رها شده‌اند و رحم نمی‌کنید، و در خور مسئولیت خود کار نمی‌کنید و به کسانی که در آن راه تلاش می‌کنند و سعی نمی‌نهد و خود به چاپلوسی و سازش با ظالمان آسوده‌اید. همه اینها همان جلوگیری و بازداشتن دسته‌جمعی است که خداوند را بدان فرمان داده و شما از آن غافلید. مصیبت بر شما از همه مردم بزرگ‌تر است، زیرا در حفظ منزلت علما مغلوب شدید، کاش (در حفظ آن) تلاش می‌کردید. این برای آن است که زمام امور و گذرگاه احکام (یعنی پست‌های کلیدی) به دست عالمان به خداست که بر حلال و حرام خدا امین‌اند و از شما این منزلت را ربودند و آن از شما ربوده نشد مگر به واسطه تفرق شما از حق و اختلاف شما در سنت پیامبر (ص) با اینکه دلیل روشن بر آن داشتید. و اگر بر آزارها شکبیا بودید و در راه خدا هزینه‌ها (و تعهدها) را تحمل می‌کردید، زمام امور خدا بر شما در می‌آمد و از جانب شما به جریان می‌افتاد و به شما برمی‌گشت، ولی شما ظالمان را در جای خود نشانیدید و امور خدا را به آنان سپردید تا به شبهه کار کنند و در شهوت و دلخواه خود راه روند فرار شما از مرگ و خوش بودن شما به زندگی دنیا که از شما جدا خواهد شد [آنان را بر این منزلت چیره کرده] بدین سان ضعیفان را به دست آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب زندگی روزمره کردند، در امور مملکت به رأی خود تصرف می‌کنند و با هوسرانی خویش ننگ و خواری پدید می‌آورند به سبب پیروی از اشرار و گستاخی بر خدای جبار! در هر شهری خطیبی سخنور بر منبر دارند که به سود آنان سخن می‌گوید، سرتاسر کشور اسلامی بی‌پناه مانده و دستشان در همه جای آن باز است و مردم بردگان آنهاست که هیچ دست برخورد کننده‌ای را از خود نرانند. آنها که برخی زورگو معاندند و برخی بر ناتوان سلطه‌گر و تندخویند، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد. شگفتا! و چرا در شگفت نباشم که دیار اسلامی در اختیار فریبکاری نابکار و مالیات‌گیری ستمگر و فرمانروای بی‌رحم بر مؤمنان است، پس خدا در

آنچه ما کشمکش داریم حاکم است و در آنچه اختلاف داریم داوری می‌کند. خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سرزد، برای رقابت در فرمانروایی و نیز دسترسی به مال بی‌ارزش دنیا نبود، بلکه از آن روست که نشانه‌های آیین تو را بنمایانیم و سروسامان بخشی را در سرزمین‌های آشکار سازیم تا بندگان ستم‌دیده‌ی تو آسوده گردند و به فریض و سنن و احکام تو عمل کنند. و شما (ای مردم!) اگر ما را (در این راه مقدس) یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران (بیش از پیش) بر شما نیرو گیرند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل داریم و به سوی او باز می‌گردیم و سرانجام به سوی اوست. پی‌نوشت‌ها؟: برگرفته از فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع)، صص ۲۲۲-۳۰۳. ۱. سوره مائده (۵)، آیه ۴۴. ۲. سوره توبه (۹)، آیه ۷۱.

عاشورا و انتظار

(در شعر شاعران تاجیکستان) انتظاران تو را صبح دمیدن دیر شد علی‌رضا قزوه «انتظار» نقطه مشترک تمام ادیان آسمانی و حتی گاه زمینی است. نجات دهنده می‌آید و این آغاز یک پایان بی‌پایان در ادیان الهی است، حال چه این نجات دهنده مهدی صاحب زمان (عج) باشد یا «مسیح» و «یهوه» یا «سوشیانت» و «بهرام ورجاوند»، و یا «ویشنو» و... تاجیکستان با مردمانی مسلمان و با فرهنگ و زبانی ایرانی، از کشورهایی است که خود یکی از خاستگاه‌های شعر دینی و مذهبی در گذشته دور و نه چندان دور بوده است. «ناصر خسرو قبادیانی» بزرگ شاعری است که شعر اخلاقی و ایمانی و دینی را به اوج رسانید و هم اینک «قبادیان» در جنوب تاجیکستان، یاد و خاطره این شاعر شیعی را در خود حفظ کرده است. یکی دیگر از سرآمدان شعر دینی و شیعی ادب پارسی کسایی مروزی است که به سرزمین «ماوراء النهر» تعلق دارد و «مرو» هم اینک در ترکمنستان کنونی واقع است. نعت پیامبر (ص) و مدح ائمه اطهار (ع) همواره در این سرزمین در میان مسلمانان اهل سنت و شیعه از دیرباز وجود داشته است و شاعران فرارود (ماوراء النهر) حتی در این زمینه سرآمد بوده‌اند. به عنوان مثال شاعر اهل سنتی چون «سیف فرغانی» (متعلق به سرزمین فرغانه کنونی در ازبکستان) در قرن ششم در مصیبت امام حسین (ع) و یاران کربلایی‌اش قصیده‌ای سروده است که تا هنوز تازگی خود را حفظ کرده است و بسیاری از شاعران روزگار ما این شعر را از حفظ می‌خوانند: ای قوم در این عزا بگریید بر کشته کربلا بگریید در ماتم او خمش مباشد یا نوحه کنید یا بگریید اشک از پی چیست؟ تا بریزید چشم از پی چیست؟ تا بگریید بی‌گریه سخن نگو نیاید من می‌گویم شما بگریید یکی از مشکلات پیش روی ادبیات و شعر و حتی زبان و فرهنگ مردم تاجیکستان و حتی تمام ماوراء النهر (آسیای مرکزی کنونی) نفوذ فرهنگ روس‌زبانان در آن بوده است. این نفوذ در طی هشتاد سال سلطه «کمونیسم» بسیاری از اعتقادات دینی را در میان مردم به ضعف کشانده است و ادبیات و فکر و فرهنگ سلطه، مردم این سرزمین را از دین و ارزش‌های دینی و اخلاقی تا حد زیادی دور نگاه داشته است. با اینهمه چه در روزگار سلطه فرهنگ تحمیلی روسیه و چه پس از استقلال و خودشناسی مجدد این مردم، ستایش خدا و نعت رسول الله (ص) و مدح ائمه اطهار (ع) و پرداختن به مقوله انتظار را در میان شاعران این سرزمین شاهد هستیم. به خصوص تأثیر معنوی ادبیات ایران و افغانستان بر شعر و ادب تاجیکستان در سال‌های اخیر بسیار سازنده بوده است. ایات توحیدی زیر از «خیرالدین خیراندیش» شاعر تاجیک، گواه این امر است: حق خدا باشد اگر، باید به حق باور کنیم خلق را حق جوی و حق پیوند و حق پرور کنیم کینه را از سینه بیرون افکنیم، آدم شویم سینه بی‌کینه را زیب سر منبر کنیم پارسا باشیم و با توحید و صدق و بندگی از خدا یاد آوریم و یاد پیغمبر کنیم ... و توحید واقعی به نعت پیامبر (ص) می‌انجامد و به مدح مولا علی (ع) که این اتفاق مبارک در شعر معاصر تاجیکستان افتاده است. در ادبیات گذشته این سرزمین، جواز شاعری هر شاعر بزرگی را پس از سرودن نعت پیامبر (ص) و مدح مولا-علی (ع) امضا می‌کردند. ایاتی از این دست گواه خوبی بر تلفیق «توحیدیه» و «نعت» است: جمال حق فقط او دیده است، خیراندیش! هزار سجده به درگاه مصطفی کنما یکی از شاعران تاجیک که اندیشه‌ای توحیدی و مسلمانی دارد، «کمال نصرالله» است. زاده سرزمین «پنجکنت» و همشهری «رودکی» پدر شعر پارسی. این

توحیدیه با مبنا دلیل خوبی بر موحد بودن و پاک بودن شاعر است: صبحدم نور خدا بسم الله است سپر تیر بلا بسم الله است اوست زنگوله درگاه مراد ای خدا معنی ما بسم الله است و گاه ابیاتی استوار و با معنا و عمیق که به «اعتقاد معاد» اشارت دارد. اینها گواه حیات شعر دینی و اخلاقی در ادبیات معاصر تاجیکستان است: من نگویم که تو دست و دل از این دنیا شوی دست را پل به میان دل و آن سو گردان فرزانه خجندی از شاعران طراز اول و نواندیش شعر معاصر تاجیکستان نیز نگاهی اعتقادی و اخلاقی را با منشی زلال جمع کرده است و در شعرش رگه‌هایی از انتظار پاک موج می‌زند که محصول نگاه توحیدی و اشراقی اوست: یار ما روید از پیوند صبح و آفتاب من نگویم کیست او، آینه‌بین و خود بیاب یا این بیت که خود حکایت انتظار را به زیباترین و صریح‌ترین شکل باز می‌گوید: ای عاشق خورشیدی، عالم نگران توست میدان همه آن توست، جولان زن و جولان زن در شعر شاعری چون «عطا میرخواجه» نیز این بازگشت به اصالت‌های روحانی و اشراقی به چشم می‌خورد آنهم با تلمیحاتی شاعرانه: بارالها برسانم نفس رحمت خود تا رسد روز ظهور نفس رحمانی یکی از شاعران پیش‌کسوت تاجیکستان، «عبدالله قادی» (ممتاز) است. بر اثر مصاحبت‌های فراوانی که با این شاعر تاجیک داشته‌ام، علاقه‌مند بودم که در کنار اشعار عاشقانه و صوفیانه‌ای که می‌سرود، شعر اخلاقی و دینی را نیز تجربه کند. شعرهای توحیدی، نعت پیامبر (ص)، مدح مولا علی (ع)، مدح امام حسین (ع) و شعر در مدح حضرت مهدی موعود (عج) از این شاعر، محصول مصاحبت ما و علاقه شخصی این شاعر به این مقوله است. به عنوان نمونه، این غزل زیبایی را ببینید: ای باخبر ز غربت دنیای ما، علی یک شب به خلوت دل ما هم بیا علی سیر بهار جان دل خستگان نما ای عطر آسمانی در دل رها علی در بارگاه وصل خدا با پیامبر جز تو که بود هم نفس با خدا، علی آتش به جان سوختگان اوفتد اگر یاد آورم ز فاجعه کربلا، علی تا اوج چرخ، نغمه فریادها رسید چون شعله کشیده فریادها، علی از تیغ خصم، شیرخدا کشته شد، ولی جاری ست بر زبان همه ذکر یا علی ای آفتاب مذهب و دین، تیغ بی‌نیام بر گیر ذوالفقار به امر خدا، علی باغ بهشت و روضه دارالسلام آن یک جلوه است از تو و آل‌عبا، علی از خویش می‌روی به تماشای کردگار وقت نماز و زمزمه ربنا، علی تا روز حشر از دل عشاق بی‌قرار سر می‌کشد به اوج فلک، ذکر یا علی یا این ابیات آغازین از غزلی دیگر از عبدالله قادری در مصیبت شهدای کربلا: زمین و آسمان غرق عزایند به یاد کشتگان کربلا بگریید ای مسلمانان بگریید که مرغان هوا هم در نوایند یا این غزل از او که در انتظار موج می‌زند: دمی ز پرده برون آ و رازها بشنو نوای پرده دردم، بانگ ما بشنو فتد به خاک خموشان اگر گذار، تو را حدیث کاسه سرها جدا جدا بشنو به بانگ زیر و بم عمر اعتمادی نیست مسیر قافله مرگ از در آ بشنو بیا بیا که جهان بی تو ظلمت آباد است غریب اهل محبت در این سرا بشنو یکی از شعرهای استوار و زیبا در مدح سیدالشهدا، امام حسین (ع) محصول اندیشه و نگاه شاعر معاصر تاجیک «محمد علی عجمی» است. عجمی هم در باب انتظار ابیاتی قابل تأمل دارد. اما نقطه اوج اشعار دینی این شاعر، شعرهای عاشورایی اوست: نیزه را سرور من بستر راحت کردی شام را غلغله صبح قیامت کردی به لب تشنه‌ات آن روز اشارت می‌کرد خاتمی را که در انگشت شهادت کردی عقل می‌خواست بمانی به حرم اما عشق گفت بر نیزه بزن بوسه، اجابت کردی بانگ لیبیک که حجاج به لب می‌آرند آیه‌هایی ست که بر نیزه تلاوت کردی ... یکی از شاعران نسل نو و از اشراقی‌گران و زلال‌اندیشان این عرصه شاعری است به نام محمد علی جنیدی (سیاوش). شاید این غزل نقطه اوج شعرهای انتظار در آن سامان باشد. غزل محصول همین چند سال اخیر است و برگرفته از تجربه‌های سبک هندی و سبک نو: انتظاران تو را صبح دمیدن دیر شد دوستداران تو را پیغام دیدن دیر شد چشم یعقوب از غبار دیدن تو کور گشت صبر تیغی شد به جان، بیک رسیدن دیر شد یاد تو در لابلای بال‌هایم جا گرفت این کبوتر نامه شد اما پریدن دیر شد آن نگاه شوق از چشمان عاشق ریخت، ریخت آمدی دیر آمدی هنگام دیدن دیر شد «رستم وهاب نیا» نیز در شمار شاعران نو اندیش و نوسرای ادبیات امروز تاجیکستان به حساب می‌آید. انتظار نجات دهنده، به شکلی فطری و درونی شده در دل و جان و روح این شاعران وجود خود را فریاد می‌کند و هر یک از زاویه‌ای این شکوه را باز می‌نمایاند: بر بستر سرود من ای سیمبر بیا بر چشم شب نشسته چو نور سحر بیا دیری ست غیر طعنه ز مردم ندیده‌ام تلخ

است روزگار بیا ای شکر بیا صبر و شکیب و حوصله انتظار نیست بی‌بیک و بی‌پیام بیا، بی‌خبر بیا باقی‌ست تا هنوز به لب نیم جان من در واپسین نفس چو پیام ظفر بیا ... تماشاهای رستم وهاب نیز تماشاهایی خاص خود است. شعر او پیوند اعتراض و اشراق است. اعتراض به هالیوود، به کسانی که دارند جهان را به آتش می‌کشند. شعر از طنزی با معنا و اصیل نیز سود می‌برد و در پایان با انتظاری توأم با دعا به پایان می‌رسد: در این زمان جنون جلوه هلیوودی کجا دلی تپد از نغمه‌های داوودی ... بساط خود به چه سیاره‌ای فرستادند که می‌کشند جهان را به سوی نابودی ... امید من به دعای مسیح انفاسی ست بخوان که دست به آمین کشد و را رودی شهیرترین و پیشکسوت‌ترین شاعر در تاجیکستان، بی‌گمان استاد «مؤمن قناعت» است. مؤمن قناعت از سرزمین «بدخشان باستانی» است و از برادران شیعه اسماعیلی. شعر دیگر شاعران تاجیک را دیدید و شنیدید و هنوز بسیاری شاعرانی که در این عرصه آثار با تأملی ارائه داده‌اند. شاعرانی که اهل سنت و «حنفی» هستند اما با افتخار اهل بیت نبوت (ع) را می‌ستایند و نام فرزندان خود را به احترام این خاندان، «حسن» و «حسین» و «فاطمه» و «زهرا» می‌گذارند. یادم نمی‌رود در چند سال پیش برای یک مسابقه حفظ قرآن به یکی از روستاهای اطراف دوشنبه رفتیم و در آنجا نفر اول مسابقه نوجوانی بود که ده جزء قرآن را حفظ کرده بود و نامش را «امام مهدی» گذاشته بودند. از دینش پرسیدم، سنی حنفی بود. با این توضیحات شعر زیبا و به یاد ماندنی استاد مؤمن قناعت را می‌خوانیم. این شعر شاید یکی از بهترین و زیباترین و صریح‌ترین شعرهایی باشد که در آن امام زمان (عج) به عنوان یک نجات دهنده به داد مردم تمام جهان می‌رسد و شیطان‌های مسلح به سلاح هسته‌ای را بر سر جای خود می‌نشانند: بر آای مهدی صاحب زمان از مهد سنگینت بر آاز عالم آینه و آیین رنگینت که از آن عهد تا این عهد گویا تیر می‌سازی حق مطلق علیه حيله و تزویر می‌سازی سلاح هسته‌ای در قبضه‌ی دستان لرزان است سلاح هسته‌ای شیطان و شیطان یار انسان است چو من ایمان این انسان و شیطان را نمی‌بینم به صد پیمان می‌نوشند و پیمان را نمی‌بینم بیا که از حقیقت آخرین پیغام می‌آیی به سر دستان دل‌ها مژده بادام می‌آیی

نایب الزیاره

شیدا سادات آرامی میرعلی صفحه‌ای را ورق زد، بعد انگشتش را لای کتابچه نیمه باز قرار داد. حرکت نرم شتری که بر آن سوار بود، آنهم در فضای ساکت و خواب‌آور صحرا سرش را سنگین کرده بود؛ و اما بیش از آن، هضم مطالبی که می‌خواند کمی دشوار می‌نمود. با خود اندیشید، مگر می‌شود فاصله چند ماهه تا حجاز را در عرض چند ساعت طی کرد. مگر یک اسب یا شتر چقدر می‌تواند سریع بدود و بعد از کمی فکر به یاد ماشین‌های دودی افتاد که ملأ میرصادق در پایتخت دیده بود و گفته بود که خیلی از درشکه و قاطر و اسب سریع‌تر می‌رود. اندیشید، اگر اینطور که در این کتاب آمده علم و دانش بشر به اندازه‌ای رشد می‌یابد که می‌تواند وسیله‌ای بسازد که فرسنگ‌ها را در عرض چند ساعت طی کند و زمانی می‌شود که یاران حضرت (عج) در نیمه شبی از نقاط مختلف جهان فراخوانده می‌شوند و آنها تا پیش از صبح خود را در مکه نزد حضرت (عج) می‌رسانند. صرف نظر از آنکه منظور از بر ابر سوار بودنشان حمل طی الارض نمودن آنها نباشد، پس چگونه اینهمه فاصله ... کتاب را در خورجینی که در دو طرف شترش آویزان بود، گذاشت. افسوس خورد که کاشکی در زمان پیشرفت‌های بزرگ زندگی می‌کردند. آن وقت آن همه فرصت‌های زیاد باقی مانده را صرف عبادت و نزدیکی به پروردگار و تقرب جستن به ساحت امام عصر (عج) می‌کردند. با خود فکر می‌کرد، آیندگان چقدر آسوده خواهند بود چرا که تنها چند روز قبل از موسم حج عزم سفر می‌کنند و حتی می‌توانند همه ساله به حج مشرف شوند آنقدر که آقا را مشاهده کنند. یاد ملأ میرصادق افتاد، شاید او هم دیگر مجبور نبود به خاطر منبر و روضه محرم و قول‌هایی که داده بود، از سفر حج صرف نظر کند و آن را به تأخیر بیندازد. دلتنگ او شد. ۷ ماه پیش، روزی که تازه می‌خواست سفر را آغاز کند، برای خداحافظی رفته بود پیش ملأ، بعد از نماز کمی صبر کرد تا مسجد، خود را از جمعیت سبک کرد. پس برخاست و کنار سجاده‌اش قرار گرفت و گفت: - قبول باشد برادر جان. ملأ، دعای فرج می‌خواند. سر برگرداند و چشم

در چشم او دوخت: - قبول حق، آقا میرعلی! ببینم، مگر تو امروز عازم سفر نیستی؟ - بله، همین طوره. - خُب پس چرا الان اینجایی؟ کارهایت را کرده‌ای؟ میرعلی لبخند خشکی را میهمان لبانش کرد و گفت: - نگران نباش؛ همه کارها ردیف است. آمدم مسجد تا از شما خداحافظی کنم. ملاً نگاه پدرا نه‌ای را روانه چهره میرعلی کرد و گفت: - می‌دانم، اما این وظیفه من بود تا سراغ تو بیایم. قصد داشتم تا بعد از نماز یکسره بیایم منزلتان تا هم از تو التماس دعا بخوایم و هم به سولماز خانم بگوییم، اگر کاری، کمکی چیزی خواست به من بگویند. میرعلی اندوهناک گفت: چه التماس دعایی برادر جان! امسال من از طریق رونق در کسب و کار در بازار و شما هم از طریق برکت در مالتان، هر دو مستطیع شدیم. از کجا معلوم که سال دیگر نیز استطاعت داشته باشیم. همان طور که سال‌های پیش برای خرید حتی یک شتر، برای سفر پول نداشتیم. شما در حالی التماس دعا می‌گویید که خود می‌توانستید با من همسفر شوید، اما نخواستید و روضه و منبر را ترجیح دادید. - میرعلی! من قول داده‌ام. میرعلی حرفی نزد، تنها به دانه‌های کوچک تسبیح که بی‌وقفه و به دنبال یکدیگر در دستان ملاً چرخ می‌خوردند، خیره شد. ناگهان تکان شدیدی به رشته افکارش گره انداخت. از شدت ترس، دو دستی برگردن شترش پناه گرفت. صدایی از پشت سرش با خنده گفت: - ترسی حاجی! و وقتی به سمت صدا سرچرخاند، جوانک به زمین اشاره کرد و ادامه داد: - شترت سنگی درشت را از زیر پا رد کرد و به همین دلیل لحظه‌ای تعادلش را از دست داد. میرعلی، لبخند خشکی بر لب نشانده و چشم از جوانکی که ناآشنا می‌نمود برگرفت و به روبرو خیره شد. به صحرائی که سخاوتمندانه قافله‌ها را از دل خود عبور می‌داد. هزاران قافله، مثل قافله خودشان که تشکیل شده بود، از تعداد زیادی استر و اسب و قاطر، که نرم و آرام به دنبال هم حرکت می‌کردند و مسیر هر یک بسته به همان راهی بود که چهارپای جلویی طی می‌کرد. حلقه‌ای که نخستین زنجیره، راه بلد صحرا را با خود حمل می‌کرد. خورشید نیز رو به افول گذاشته بود و وزش باد پاییزی که بوته‌های خارهای بیابانی را بازی می‌داد، صورتش را کمی می‌سوزاند. بالا پوش را به خود چسباند و سرش را میان یقه‌اش فرو برد. یادش آمد شبیه همین باد را روی صورتش احساس کرده بود، اواخر زمستان در حیاط مسجد وقتی ملاً، دست بر شانه‌اش گذاشته و رخ در رخ او نگریسته بود که: - آقا میرعلی تو باز هم داری حرف خودت را می‌زنی. من از ماه‌ها پیش قول داده‌ام و ضمناً امسال هیچ‌گونه آمادگی برای حج ندارم. بی‌شک من هم تشنه سفر حجم. اما چه کنم که نمی‌توانم؛ گرچه قصدم این نیست که واجب خدا را به خاطر عملی غیر از او ترک کنم. من نیز جهت برپایی شعائر اسلام و مجلس ابا عبدالله الحسین (ع) می‌خواهم بمانم. آقا بر احوال آگاه است. سپس محاسن سفیدش را میان مشت گرفت و در حالی که قطرات زلال اشک در چشمانش متولد می‌شدند گفت: - من سال‌های سال است که در آرزوی چنین سفری به سر می‌برم. پس تو چطور اندیشی که از آن روی گردانم. برو برادر و در آنجا از خداوند بخواه که برای من نیز حجی مقبول ثبت شود. - بفرما! شیر تازه! ... حاجی! ... با شما هستم. میرعلی به خودش آمد. همان جوان ناآشنا بود. با بدنی لاغر اندام و لباسی خاص مردان آذربایجان و شالی بر کمر بسته؛ درست شبیه لباس میرعلی. شترش را کنار شتر او می‌راند تا راحت‌تر با او هم صحبت شود. پیاله شیر را پیش کشید، که گفت: - شب در بیابان سرد است، خصوصاً که فصل پاییز در راه باشد. اگر بخواهی از هم اکنون که تازه غروب است خودت را میان بالاپوش محصور کنی، پس نیمه‌های شب چه خواهی کرد. بیا شیر را بنوش که از درون گرم شوی. میرعلی شیر را سرکشید، جوانک پیاله را در خورجینش گذاشت و گفت: - به نظر آدم کم حرفی می‌آیی، اما به نظر من، گاهی افراد کم حرف - به عکس - پر حرف‌هایی هستند که در ذهن خویش آنقدر گرم صحبت و گفت‌وگو هستند که دیگر فرصتی برای سخن با دنیای خارج از ذهن خود پیدا نمی‌کنند. میرعلی لبخند کم‌رنگی بر لب نشانده، به کم‌رنگی خورشید رنگ و رورفته‌ای که در انتهای ناپیدای صحرا بر زمین فرو می‌رفت و زیر لب گفت: - جوانک! کاش مرا با ذهنم تنها می‌گذاشتی که به قول خودت حرف‌هایی زیادی با او دارم. اما او زمزمه میرعلی را نشنید، چرا که بار دیگر ادامه داد: - گویا نخستین بار است که سفر می‌کنید؟ - بله، همین طور است. - من نیز مانند تو بودم تا آنکه سال‌ها پیش روزی برای منبر و روضه، روحانی سیدی را به منزل دعوت کردم که بحث بر سر عمل به تکلیف شد و حدیث خواند که اگر

کسی فریضه حج را در صورت امکان و توان ترک کند، وقت مرگ به او گفته می‌شود، یهودی یا نصرانی یا مجوس بمیر! و مرا منقلب ساخت و اینک مرتبه چندم است که به حج مشرف می‌شوم. پس دست در کسبه‌ای آویخته بر شترش کرد و کتابچه کوچکی را درآورد و افزود: - این کتابچه دست نویس را نیز او به من داده، قسمتی دعاهاى مربوط به حضرت صاحب الزمان (عج) است، و بخشی دیگر درباره پیشرفت علم در آخرالزمان. قلب میرعلی به شدت تپید. ظاهر کتابچه، شبیه همان بود که ملا میرصادق قبل از سفر به او داده بود؛ اما چیزی نگفت، شاید اشتباه حدس زده بود. هرچه بود، جوانک غریبه می‌نمود، با سخن جوانک متوجه او شد: هر چند تا به حال خیلی فرصت نکرده‌ام آن را بخوانم اما این بار با خودم آوردم شاید در این سفر موفق شوم. سپس آن را در جیب لباس بلندش گذاشت پس چشمانش را ریز کرد و در حالی که به دور دست اشاره می‌کرد، گفت: آنجا کاروانسرا است. یادش بخیر، نخستین بار چقدر مشتاق بودم آنجا را ببینم. - مگر اکنون مشتاق نیستی؟ - چرا، اما ماتم سنگین و اندوهی آزار دهنده، قلبم را می‌فشرد. و نخواست ادامه دهد، سپس بلافاصله پرسید: ببینم، گفתי نخستین بار است سفر می‌کنی پس باید خیلی دلت تنگ شده باشد؟ - معلوم است. خصوصاً که این همه از آنها دور و بی‌خبر بوده‌ام. و بدون توجه به حضور جوانک به بغچه سفید رنگی درون خورجینش، که اولین بار سولماز آن را برایش پیچیده بود، دست کشید. چقدر به میرعلی سفارش کرده بود که هر جا نگاهت به بغچه افتاد و خواستی محرم شوی، یادی از من هم بکنی. و حالا - در راه بازگشت، باز هم نگاهش افتاده بود به آن. اشک در چشمانش حلقه زد. چقدر دلش برای او و بچه‌ها و ملا - میرصادق تنگ شده بود. احساس کرد، سال‌هاست آنها را ندیده. دست خودش نبود؛ برای هر کسی که دوستش داشت، همینطور می‌شد و برای کسی بیش از همه آنها دلتنگ شد. چون راه نابلدی می‌نمود که در بیابانی تاریک و ترسناک طی طریق می‌کند و راهنمایش پنهان از چشمش، دورادور او را می‌پاید. یا شاگردی که استادش، با تکالیفی سنگین، تنه‌ایش گذاشته و زمانی نه چندان دور، برای امضای تکالیف خواهد آمد. همیشه همین طور بود و شاید اگر همین احساس را نداشت، او هم چون خیلی‌ها، دیگر این همه بی‌تاب آفایش نمی‌شد و اصلاً فراموش می‌کرد که کسی خواهد آمد و برای آمدنش علایم و نشانه‌هایی گفته‌اند و می‌توان هر بامداد و بعد از هر نماز و هر هفته صبح‌ها و غروب‌ها، با عباراتی شیوا و دلنشین او را صدا کرد. یاد جوانک افتاد و کتابچه‌ای که گفت: سال‌هاست آن را نخوانده، چون دلمشغولی‌هایش زیاد است و فراموش می‌کند و گرنه او هم آقا را دوست دارد، به خودش که آمد، هوا تاریک شده بود و آسمان با پولک‌های درخشان، خودنمایی می‌کرد. جوانک نیز پشت سرش بود. حالا چند قدمی کاروانسرا قرار داشتند ●●●. ساعاتی از وارد شدن قافله به کاروانسرا می‌گذشت چهارپایان سبک از بارها و پس از خوردن علوفه، در جای مخصوص خود آرام گرفته بودند. جمعیت درون اتاقک میان پتوها، خود را چپانده بودند هر چه زمان می‌گذشت، مهمه‌های میانشان رفته رفته، به زمزمه‌هایی و سرانجام به سکوتی غمبار مبدل می‌شد. تنها در گوشه‌ای از کاروانسرا، قافله سالا و چندتن از مردان از جمله، میرعلی و جوانک، گرد آتشی که بر پا کرده بودند، جمع شده بودند. ابتدا سخن از مقدار مسافت باقی مانده تا بیابان عثمانی و از آنجا به سمت آذربایجان پیش آمد و اینکه جوانک گفته بود از آن قافله جا مانده و مجبور شده با قافله دیگری که دو ماه بعد عازم حج بوده، خود را به حجاز برساند. در این وقت قافله سالار که دستش را بالای آتش نگه داشته بود، پرسید: ببخشید، حاجی میرعلی! چرا برادران ملا میرصادق با شما همسفر نشدند؟ میرعلی پس از مکث کوتاهی جواب داد: - اگر خدا بخواهد سال آینده خواهد آمد، ایشان از مدت‌ها قبل قول روضه و منبر داده بود، خب، امسال به همین دلیل نتوانست بیاید. جوانک ژرف در چشمان میرعلی نگریست و پرسید: - عجب، شما اسمتان حاجی میرعلی است. ببخشید، شما با آن مرحوم ملا - میرصادق نسبتی دارید؟ میرعلی پاسخی نداده بود که قافله سالار پیشدستی کرد و گفت: - در تبریز، یک ملا میرصادق روضه خوان داریم که آن هم مرحوم نیست بلکه زنده است و ... اما جوانک را دید که لبانش را میان دندان گرفته و حاجی میرعلی را که نفس‌هایش به تندی می‌زد؛ سکوت کرد و مات و مبهوت به شعله‌های آتش خیره شد. دیری نپایید که قطرات داغ اشکی که از قلب مچاله شده میرعلی جریان داشت، از منقذهای چشمانش به بیرون

جهید و حق ناله‌اش به هوا برخاست ... از آن شب پر اندوه، دو شب دیگر می‌گذشت و امشب هم که رخت بر می‌بست، فردا پس از طلوع آفتاب، قافله بار دیگر بر سینه صاف و نرم صحرا خزیدن می‌گرفت. و در این مدت جز گریه و اندوه و سکوت ممتد آزار دهنده، چیزی از میر علی دیده نشد. جوانک نیز پس از آنکه فهمید، با سؤالی نابه‌جا، به همین راحتی در عرض چند دقیقه اندوهناک‌ترین خبر را به میر علی داد، چنان شرمنده شده بود که روی نزدیک شدن به او را نداشت. اما میر علی بیش از هر چیز به حال و احوال پس از مرگ برادرش می‌اندیشید، سپس ساعتی دیگر که جوانک از میدان کاروانسرا می‌گذشت، او را صدا زد و نزد خویش خواند، جوانک آرام روی خاک سرد کاروانسرا نشست، کنار میر علی. - شرمنده‌ام حاجی! من نمی‌دانستم اسم شما چیست و گرنه اینقدر بی‌مقدمه و بدون فکر، آن سؤال را نمی‌کردم. میر علی دستی بر شانه جوانک زد و گفت: - اگر تو این خبر را نمی‌دادی، من سرانجام پس از یک هفته خبردار می‌شدم. - درست است، اما نمی‌خواستم من آن کسی باشم که شما را در عزا می‌نشانند. میر علی به جمعیتی که داشت زیر نور غم‌انگیز غروب خورشید بارهای سفر را بار دیگر و پس از چند روز استراحت جمع می‌کرد، نگاهی انداخت و ادامه داد: - ما همه روزه، چون این مسافران، باید آماده سفری ناخواسته باشیم. دنیا کاروانسراست و هر یک از ما حلقه‌هایی از زنجیره به هم پیوسته قافله‌ها. - شما که اینطور فکر می‌کنید، پس چرا این اندازه از خبر رحلت ملا میرصادق، آشفته شدید؟ میر علی آهی جانکاه بیرون داد و در حالی که بالاپوش را به خود می‌چسباند، گفت: - من از آنکه اراده پروردگار محقق شده، اندوهناک نیستم، آنچه فکر را پریشان ساخته، واجب عمل نشده و دینی است که می‌دانم گریبان برادرم را خواهد گرفت. جوانک کنجکاوای کرد: - واجب عمل نشده؟ - بله، او همیشه می‌گفت: می‌خواهم سرباز خوبی برای آقا باشم. همه فکر و ذهنش منبرهایش بود. ناخواسته، سفر حج را به تأخیر می‌انداخت. نمی‌دانم، شاید فکر مرگ را نمی‌کرد. سپس خاموش ماند و به گلوله سرخ‌رنگ و گداخته‌ای که تمام تلاشش را می‌کرد تا دیرتر در زمین آب شود، نگریست و با خود اندیشید؛ خورشید هم از مرگ می‌گریزد، با آنکه می‌داند، فردا بار دیگر متولد خواهد شد. صبح روز بعد... پس از تولد دوباره خورشید بود که در شیپور آغاز حرکت قافله دمیده شد. بارها بر چهارپایان آویخته شد کجاوه‌ها علم شد، مشک‌ها و کوزه‌ها سیر آب شدند و زنان با پوشاندن لباس گرم بر تن کودکان، آنان را در آغوش پناه دادند، همه چیز مثل همیشه با این تفاوت که نقل خوابی، دهان به دهان می‌چرخید. و در این میان، برخی بدون توجه به تذکرات مکرر قافله‌سالار، میر علی را هنوز در حلقه دستان خود محصور کرده بودند و شرط‌رهایی‌اش را بیان مجدد خوابی که دیده بود، قرار داده بودند. میر علی، با لبخند رضایتی که بر لب داشت، گفت: - شما همگی شاید بدانید که برادر مرحوم، ملا میرصادق تبریزی، هنوز به حج مشرف نشده بود و من نیز از آغاز سفر و خصوصاً از بعد بازگشت از حجاز، در این افسوس و حسرت بودم که کاش او نیز با من همسفر می‌شد تا آنکه چندی پیش خبر مسافرتش به عالم آخرت را شنیدم و بیش از هر چیز از اینکه می‌دانستم به دلیل ترک واجب، در پیشگاه پروردگار مؤاخذه خواهد شد، نگران و دل‌شکسته بودم؛ تا آنکه شب گذشته خواب شیرین و عجیبی دیدم... او را دیدم که در جایگاهی نیکو و در کمال خوشی و راحتی به سر می‌برد. شگفت‌زده شدم و پیش از آنکه لب به سخن بگشایم، او گفت: - نگران من نباش. زیرا من از نجات یافتگانم. علت را جویا شدم که گفت: «پس از مرگ، مرا پای حساب بردند و به جرم ترک فریضه حج ما را در یک نقطه تاریک و وحشتناک و بدبو زندانی کردند و دچار کیفر کردم شدم. ملا میرصادق در حالی که برق شادی در چشمانش می‌درخشید، گفت: - تو راست می‌گویی، اوضاع من پیش از این، همان بود که می‌اندیشیدی. تا آنکه به مادرم فاطمه زهرا (س) متوسل شدم و از او طلب دادرسی کردم. گفتم درست است که ترک فریضه کرده‌ام، اما من عمری از حسین عزیزت سخن گفته‌ام؛ شما مرا نجات دهید.» در این وقت صدای گریه، از گوشه و کنار جمعیت حاضر، شنیده شد. - پس از این توسل بود که در زندانم گشود شد و مرا نزد مادرم بردند و ایشان امر مرا به امیرالمؤمنین علی(ع) واگذار نمودند و از ایشان خواستند تا در حقم کاری کنند و نجاتم را از خداوند بخواهند. اما ایشان در جواب فرمودند: «دخت گرامی پیامبر (ص): ایشان بارها روی منبر، به مردم گفته است که اگر کسی فریضه حج را در

صورت امکان و توان ترک کند، هنگام مرگ به او گفته می‌شود یهودی یا نصرانی یا مجوسی بمیر! اکنون او خودش ترک کرده است؛ من چه کنم؟ میرعلی نفسی تازه کرد. حالا قافله سالار هم در میان جمعیت با دقت سخنان را گوش می‌کرد. - مادرم با وجود سخنان علی (ع) می‌فرمود: راهی برای نجات او بیابید. علی (ع) فرمود: تنها یک راه به نظر می‌رسد که خداوند، او را ببخشد و آن این است که از فرزندت مهدی (عج) بخواهی، امسال به نیابت او حج کند. و مادرم چنین فرمودند و ایشان پذیرفتند. آنگاه مرا به این باغ زیبا و پرطراوت آوردند. کاروان، حرکت نرم و سنگین خود را آغاز کرده بود. میرعلی با خاطری شاد، خویش را در مسیر عبور و نوازش نسیم صبحگاهی قرار داده بود، و زیر چشمی جوانک را دید که انگشتش را لای کتابچه نیمه باز قرار داده و با صدای بلند، فکر می‌کند: چه امام مهربانی که حتی مردگان عصر خویش را از یاد نمی‌برد و به نیابت از آنها حج می‌گذارد. پی‌نوشت: برگرفته از کتاب عنایات حضرت مهدی (عج) به علما و طلاب، ص ۳۶۹.

= با امام عصر (ع) در عزای امام حسین (عمره)

گزیده‌ای از زیارت ناحیه مقدسه سلام بر حسین کسی که به خونش جانش را ارزانی داشت، ۱ سلام بر کسی که در پنهان و آشکارش خداوند را فرمان برد، سلام بر کسی که خداوند در خاکش شفا را قرار داد، سلام بر کسی که اجابت دعا در زیر گنبدش می‌باشد، سلام بر کسی که امامان از فرزندان و ذریه‌اش هستند. سلام بر آغشته به خون، سلام بر [کسی که] خیمه اش [دریده شد، سلام بر پنجمین اهل کساء. سلام بر غریب غریبان، سلام بر شهید شهیدان، سلام بر کشته [به دست] پسرخواندگان مشکوک تبار، سلام بر سکونت یافته کربلا، سلام بر کسی که فرشتگان آسمان بر او گریستند، سلام بر کسی که فرزندانش پاک شدگانند. سلام بر یعسوب ۲ و امیر آیین، سلام بر محل فرود آمدن برهان‌ها، سلام بر امامان سرور، سلام بر (گریبان‌ها) قلب‌ها و سینه‌های به خون آمیخته، سلام بر لب‌های پژمرده شکننده [از تشنگی]، سلام بر جان‌های از بیخ و بن بریده، سلام بر روح‌های به پنهانی ربوده شده، سلام بر پیکرهای عریان، سلام بر جسم‌های لاغر رنگ‌باخته، سلام بر خون‌های جاری شده، سلام بر عضوهای بریده شده، سلام بر سرهای برافراشته گشته، سلام بر زنان سر برهنه گردیده. سلام بر حجت و گواه پروردگار جهانیان، سلام بر تو و بر پدران پاکیزه‌ات، سلام بر تو و بر پسران شهادت‌طلب، سلام بر تو و بر فرزندان و ذریه یاری‌کننده‌ات، سلام بر تو و بر فرشتگان ملازم و همراه آرامگاهت، سلام بر کشته شده مظلوم، سلام بر برادر مسمومش، سلام بر علی بزرگ، سلام بر شیرخوار کوچک. سلام بر بدن‌های غارت شده، سلام بر عترت و خاندان نزدیک و خویشاوند، سلام بر مجادله‌کنندگان در بیابان‌های پهناور، سلام بر دورافتادگان بدون کفن، سلام بر سرهای جدا شده از بدن‌ها، سلام بر حساب‌کننده شکیبیا، سلام بر ظلم‌شده بدون یاور، سلام بر سکنا گزیده در خاک پاکیزه، سلام بر صاحب گنبد بلند مرتبه. سلام بر کسی که خداوند با جلالت پاکیزه‌اش فرموده، سلام بر کسی که جبرئیل بدو مباحث کرده، سلام بر کسی که میکائیل در گهواره با او سخن گفته (سرگرمش کرده)، سلام بر کسی که حرمتش گسسته گردید، سلام بر کسی که خونش به ظلم ریخته شد، سلام بر به خون زخم‌های غسل داده شده، سلام بر جام‌های تیرها آب داده شده، سلام بر کسی که ستم بر او جایز شمرده شده، سلام بر سر بریده شده در میهمانی [در کنار نهر]، سلام بر کسی که ساکنان قریه‌ها او را دفن کردند. سلام بر کسی که شاهرگش بریده شده، سلام بر مدافع بدون یاور کمک‌کننده، سلام بر سپیدموی محاسن خضاب کرده، سلام بر گونه و رخسار خاک‌آلود، سلام بر بدن غارت شده برهنه، سلام بر دندان‌های پیشین به هم کوبیده شده توسط چوب [خیزران]، سلام بر سر افراشته شده، سلام بر جسم‌های عریان در بیابان‌های پهناور که گرگان درنده آنها را می‌گزیدند و درندگان مزه خون و گوشتشان را چشیده، به گردشان می‌گردند. سلام بر تو ای آقای من و بر فرشتگان بال‌گشوده [خواستار فرود] اطراف گنبد تو که بسیار احترام‌کننده به تربت هستند؛ طواف کنندگان صحن و فضای، واردشوندگان بر زیارتت. سلام بر تو همانا قصد تو کرده‌ام و آرزومند رستگاری نزد تو هستم. سلام بر تو، سلام آشنای به حرم و مقامت، خالص در ولایت و

دوستی‌ات، نزدیکی جوینده به خداوند به وسیله محبت، دوری جوینده از دشمنان. سلام کسی که قلبش به مصیبت و سختی تو زخمی و مجروح و اشکش در هنگام یاد تو ریزان است. سلام دردمند گرفته و محزون و شیدای فروتن. سلام بر کسی که اگر با تو در کربلا- بود از تو با جاننش از تیزی‌های شمشیرها نگاه می‌داشت، و باقی‌مانده روحش - عمرش - را برای تو در معرض مرگ می‌انداخت و در پیش رویت کارزار می‌کرد و تو را در برابر آنانی که بر تو هجوم آورده و شوریده بودند یاری می‌کرد و روح و جسد و مال و فرزندش را فدای تو می‌نمود، و روحش فدای روح و خانواده‌اش نگاهدار و مدافع خانواده‌ات باد. پس اگر روزگار [ولادت] مرا به تأخیر انداخته و مقدرات مرا از یاریت دور کرده و برای کسانی که با تو دشمنی کردند مبارزه نکردم و با کسانی که با تو دشمنی کردند ستیز ننمودم، پس صبح و شام برایت ناله می‌کنم و به جای اشک برایت خون می‌گیرم برای حسرت بر تو و اندوه و تأسف بر آنچه تو را گرفتار کرد و شعله‌ور و در سوز و گداز تا اینکه [از] بی‌قراری سختی‌ها و مصیبت‌ها و غصه‌اندوهگینی [به خاطر از دست دادن فرصت‌ها] بمیرم. شهادت می‌دهم که همانا تو نماز را به‌پا داشتی و زکات را پرداختی و به نیکی فرمان دادی و از بدی و ستمکاری بازداشتی و خداوند را فرمان بردی و از او سرپیچی نکردی و به او و ریسمانش چنگ آزیدی در نتیجه از او خشنود شدی و از خداوند ترسیدی و او را در نظر گرفتی و به او پاسخ‌گفتی و به روش او سلوک نمودی، و آشوب‌ها را فرو نشاندی و به سوی رشد و هدایت خواندی و راه‌های استواری را آشکار کردی و در [راه] خداوند آن‌گونه که شایسته جهادش بود کارزار کردی. و تو برای خداوند فرمانبردار بودی و برای نیایت [حضرت محمد] (ص) پیرو، و برای سخن‌پدرت شنوا و به سوی [اجرای] وصیت و سفارش برادرت شتابگر کوشا، و برای پایه‌های دین بلندکننده، و برای سرکشی و طغیان درهم کوبنده، و بر آشوبگران و طغیانگران سختگیر کوبنده، و برای امت نصیحتگر و در لحظات مرگ ستایشگر و تسبیح‌کننده و بر گناهکاران هرزه درگیر شونده و به حجت‌ها و دلیل‌های خداوند قیام‌کننده و برای اسلام و مسلمانان رحم‌کننده (بخشایشگر) و برای حق‌یاور و در هنگام بلا و گرفتاری شکبیا و برای دین‌نگهبان و از محدوده آیین دفاع‌کننده. هدایت را نگاه داشتی و یاریش کردی و عدل و داد را گستردی و آن را پراکنده ساختی و آیین را یاری کردی و آشکارش ساختی. و کسی که دین را بازیچه شمرده بود بازداشتی و او را راندی و پست را از شریف بازستاندی. و در حکم میان توانا و ضعیف مساوات قرار دادی و تو باران بهاری [محبت به] یتیمان و بی‌پدران بودی و بازدارنده مردمان [از بدی] و عزت اسلام و گنجینه احکام و هم‌پیمان نیکویی، رهرو جدت و پدرت و در وصیت شبیه برادرت [هستی]. وفا کننده به امان دادن‌ها، دوستدار خوبی‌ها [ی] نیکو، گرم‌های آشکار، نماز شب گزار در تاریکی‌ها، برپاگر روش‌ها، بخشنده به مخلوقات [خداوند]، بزرگ پیشینیان نیکو نسب، با حسب زیاد و فراوان، با رتبه‌های بلند، با مناقب فراوان، با سرشت‌های ستوده، با موهبت‌های بسیار، بردبار رشید بازگشت‌کننده [به سوی خدا]، سخی، دانا، شدید، پیشوای شهید، آموزشگر، انابه‌کننده، و دوست‌دارنده ترسان [هستی]. برای رسول (ص) فرزند بودی و برای قرآن سند و برای امت بازو، و در فرمانبری کوشا، نگاهبان عهد و پیمان، کناره‌گیر از راه‌های گناهکاران و هرزگان، عطاکننده و بخشنده به مسکین به سختی افتاده، صاحب رکوع و سجودهای طولانی. کناره‌گیر در دنیا، همانند کناره‌گیری کوچ‌کننده از آن، و نگرنده به دنیا، به دیده ترسندگان از آن، آرزوهایت از آن (دنیا) بازداشته شده و همت و تلاشت از آرایش‌هایش بر گرفته شده، از شادمانی‌اش به سان چشمی که بر آن چیزی بخورد و آبریزان شده و بسته گردد، چشم پوشیده و اشتیاق در مورد آخرت شناخته شده و مشهور است. تا اینکه آن هنگام که بیداد دستش را از آستین برون کرد و ستم پرده از روی اسلحه‌اش برداشت و گمراهی پیروانش را فراخواند، در حالی که تو در حرم جدت ساکن بودی و برای ستمگران دوری‌گیر نشسته در خانه و محراب عبادتگاه، دوری‌گرفته از لذت‌ها و شهوت‌ها، زشتی را با قلبت و زبانت به مقدار توان و امکان زشت می‌شمردی، سپس موقعیت چنان ایجاب کرد که پرچم انکار و مخالفت برداری و تو را بر آن داشت که با عیاشان و هرزگان کارزار کنی پس با فرزندان و خاندان و پیروان و دوستان به راه افتادی و حقیقت را به روشنی و درستی آشکار کردی و به سوی خداوند با حکمت و پند و اندرزهای نیکو فراخواندی و از پلیدی و طغیان و سرکشی

بازداشتی و با تو با ستم و دشمنی برخورد کردند.

تشریح حاج علی بغدادی به محضر نورانی حضرت ولی عصر (ع)

حاج علی بغدادی می‌گوید: هشتاد تومان سهم امام (ع) به ذمه‌ام آمد، به نجف اشرف رفتم و بیست تومان آن‌را به جناب شیخ مرتضی انصاری (ره) و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین کاظمی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم و بیست تومان هم به ذمه‌ام باقی ماند و قصد داشتم در مراجعت، آنها را به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین، پرداخت کنم. وقتی به بغداد برگشتم، دوست داشتم در ادای آنچه به ذمه‌ام باقی مانده بود، عجله کنم. روز پنجشنبه به زیارت ائمه کاظمین (ع) مشرف شدم. پس از زیارت، خدمت جناب شیخ رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و وعده کردم که باقی را بعد از فروش بعضی از اجناس به تدریج طبق حواله ایشان پرداخت کنم و عصر آن روز تصمیم به مراجعت گرفتم. جناب شیخ از من خواست بمانم، عرض کردم: باید مزد کارگرهای کارگاه شعربافی‌ام را بدهم، (کارگاه بافندگی مو که سابقاً مرسوم بود و مصارفی داشت) چون برنامه من این بود که مزد هفته را شب جمعه می‌دادم، لذا از کاظمین به طرف بغداد برگشتم. وقتی تقریباً ثلث راه را طی کردم، سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آیند. همین که نزدیک شدم، سلام کردم و ایشان دست‌های خود را برای مصافحه و معانقه باز نمودند و فرمودند: اهلاً و سهلاً. و مرا در بغل گرفتند. معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم. ایشان عمامه سبز روشنی بر سر داشتند و بر رخسار مبارکشان خال سیاه بزرگی بود. ایستادند و فرمودند: علی! خیر است، به کجا می‌روی؟ گفتم: امامان کاظمین (ع) را زیارت کردم و به بغداد بر می‌گردم. فرمودند: امشب شب جمعه است، برگرد. گفتم: سیدی! نمی‌توانم. فرمودند: چرا، می‌توانی. برگرد تا برای تو شهادت دهم که از موالیان جدم امیرالمؤمنین (ع) و از دوستان مایی و شیخ نیز شهادت می‌دهد، زیرا خدای تعالی امر فرموده که دو شاهد بگیرید. این مطلب، اشاره به چیزی بود که در ذهن داشتم، و می‌خواستم از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من بدهد مبنی بر اینکه من از موالیان اهل بیتم و آن‌را در کفن خود بگذارم. گفتم: از کجا این موضوع را می‌دانید و چطور شهادت می‌دهید؟ فرمودند: کسی که حقش را به او می‌رسانند، چطور آن رساننده را شناسد؟ گفتم: چه حقی؟ فرمودند: آن چیزی که به وکیل من رساندی. گفتم: وکیل شما کیست؟ فرمودند: «شیخ محمد حسن». گفتم: ایشان وکیل شماست؟ فرمودند: «بله وکیل من است». حاج علی بغدادی می‌گوید، به ذهنم خطور کرد از کجا این سید جلیلی مرا به اسم خواند، با آن که من ایشان را نمی‌شناسم؟ بعد با خود گفتم، شاید ایشان مرا می‌شناسد و من ایشان را فراموش کرده‌ام. باز با خود گفتم، لابد این سید سهم سادات می‌خواهد اما من دوست دارم از سهم امام (ع) مبلغی به او بدهم لذا گفتم، مولای من! نزد من از حق شما (سهم سادات) چیزی مانده بود، درباره آن به جناب شیخ محمد حسن رجوع کردم، به خاطر آن که حقتان را به او ادا کرده باشم. ایشان در چهره من تبسمی نمودند و فرمودند: آری، بخشی از حق ما را به وکلایمان در نجف اشرف رساندی. گفتم: آیا آنچه ادا کردم، قبول شده است؟ فرمودند: «آری». در خاطرم گذشت که این سید منظورش آن است که علمای اعلام در گرفتن حقوق سادات وکیلند و مرا غفلت گرفته بود. آنگاه فرمودند: برگرد و جدم را زیارت کن. من هم برگشتم در حالی که دست راست ایشان در دست چپ من بود. همین که به راه افتادیم، دیدم در طرف راست ما، نهر آب سفید و صافی جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره، با آنکه فصل آنها نبود، بالای سر ما سایه انداخته‌اند! عرض کردم که این نهر و درخت‌ها چیست؟ فرمودند: هر کس از موالیان، که ما و جدمان را زیارت کند، اینها با اوست. گفتم: می‌خواهم سؤال کنم. فرمودند: «پرس». گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مردی مدرس بود. روزی نزد او رفتم و شنیدم که می‌گفت: کسی که در طول عمر خود، روزها روزه باشد و شب‌ها را در عبادت به سر برد و چهل حج و چهل عمره بجا آورد و میان صفا و مروه بمیرد، اما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین (ع) نباشد، برای او فایده ندارد. نظرتان چیست؟ فرمودند: آری والله، دست او خالی است. سپس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که آیا او

از موالیان امیرالمؤمنین (ع) است. فرمودند: آری او و هر که متعلق به تو است، موالی امیرالمؤمنین (ع) است. عرض کردم: سیدنا! مسئله‌ای دارم. فرمودند: «پرس.» گفتم: روضه‌خوان‌های امام حسین (ع) می‌خوانند که سلیمان اعمش، نزد شخصی آمد و از زیارت حضرت سید الشهدا (ع) پرسید، آن شخص گفت: بدعت است. شب، آن شخص در عالم رؤیا هودجی را میان زمین و آسمان دید، سؤال کرد: در آن هودج کیست؟ گفتند: فاطمه زهرا و خدیجه کبری (س). گفت: به کجا می‌روند؟ گفتند، برای زیارت امام حسین (ع) در امشب - که شب جمعه است - می‌روند. همچنین دید که رقعه‌هایی از هودج می‌ریزد و در آنها نوشته است: امان من التیار لزوار الحسین فی لیلۃ الجمعة، امان من التیار یوم القیامه. این برگ امانی است در روز قیامت برای زوار امام حسین (ع) در شب‌های جمعه. حال آیا این حدیث صحیح است؟ فرمودند: آری، راست و درست است. گفتم: سیدنا، صحیح است که می‌گویند، هر کس امام حسین (ع) را در شب جمعه زیارت کند، این برگ امان از آتش است؟ فرمودند: «آری والله.» و اشک از چشمانشان جاری شد و گریستند. گفتم: سیدنا، مسأله. فرمودند: «پرس.» عرض کردم: سال ۱۲۶۹، حضرت رضا (ع) را زیارت کردیم. در دزد (از بخش‌های خراسان) یکی از عرب‌های شروقیه را که از بادیه‌نشینان طرف شرق نجف اشرف هستند، ملاقات کرده و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم: ولایت حضرت رضا (ع) چطور است؟ گفت: بهشت است. امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) خورده‌ام، بنابراین مگر منکر و نکیر می‌توانند در قبر، نزد من بیایند؟ گوشت و خون من از غذای آن حضرت، در میهمان‌خانه روییده است. آیا این صحیح است؟ یعنی حضرت علی بن موسی الرضا (ع) می‌آیند و او را از گردنه خلاص می‌کنند؟ فرمودند: آری، جدم ضامن است. گفتم: سیدنا! مسئله کوچکی است می‌خواهم پرسیم. فرمودند: «پرس.» گفتم: آیا زیارت حضرت رضا (ع) از من قبول است؟ فرمودند: «ان شاء الله قبول است.» عرض کردم: سیدنا! مسأله. فرمودند: «بسم الله!» عرض کردم: حاجی محمد حسین بزازی، پسر مرحوم حاج احمد، آیا زیارتش قبول است؟ ایشان با من در سفر مشهد رفیق و شریک در مخارج راه بود؛ فرمود: «عبد صالح زیارتش قبول است.» گفتم: سیدنا! مسأله ای دارم. فرمودند: «بسم الله.» گفتم: فلانی که از اهل بغداد و همسفر ما بود، زیارتش قبول است؟ ایشان ساکت شدند، گفتم: سیدنا! مسأله ای دارم، فرمودند: «بسم الله.» عرض کردم: این سؤال مرا شنیدید یا نه؟ آیا زیارت او قبول است؟ باز جوابی ندادند. حاج علی نقل کرد که ایشان چند نفر از ثروتمندان بغداد بودند که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را کشته بود. در این جا به موضعی که جاده وسیعی داشت، رسیدیم. دو طرف آن باغ و این مسیر، روبه‌روی کاظمین است. قسمتی از این جاده که به باغ‌ها متصل است و در طرف راست قرار دارد، مربوط به بعضی از ایتام و سادات بود که حکومت به زور از آنان گرفته بود و در جاده داخل کرده بود، لذا اهل تقوا و ورع که ساکن بغداد و کاظمین بودند همیشه از راه رفتن در آن قطعه زمین کناره می‌گرفتند، اما دیدم این سید بزرگوار در آن قطعه راه می‌روند. گفتم: مولای من! این محل مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن جایز نیست. فرمودند: این موضع مال جدم امیرالمؤمنین (ع) و ذریه او و اولاد ماست، لذا برای موالیان و دوستان ما تصرف در آن حلال است. نزدیک آن قطعه در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از ثروتمندان معروف عجم و در بغداد ساکن بود. گفتم: سیدنا راست است که می‌گویند: زمین باغ حاج میرزا هادی، مال موسی بن جعفر (ع) است؟ فرمودند: «چه کار داری!» و از جواب خودداری نمودند. در این هنگام به جوی آبی که از رود دجله به مزارع و باغ‌های آن حدود کشیده‌اند، این نهر از جاده می‌گذرد و از آنجا جاده، دو راه به سمت شهر می‌شود؛ یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات. آن جناب به راه سادات میل نمودند. گفتم: بیا از این راه (راه سلطانی) برویم، فرمودند: «نه، از همین راه خودمان می‌رویم.» آمدیم و چند قدمی نرفته بودیم که خود را در صحن مقدس نزد کفشداری دیدیم در حالی که هیچ کوچه و بازاری مشاهده نشد. از طرف «باب‌المراد» که سمت مشرق و به طرف پایین پا است، داخل ایوان شدیم. ایشان در رواق مطهر معطل نشدند و اذن دخول نخواندند و وارد شدند و کنار در حرم ایستادند و به من فرمودند: «زیارت بخوان.» عرض کردم: من سواد ندارم، فرمودند: «من برای تو بخوانم؟» عرض کردم: آری.

فرمودند: اُدخل یا الله؟ السَّلام علیک یا رسول الله، السَّلام علیک یا امیر المؤمنین... و همچنان سلام بر همه ائمه (ع) نمودند، تا به حضرت امام عسکری (ع) رسیدند و فرمودند: آیا امام زمان خود را می‌شناسی؟ عرض کردم: چرا نشناسم؟ فرمودند: بر امام زمانت سلام کن. عرضه داشتیم: السَّلام علیک یا حَجَّه الله یا صاحب الزَّمان یا بن الحسن. تبسم نمودند و فرمودند: و علیک السَّلام و رحمه الله و برکاته. داخل حرم مطهر شدیم و به ضریح مقدس چسبیدیم و آن را بوسیدیم. بعد به من فرمودند: «زیارت را بخوان.» دوباره گفتم: من سواد ندارم. فرمودند: «برایت زیارت بخوانم؟» عرض کردم: آری. فرمودند: کدام زیارت را می‌خوانی؟ گفتم: هر زیارتی را که افضل است، برایم بخوانید. ایشان فرمودند: زیارت امین الله افضل است. و بعد به خواندن مشغول شدند و فرمودند: السَّلام علیکما یا امینی الله فی أرضه و حجَّته علی عبادہ تا آخر. در همین وقت، چراغ‌های حرم را روشن کردند، دیدم شمع‌ها روشن است ولی حرم مطهر به نور دیگری مانند نور آفتاب روشن و منور است، به طوری که شمع‌ها مثل چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ متوجه نمی‌شدم. وقتی زیارت تمام شد، از سمت پایین پا به پشت سر آمدند و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند: آیا جدم حسین (ع) را زیارت می‌کنی؟ عرض کردم: آری زیارت می‌کنم، شب جمعه است. «زیارت وارث» را خواندند و در همین وقت مؤذن‌ها از اذان فارغ شدند. ایشان به من فرمودند: به جماعت ملحق شو و نماز بخوان. بعد هم به حرم مطهر که جماعت در آنجا منعقد بود، تشریف آوردند و خود فرادا در طرف راست امام جماعت و به ردیف او ایستادند، من وارد صف اول شدم و مکانی پیدا کردم. بعد از نماز، آن سید بزرگوار را ندیدم، از مسجد بیرون آمدم و در حرم جستجو کردم اما باز او را ندیدم. قصد داشتم ایشان را ملاقات کنم، چند قرانی پول بدهم و شب ایشان را نزد خود نگه دارم که میهمان من باشند. ناگاه به خاطر آمد که این سید بزرگوار که بودند؟ و آیات و معجزات گذشته را متوجه شدم، از جمله این که من دستور ایشان را در مراجعت به کاظمین اطاعت کردم با آن که در بغداد کار مهمی داشتم. و این که مرا به اسم صدا زدند، با آن که او را تا به حال ندیده بودم. و این که می‌گفت: موالیان ما. و این که می‌فرمود: من شهادت می‌دهم. و همچنین دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر فصل خود و غیر اینها. (که تماماً گذشت) و این مسائل باعث شد من یقین کنم که ایشان بقیه الله ارواحنا فداه است. مخصوصاً در قسمت اذن دخول و پرسیدن اینکه آیا امام زمان خود را می‌شناسی. یعنی وقتی که گفتم: می‌شناسم، فرمودند: سلام کن، چون سلام کردم، تبسم کردند و جواب دادند. به کفشداری آمدم و از حال آن حضرت سؤال کردم. کفشدار گفت: ایشان بیرون رفتند. بعد پرسید آن سید رفیق تو بود؟ گفتم: بلی. بعد از این اتفاق به خانه میهماندار خود آمدم و شب را در آنجا به سر بردم. صبح که شد، نزد جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یاسین رفتم و آنچه را دیده بودم نقل کردم. ایشان دست خود را بر دهان گذاشته و مرا از اظهار این قصه و افشای این سر نهی نمود و فرمود: خداوند تو را موفق کند. به همین جهت، من آن را مخفی می‌داشتم، به احدی اظهار ننمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت. روزی در حرم مطهر، سید جلیلی را دیدم که نزد من آمد و پرسید: چه دیده‌ای؟ گفتم: چیزی ندیده‌ام. باز سؤالش را تکرار کرد. اما من به شدت انکار نمودم. او هم ناگهان از نظر ناپدید شد. ۱ پی‌نوشت:

۱. عنایات حضرت مهدی (ع) به علما و طلاب، ص ۱۰۱.

دانستنی‌هایی از ولایت آل محمد

معیار شناخت حقیقی از ولایت اهل بیت (ع) شکی در این نیست که در میان برخی از اخبار و احادیثی که از طریق وحی و تنزیل به ما رسیده، بعضی از صفات خداوند به ائمه طاهرین (ع) نسبت داده شده که آنها از صفات ربوبیت است و در قلوب ضعفا از اهل دانش و دارندگان وسواس و مخالفین، ایجاد شبهه کرده؛ چنان که گروهی مرتبه آل محمد (ص) را بالا برده و آنها را خدایان خود دانسته‌اند و جمعی معتقدند که ایشان در صفات و افعال شریک‌های خدا می‌باشند و بعضی می‌گویند که خدا کلیه امور خدایی خود را به آنها واگذار نموده، و این مستلزم آن است که خدا خود را از خدایی عزل کرده باشد. باید دانست که اقوال این هر سه

دسته باطل و اعتقادات آنها فاسد است و این‌ها از دین اسلام خارج و مستحق لعن و عذاب می‌باشند، زیرا ائمه(ع) بندگان مخلص و گرامی داشته شده‌ای هستند که در گفتار خود بر خدا سبقت نگرفته، به امر او عمل کرده و از معتقدات این سه دسته بیزار می‌باشند. اما دسته چهارم، کسانی هستند که به تفریط افتاده و می‌گویند که خداوند فقط و فقط امر دین را به آنها واگذارده است و روایاتی مانند آنچه که به آنها نسبت داده شد، دروغ و جعلیات است. اهل بیت(ع) مانند سایر بندگانند؛ می‌خورند و می‌آشامند و در بازارها راه می‌روند و امثال این [سخن‌ها. این دسته هم معرفت ولایتی ندارند و مؤمن واقعی نیستند. اما دسته پنجم، که سالک طریق حق و صراط مستقیم ایمانند، کسانی هستند که می‌گویند: آل محمد(ص) بندگان خاص و خالص خدایند و تمام آثار و شئون خدایی که در امور، علوم و معجزات از ایشان ظاهر گردیده و می‌گردد در برابر [ذات] خدا، به منزله صفت نسبت به موصوف است؛ همان طور که صفت هر گز به قدر یک چشم بر هم زدن بدون موصوف قوامی ندارد و همیشه قائم به موصوف است به قیام صدور؛ آل محمد(ص) با این شئون و فضائل و کمالات و خصایصی که خداوند به ایشان عطا فرموده است نسبت به او کمال فقر و ذلت و احتیاج را دارند و در آنچه که خدا به آنها عطا نموده، [نه تنها] هیچ استقلالی از خود ندارند [بلکه] ادعای استقلال هم نکرده و نمی‌کنند و آنچه از اسما و افاضات آل محمد(ص) است، اسمای حسنا و امثال علیای الله بوده و ایشان بدون امر و فرمان خداوند هیچ فعلی را انجام نداده و از خود به هیچ وجه اراده‌ای ندارند. خوف و ترسشان از خدا از همه مخلوقات بیشتر است و مثل آنها مثل آهنی است که در اثر مجاورت و نزدیکی با آتش و به آتش سرخ و تفتیده شده عمل آتش را از خود نشان می‌دهد و می‌سوزاند، لکن آهن گرم شده است نه آتش، سوزندگی آن از ذات خود او نیست و از آتش است. هیچ وقت ممکن الوجود، واجب الوجود نمی‌شود ولی هر چه تقرب او به خداوند بیشتر شود صفات الهی بیشتر در او جلوه می‌کند. و این فرموده که: [بندهام مرا اطاعت نما تا آنکه تو را نمونه (و مثال) خویش نمایم که هر گاه به چیزی بگویی «بشو» بشود. ۱] شاهد همین مدعا است و نیز این کلام: [دائماً بنده به واسطه انجام مستحبات به سویم نزدیک می‌گردد تا آنکه من گوش او بشوم که با آن می‌شنود و چشمش که با آن می‌نگرد و دستش که با آن می‌گیرد. ۲] اشاره به همین معنی دارد. در کتاب غرر و درر، شیخ کراچکی از حضرت امیرالمؤمنین(ع) روایت کرده که فرمود: [آل محمد(ص)] صورت‌هایی هستند برهنه از لباس‌های مادیت و خالی از استعداد که خدا برای آنها تجلی کرد و بر آنها تابید و آنها را بیرون آورد، پس درخشان شدند، و او در ذات آنها مثال خود را انداخت و امور خود را از ایشان آشکار گردانید. ۳ شیخ طوسی(ره) در کتاب غیبت به نقل از حسین بن سفیان بزوفری که گفت: شیخ ابوالقاسم حسین بن روح(ره) برایم روایت کرد که یاران ما درباره تفویض (یعنی مسئله تفویض تمام امور توسط خدا به ائمه(ع)) و مسائل دیگر اختلاف پیدا کردند پس من نزد ابی طاهر پسر بلال رفتم و جریان اختلاف را بیان کردم مرا به تأخیر جواب امر کرد و چند روزی به تأخیر انداختم و بعداً نزد او رفتم برایم حدیثی را به اسناد خود از حضرت امام صادق(ع) نشانم داد که فرموده‌اند: هر وقت خداوند [انجام] امری را بخواهد، آن را بر رسول خدا(ص) عرضه می‌دارد، پس آن حضرت بر امیرالمؤمنین(ع) و یکی بعد از دیگری (از ائمه(ع)) تا اینکه به حضرت صاحب‌الزمان منتهی شود، پس بر هر یک بعد از دیگری بیرون می‌آید تا عرضه داشته شود بر رسول خدا(ص)، پس از آن عرضه داشته می‌شود بر خدای عزوجل؛ پس هر آنچه از جانب خدا فرود آید، بر دست ایشان است و هر چه هم به سوی خدا بالا رود به دست ایشان است و ایشان به قدر چشم بر هم زدنی بی‌نیاز از خدای عزوجل نیستند. ۴ همچنین از ابی حمزه روایت شده است که گفت: نزد علی بن الحسین(ع) بودم و گنجشک‌هایی در مقابل آن حضرت فریاد می‌کردند، پس فرمود: ای اباحمزه آیا می‌دانی چه می‌گویند؟ ای ابا حمزه! این وقتی است که قوت خود را درخواست می‌کنند. البته پیش از طلوع آفتاب خواب که من کراحت دارم برای تو، به درستی که خداوند در آن هنگام روزی‌های بندگان را قسمت می‌کند و این تقسیم به دست‌های ما جاری می‌شود. ۵ این حدیث شریف از احادیثی است که ضعیف‌الایمان‌های سطحی وقتی می‌شنوند، منکر می‌شوند و برایشان گران می‌آید که گفته شود جریان و تقسیم روزی‌ها به دست آل محمد(ع) است در صورتی که اگر گفته شود «میکائیل» ملک موکل ارزاق خلاق است

تصدیق می‌کنند و هیچ تردید و شکی ندارند و اظهار غلو در حق او نمی‌کنند در صورتی که میکائیل و سایر ملائکه خدمت‌گذاران آل محمد(ع) هستند و افتخار خدمت‌گذاری ایشان را دارند. شیخ طوسی (ره) از علی بن احمد قمی روایت کرده که گفت: شیعیان درباره این که خداوند عزوجل امور خود را به ائمه(ع) تفویض نموده که خلق کنند و روزی بدهند؛ و در این باره با همدیگر نزاع می‌کنند، یک دست از آنها می‌گویند: این امری است محال، زیرا این امر بر خدای متعال جایز نیست به علت اینکه اجسام قدرت بر خلق کردن و روزی دادن ندارند و خلاق و رزاق غیر خدا نیست. و دست دیگر می‌گویند که خدای تعالی به ائمه(ع) قدرت خلق کردن و روزی دادن داده، و امر خلق و رزق را به آنها واگذار کرده پس هم خالق‌اند و هم رازق و نزاع این دو دسته شدید شده پس یکی از آنها گفت چرا در این موضوع به عثمان عمری سؤال نمی‌کنید تا حق را برای شما تبیین کند، زیرا او نایب صاحب‌الامر(ع) است. هر دو دسته به این پیشنهاد راضی شدند. لذا نامه‌ای به او نوشتند و مسئله را در ضمن نامه از او خواستند و آن را برایش فرستادند پس از طریق او توقیع [مبارک امام عصر(ع)] صادر گردید که چنین می‌باشد: به درستی که خدای تعالی، چنان خدایی است که می‌آفریند جسم‌ها را و قسمت می‌کند روزی‌ها را زیرا که او نه جسم است و نه در جسم‌ها حلول می‌کند، چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است و اما ائمه(ع) ایشان از خداوند می‌خواهند پس او می‌آفریند و از خدا می‌خواهند پس او روزی می‌دهد و خواسته ایشان را اجابت می‌فرماید و حق آنها را بزرگ می‌شمارد. ۶. از این روایت استفاده می‌شود که خدا امر خلق و رزق را به ائمه(ع) واگذار نکرده بلکه مرتبه و مقامی به آنها داده است که هرگاه از خدا بخواهند خلقی را خلق کند و یا روزی بدهد، خداوند خواهش آنها را از اجابت می‌فرماید زیرا حق آنها را بزرگ گردانیده است. اگر اشکال شود که آیات و روایاتی وجود دارد که با آنچه شما در حق محمد و آل محمد(ص) قائلید، منافات دارد، از قبیل آیات و روایات نقل شده درباره «عالم به غیب نبودن» و «قدرت نداشتن» و اظهار عجز و ناتوانی کردن و امثال اینها؛ برای دفع این ایراد و ایرادهای دیگری نظیر این می‌گوییم این گونه آیات و احادیث وارده به منظور اظهار ذلت و بندگی ایشان و اقرار به ربوبیت و یگانگی پروردگار می‌باشد و اینکه به مردمان بفهمانند که ایشان از خود استقلال ندارند و بدون حول و قوه و امر و اذن خداوند، کاری نمی‌توانند بکنند؛ پس اگر نسبت به امری بیان داشتند که نمی‌دانیم یا نمی‌توانیم، راست گفته‌اند زیرا خودشان به خودی خود، و بدون امر و تعلیم و فرمان خدا و اراده او کاری نمی‌توانند انجام دهند. [آل محمد(ص)] بندگانی هستند گرامی داشته شده که بر او (خدا) پیشی نمی‌گیرند، و ایشان به امر او کار می‌کنند. ۷. اظهار ناتوانی ایشان به طور مثال مانند بنده‌ای است که مولای او اموال بسیاری به او عطا کند و آن بنده بگوید، من شخص فقیر ناداری هستم و مالک چیزی نیستم. حقیقتاً این بنده راست گفته، زیرا مالی که دارد مال او نیست و از ملک مولای او بیرون نرفته و هر تصرفی که در آن می‌کند به اذن و اراده مولای او است؛ چنانچه خداوند متعال هم همین مثل را می‌فرماید: ضرب لکم مثلاً من أنفسکم هل لکم من ما ملکتم ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فأنتم فیہ سواء تخافونهم کخیفتم أنفسکم. ۸. [خداوند] برای شما مثلی را از خود شما بیان کرد، که آیا برای شما از آنچه دست‌های شما مالک آن شده شریک‌هایی هست در آنچه روزیتان داده‌ایم پس شما با آنها یکسان هستید و از ایشان می‌ترسید همچنانکه از نفس‌هایتان می‌ترسید. یعنی چون راضی نیستید که بندگان شما شریک باشند در مال‌هایی که من روزی شما کرده‌ام و نمی‌خواهید که در اموال شما مانند تصرف کردن خودتان تصرف کنند پس چگونه بر من می‌پسندید که بندگانم شریکم باشند و ایشان را در خدایی در ملک من متصرف می‌دانید و از غالب شدن ایشان می‌ترسید همان‌طور که بعضی از شرکا که بنده نیستند از شرکای آزاد خود می‌ترسند. دلیلی بر اختلاف عقاید مردم درباره شئون وجودی آل محمد(ص) همان‌طور که بیان شد، عقاید مردمان در شناختن و دانستن حالات ائمه معصومین(ع) مختلف است، بعضی افراطی و بعضی تفریطی و بعضی اعتدالی می‌باشند. و منشأ این اختلاف آن است که [گروه غیر اعتدالی] عقول خود را حتی در ادراک معارفی که رسیدن به حقایق آن جز از طریق آل محمد(ص) ممکن نمی‌باشد کامل و مستقل می‌دانند، خصوصاً درباره اثبات مقامات ائمه(ع) که جز از طریق رجوع کردن به روایات صادره ثابت از سوی ایشان آن هم با فهم سالم و ادراک مستقیم و

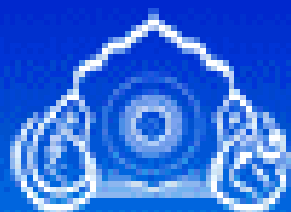
علم روشن و واضح، نه از طریق ظن و تخمین و فهم کج و ادراک معوج امکان‌پذیر نیست، بخواهند خود، درک حقایق حالات ایشان را نمایند. پس باید دانست که اختلاف عقاید، آرا و احوال این دو دسته در اثر اختلاف عقل‌ها و درک‌ها و رأی‌های ایشان از جهت تباین ذهن‌ها و فهم‌هایشان می‌باشد، و به همین جهات است که بعضی از ایشان بعض دیگر را لعن و تکفیر می‌کنند؛ و منشأ این اختلافات آن است که بسیاری از شیعیان که در زمان ائمه (ع) بوده‌اند از جهت معاشرت زیادی که با مخالفین و مسامحه‌کنندگان در امر امامت و ریاست عامه داشتند، و معاشرت آنها به نحوی بوده که امارت و ریاست هر کسی و بیعت کردن با او را - هر چند از کمال و علم و شرافت و حسب و نسب عاری و بی‌بهره باشد - جایز می‌دانستند و در معرفت امام و خصایص او به همین اندازه که [امام] از اوصیا پیغمبر و معصوم از گناه و خطا است و دارای علوم زیاد و از خویشان پیغمبر (ص) است، او را بر غیر او مقدم می‌داشتند و به امامت او قائل بودند و به همین مقدار از شناسایی اکتفا می‌کردند و دیگر متوجه این معنی نبودند که امامت نازل منزله نبوت است؛ پس آن جماعت وقتی که از فضایل و معجزات و خوارق عادات و افعال غریبه ائمه (ع) و اخبار عجیبه‌ای که با فهم و ادراک آنها سازگار نبود و به نظر آنان غریب و عجیب می‌آمد، و طاقت تحمل آن را نداشتند، و عقل‌های آنها عاجز از درک آن بود، آگاه می‌شدند، بعضی منکر می‌شدند و راوی آن را تکذیب می‌کردند یا اینکه آن روایت را تأویل می‌کردند؛ هر چند تأویل دور از ذهنی باشد و بعضی از آنها مضطرب می‌شدند و به تزلزل می‌افتادند و چه بسا به واسطه مکرر دیدن و شنیدن چون به آنها ثابت می‌شد، در حق ایشان غلو و تجاوز از حد می‌نمودند و بعید می‌دانستند، در حالی که درباه آن اعمال، از کرم و لطف و فضل خدا بعید نیست، که به بعضی از بندگان مخلص شایسته در نزد خود عنایت فرماید و به کمالات خاصه و فضائل جلیله‌ای اختصاص دهد که جمیع مردمان دیگر از انجام و بیان آن عاجز باشند. همچنین در میان اصحاب ائمه (ع) بوده‌اند کسانی که نسبت شیعه بودن به آنها داده می‌شد و محبت دنیا در دل‌هایشان غالب بود و ریاست‌خواه و جاه‌طلب بودند و کوشش داشتند که به این مقام برسند، چون ضعف معرفت اشخاص جاهل را می‌دیدند برای عوام‌فریبی در اغوا و اضلال آنها مبادرت می‌کردند و به القای شبهه یا شعبده‌بازی می‌کوشیدند تا مقصد خود را عملی کنند و آنها را گمراه و مطیع خود گردانند؛ چنانچه بعداً درباره حالات بعضی از آنان تذکر خواهیم داد. و تعداد اندکی از اصحاب ائمه (ع) بودند که تا اندازه‌ای بر دقایق و علامات امامت مطلع شدند و حقایق احوال ائمه را دانسته و شناخته و بر وجه صحیح از خود ایشان (ع) اخذ کردند، و در ایمان خود استقامت داشته و طریق اعتدال [را] که طریق نجات است پیش گرفته و از راه حق نلغزیدند، و در جاده‌های باطلی که دیگران قدم گذارده و منحرف شدند نرفتند، و در طریق حق ثابت ماندند. اجمالاً به همین دلیل بود که ائمه (ع) باطن حالات و کمالات خود را برای هر کسی بیان نمی‌فرمودند، مگر برای کاملان از خواص شیعیان خود، بعضی از خصایص و اسرار را خبر می‌دادند و از ایشان عهد می‌گرفتند که آن معارف را جز برای اهل آن نگویند و آن را از جهال مخفی دارند، چنانکه فرموده‌اند: [همانا امر (ولایت) ما دشوار دشوار است، در بر نمی‌گیرد آن را مگر فرشته‌ای مقرب یا پیامبری مرسل یا مؤمنی که خداوند قلب او را برای ایمان آزمایش نموده باشد]. ۸ و روایاتی مبنی بر این امر که ائمه (ع) با هر یک از مردمان، طبق ادراک و عقل‌هایشان، و ضمن رعایت احوال سؤال‌کنندگان و موافق مصلحت سخن می‌گفتند، وجود دارد. آیت‌الله سید حسن میرجهانی (ره) پی‌نوشت‌ها: * برگرفته از کتاب ولایت کلیه، تألیف آیت‌الله سید حسن میرجهانی (ره)، با اندکی دخل و تصرف. ۱. عبدي أتعني حتى أجعلك مثلي إذا قلت لشيء ف كن فيكون. ۲. لا زال العبد يتقرب إلى بالتواضع حتى كنت سمعه الذي يسمع به و بصره التي يبصر بها و يده التي يبطش بها. ۳. صور عارية عن المواد خالية عن الاستعداد تجلي لها فأشرق و طالعتها فتلاأت فألقى في هويتها مثاله فانظر عنها أفعاله. ۴. إذا أراد الله أمراً عرض على رسول الله صلى الله عليه و اله ثم أمر المؤمنين عليه السّلام واحداً بعد واحد إلى أن ينتهي إلى صاحب الزّمان ثم يخرج إلى الدنيا و إذا أراد الملائكة أن يرفعوا إلى الله عزّوجلّ عملاً عرض على صاحب الزّمان عليه السّلام ثم يخرج على واحد إلى أن يعرض على رسول الله صلى الله عليه و اله ثم يعرض على الله عزّوجلّ فما نزل من الله فعلى أيديهم و ما عرج إلى الله

فعلى أیدیهم و ما استغنوا عن الله عزّ و جلّ طرفه عینف. شیخ طوسی، غیبت، ص ۲۵۲. ۵. كنت عند علی بن الحسین علیهما السلام و عصافیر علی الحایط قبالتہ یصحن فقال: یا اباحمزه أتدری ما یقلن یتحدثن؟ إنهنّ فی وقتف یسئلن فیہ قوتهنّ یا اباحمزه! لا تنامنّ قبل طلوع الشمس فإنی أکرهها لک ان الله یقسم فی ذلك الوقت أرزاق العباد و علی ایدینا یجریها. بصائر الدرجات، جزء ۷، باب ۱۴، ح ۸. ۶. إن الله تعالی هو الذى خلق الأجسام و قسم الأرزاق لأنه ليس بجسمف و لا حالّ فی جسمف لیس کمثلہ شیء و هو السميع العليم و أما الأئمة علیهم السلام فإنهم یسئلون الله تعالی فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجاباً العليم و اما الأئمة علیهم السلام فإنهم یسئلون الله تعالی فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجاباً لمسئلتهم و إعظماً لحقهم. شیخ طوسی، همان، ص ۱۹۰. ۷. عبادٌ مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون. ۸. سورة روم (۳۰)، آیه ۲۸. ۹. إن أمرنا صعبٌ مستصعبٌ لا یحتمله إلا ملکٌ مقربٌ أو نبیٌ مرسلٌ أو مؤمنٌ امتحن الله قلبه للإیمان.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایند؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های

علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... (ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۱۸۰-۰۱۸۰-IR۹۰ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

